رسائل سیاسی



آیت‌الله شیخ محمد خالصی‌زاده

تدوین: اسلام دباغ

مرکز اسناد انقلاب اسلامی

بسم الله الرحمن الرحيم



سرشناسه: دباغ، اسلام، ۱۳۴۷

عنوان: رسائل سیاسی آیت‌الله شیخ‌محمد خالصی‌زاده

پدیدآور: اسلام دباغ.

مشخصات نشر: تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری: ۳۰۴ ص.

فروست: مرکز اسناد انقلاب اسلامی؛ ۴۷۴. اندیشه‌ی سیاسی؛ ۲۲.

شابک: ۱۹۰۰۰ریال 978-964-419-197-8

فهرست‌نویسی: فیپا

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع: خالصی، محمد، ۱۲۶۷-۱۳۴۲ نامه‌ها.

موضوع: نامه‌نگاری سیاسی.

موضوع: روحانیت ـ عراق ـ فعالیت‌های سیاسی.

موضوع: ایران ـ تاریخ ـ پهلوی، ۱۳۰۴-۱۳۲۰ ـ جنبش‌های اسلامی.

شناسه‌افزوده: مرکز اسناد انقلاب اسلامی

رده‌بندی کنگره: ۱۳۸۶ ۴/آ۲خ/DSR۱۴۸۶

رده‌بندی دیویی: ۹۵۵/۰۸۲۲۰۹۲

شماره کتابخانه ملی: ۱۰۳۸۶۷۷

رسائل سیاسی

آیت‌الله شیخ‌محمد خالصی‌زاده



این اثر یکی از موضوعات «طرح تدوین تاریخ انقلاب اسلامی» است که در مرکز اسناد انقلاب اسلامی تهیه شده و کلیه حقوق آن برای مرکز محفوظ می‌باشد.



انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی

عنوان: رسائل سیاسی آیت‌الله شیخ‌محمد خالصی‌زاده

تدوین: اسلام دباغ

نوبت چاپ: اول، بهار ۱۳۸۶

شمارگان: ۱۵۰۰ **قیمت:** ۱۹۰۰ تومان

حروف‌چینی و لیتوگرافی: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی

چاپ و صحافی: چاپخانه مرکز اسناد انقلاب اسلامی

شابک: ۸-۱۹۷-۴۱۹-۹۶۴-۹۷۸

ISBN:978-964-419-197-8

نشانی: تهران، خیابان شریعتی، نرسیده به میدان قدس، روبروی پمپ‌بنزین اسدی، پلاک ۲۰۹۴، مرکز اسناد انقلاب اسلامی. صندوق پستی ۱۹۳۹۵/۳۸۹۶ تلفن: ۲۲۲۱۱۱۹۴ تلفکس: ۲۲۲۱۱۱۷۴

www.irdc.ir

فهرست مطالب

مقدمه

آیت‌الله شیخ‌محمد خالصی‌زاده در عتبات عالیات متولد شده و بالیده است و برای رهایی مسلمین از چنگ استعمارگران طرح و برنامه داشته است. به همین خاطر بیوگرافی این عالم رشید می‌تواند به روشنی تلاش و تکاپوی روحانیت شیعی را برای مقابله با استعمار خارجی و استبداد داخلی نشان دهد.

بیشتر فعالیت آیت‌الله خالصی‌زاده به رویارویی با نیروهای متخاصم و درگیر انگلستان در جنگ اول جهانی در عراق گذشت که توانست با همدستی رؤسای عشایر و مراجع عظام تلفاتی بسیار سنگین بر استعمار انگلستان وارد سازد. پس از جنگ نیز وی با حکومت‌های دست‌نشانده‌ی عراق مخالفت کرد و در نتیجه توسط مأموران انگلیسی از این کشور تبعید شد و به ایران بازگشت. بدین‌ترتیب فصلی از زندگانی وی به اتمام رسید و فصلی نو گشوده شد.

وی در ایران هر چند در تبعید بود، ولی در سازماندهی تظاهرات و ایراد سخنرانی‌های منظم نقش عمده‌ای داشت. در اوایل قدرت‌گیری

رضاخان آیت‌الله با وی به مقابله برخاست و در نتیجه دوباره گرفتار تبعید شد. او پس از سقوط رضاشاه نیز در عرصه‌ی سیاسی ایران نقش داشت و با گروه‌هایی مثل حزب توده برخورد می‌کرد.

این کتاب مشتمل بر سه رساله از آیت‌الله خالصی‌زاده است؛

۱ـ مظالم انگلیس در بین‌النهرین؛

۲ـ مراسله‌ی آقای خالصی‌زاده به آقای احمد قوام نخست‌وزیر ایران؛

۳ـ ۲۷ ماه در تهران.

این رساله‌ها علاوه بر اندیشه‌ی سیاسی آیت‌الله خالصی‌زاده، اطلاعات بسیار مهمی را از نفوذ انگلیس در جهان اسلام، فعالیت نیروهای جهادی علیه استعمار در جنگ جهانی اول و وضعیت اجتماعی ایران به اهل تحقیق ارایه می‌کند.

مرکز اسناد انقلاب اسلامی در راستای تبیین ریشه‌های تاریخ انقلاب اسلامی و نقش نیروهای مذهبی در تحولات معاصر اقدام به نشر این کتاب کرده است که بجاست از تلاش‌های همکاران معاونت انتشارات قدردانی شود.

مرکز اسناد انقلاب اسلامی

پیشگفتار

شیخ‌محمد خالصی‌زاده به سال ۱۳۰۸ هجری قمری (۱۲۶۷ش)، در شهر مقدس کاظمین چشم به جهان گشود و تحت توجهات پدرش، مرجع باتقوی، حضرت آیت‌الله شیخ محمدمهدی خالصی، پرورش یافت. وی با برخورداری از دو نعمت خدایی پدرعالم و هوش سرشار، توانست درمدت کوتاهی مراحل مختلف علوم دینی را نزد علمای برجسته‌ی زمان، آیات عظام شیخ مهدی مرایاتی، شیخ صادق خالصی، شیخ راضی خالصی، شیخ محمدحسین کاظمی، آخوند خراسانی ومیرزا تقی شیرازی ـ قدس سرهم ـ سپری کند و قبل از ۲۰ سالگی به درجه‌ی اجتهاد برسد.

با شعله‌ور شدن آتش جنگ جهانی اول و حمله‌ی تجاوزکارانه‌ی انگلستان به خاک عراق درسال ۱۹۱۴م، خالصی‌زاده نقش برجسته‌ای در مقابله با حملات صلیبی ایفا کرد. ایشان ضمن حضور فعال در جبهه‌های جنگ در مناطق القرنه، هویزه، العماره و دیگر مناطق جنوبی عراق، مسئول هماهنگی میان نیروهای مجاهدین به رهبری علما و

فرماندهی نیروهای نظامی عثمانی بود. ایشان با وجود اشغال بغداد از سوی نیروهای انگلیسی در سال ۱۹۱۷ م، از پای ننشست و با دیگر نیروهای باقیمانده به شهر موصل در شمال عراق عقب نشست و تا پایان جنگ جهانی اول و تسلیم عثمانی در برابر بریتانیا به مبارزه‌های خود ادامه داد.

پس از توقف جنگ و صدور فرمان عفو عمومی، ایشان ملازم پدر و آیت‌الله میرزا محمدتقی شیرازی ـ دو عالم برجسته‌ی زمان ـ شد و در این برهه‌ی حساس از تاریخ کشور عراق، یکی از دستیاران و مشاوران مرجعیت و رهبر نهضت اسلامی عراق بود. پس از اوجگیری مبارزه‌های ملت مسلمان عراق بر ضدانگلیس، آیت‌الله میرزای شیرازی از شیخ محمد خواست ـ با توجه به تجربه‌ی نظامی، شجاعت و سخنوری‌اش ـ آغاز نهضت مسلحانه‌ی عراقی‌ها بر ضداشغالگران را اعلان کند، ایشان هم انتظار استادش را به بهترین نحو برآورده ساخت و در اجتماع عظیمی که با حضور رهبریت انقلاب، مراجع، رؤسای عشایر و مجاهدین، در روز ۲۱ژوئن سال ۱۹۲۰م، در صحن حضرت عباس در کربلا، برگزار شد، خطبه‌ی انقلابی بسیار حماسی را ایراد کرد. با ایراد این خطبه، نهضت مسلحانه‌ی ملت عراق علیه بریتانیا ـ ابر قدرت متجبر زمان ـ آغاز شد و توانست در مدت چند سال، تلفاتی بیش از تلفات یک قرن اشغال هندوستان را بر انگلیس ها تحمیل کند.

پس از اجتماع عظیم کربلا، آتش انقلاب شعله‌ور شد. نیروهای انگلیسی برای سرکوب قیام، ابتدا شهر کربلا ـ مرکز حضور رهبریت انقلاب ـ را به محاصره‌ی خود در آوردند.حاکم نظامی شهر حله با

ارسال نامه‌ای به میرزای شیرازی خواستار تحویل۱۷ تن از سرکردگان و فعالان قیام از جمله آیت‌الله خالصی‌زاده به نیروهای انگلیسی شد.

دو سال بعد، با فروکش کردن انقلاب، دولت انگلیس به دلیل نگرانی از تکرار قیام، به فکر تغییر شکل اشغال عراق از اشغال نظامی مستقیم به اشغال سیاسی افتاد.

آیت‌الله شیخ مهدی خالصی که پس از رحلت میرزای شیرازی و شریعت‌اصفهانی، زمامدار مرجعیت دینی ورهبری سیاسی شده بود، همراه فرزندش، شیخ محمد خالصی‌زاده، به جنگ نیرنگ های سیاسی انگلیس رفتند. یکی از نقشه‌های استعماری انگلیس نامزدی شخصی دست‌نشانده به نام «فیصل اول»، فرزند شریف حسین ـ حاکم حجاز و متحد اصلی بریتانیا ـ برای پادشاهی عراق بود،آیت‌الله خالصی برای ناکام کردن این نقشه از آیت‌الله میرزا سیدعلی شیرازی، فرزند آیت‌الله میرزا حسن شیرازی، خواست تا خود را برای حکومت عراق کاندیدا کند، ولی ایشان به دلیل زهد و تقوایش و دوری‌گزینی از سیاست، از پذیرفتن این پیشنهاد خودداری کرد. به‌ناچار شرایطی به وجود آمد که فیصل اول پادشاه عراق شد.

یکی دیگر از نقشه‌های شوم انگلیس پافشاری بر فیصل اول جهت عقد قرارداد خائنانه‌ی قیمومت بریتانیا بر عراق بود. از این رو، آیت‌الله خالصی همراه دیگر مراجع، با صدور فتوای تحریم شرکت عراقی‌ها در انتخابات مجلس مؤسسان از یک سو و آیت‌الله خالصی‌زاده با رهبری مخالفت‌های سیاسی و برگزاری تظاهرات متعدد از سوی دیگر به مقابله با این نقشه پرداختند.

در نتیجه‌ی فعالیت‌های آیت‌الله خالصی‌زاده و نقش مهم او در پیاده کردن منویات پدرشان، کاکس ـ حاکم کل نظامی انگلیس در عراق ـ شخصاً، دستور خروج خالصی‌زاده را ظرف مدت۲۴ ساعت از عراق صادر کرد. معظم‌له در ٦ شهریور ۱۳۰۱ش، عراق را به سوی ایران ترک گفت. بدینسان اولین فصل از زندگانی ایشان به پایان رسید و فصل جدیدی از مبارزه‌های وی در ایران آغاز شد، ایشان در مدت ۲۷ سال تبعیدش در این کشور، در ۹ شهر ایران؛ کرمانشاه، قصرشیرین، تهران، خواف، مشهد، تویسرکان، نهاوند، کاشان، و یزد، همواره در تبعید، زندان یا تحت اقامت اجباری بود. با این وجود توانست فعالیت‌های فراوانی را انجام دهد.

آیت‌الله خالصی‌زاده با استقبال پرشور علما و اهالی تهران وارد این شهر شد. ایشان در بدو استقرارش در طهران برای نمایان ساختن فجایع و تجاوزات انگلیس در عراق، «جمعیت نمایندگان عالی بین‌النهرین» را تأسیس کرد و اسناد مربوطه را در کتابی به نام «مظالم انگلیس در بین‌النهرین» منتشر ساخت، کتاب مزبور توسط مجلس شورای ملی به چاپ رسید و در مدت کوتاهی، سه مرتبه تجدید چاپ شد. با تبعید آیت‌الله شیخ مهدی خالصی در سال ۱۳۰۳ش، و خروج معترضانه‌ی مراجع نجف به سرکردگی آیت‌الله سیدابوالحسن اصفهانی و آیت‌الله نائینی، فعالیت‌های سیاسی و دینی علامه خالصی‌زاده گسترش یافت. با تشدید این فعالیت‌ها از راه برگزاری برنامه‌ها و سخنرانی‌های منظم در مسجد سلطانی بازار تهران، «جمعیت مجتمعین مسجد سلطانی» تشکیل شد. این جمعیت سهم بسزایی در مبارزه‌های سیاسی و فعالیت‌های

ضدانگلیسی در تهران داشت. تنظیم تظاهرات و اعتراضات گسترده علیه سیاست این دولت استعمارگر در جهان اسلام، در مقابل سفارت آن کشور و مخابره‌ی خواسته‌های ملی به مجامع بین‌المللی، از جمله فعالیت‌های این جمعیت است. لورین ـ وزیر مختار انگلیس ـ در تهران طی تلگرافی به مقامات انگلیسی در لندن نوشته است:

«شیخ محمد خالصی، عامل اساسی تحریکات علیه انگلیس در تهران است.»

سخنرانی‌های آیت‌الله خالصی‌زاده در مسجد سلطانی به حدی مهم بود که توانست بسیاری از اهالی پایتخت را به خود جذب کند، این سخنرانی‌ها در برخی از روزنامه‌های وقت منعکس می‌شد و به سال۱۳۰۲ش، در کتابی به نام «مواعظ اسلامی» در خراسان به چاپ رسیده است. آقای نورالدین کیانوری ـ دبیر کل حزب منحل توده ـ در خاطره‌های خود درخصوص اجتماع مسجد سلطانی می‌نویسد:

«خالصی‌زاده مدتی در مسجد شاه سخنرانی‌هایی داشت و صحبت‌های خیلی تند ضدانگلیسی می‌کرد، او توانسته بود عده‌ی زیادی را که دشمن انگلیسی‌ها بودند و از قرارداد ۱۹۱۹م و از حاکمیت انگلیسی‌ها بر ایران دردمند بودند، جذب خود کند. در این زمان، تریبون دیگری وجود نداشت. فعالیت نیروهای چپ و کمونیست و دیگران فوق‌العاده ناچیز بود، ولی خالصی‌زاده عده‌ی زیادی جوان پسر و دختر راجذب کرده بود، من آنقدر خاطرم هست که خواهرم ـ اختر ـ به اتفاق همشاگردی‌هایش دراین سخنرانی‌ها شرکت می‌کردند. آنها از صحبت‌ها یادداشت برمی‌داشتند و یاداشت‌ها را با هم

معاوضه می‌کردند. من که شاید ۸–۹ ساله بودم، این چیزها را می‌دیدم و برایم جالب بود و بعد یک بار برادر بزرگترم ـ محمدعلی ـ دست مرا گرفت و با خودش برای شرکت در یک راهپیمایی بزرگ برد که خالصی‌زاده راه انداخته بود.»

یکی دیگر از فعالیت‌های آیت‌الله خالصی‌زاده در تهران، هم‌زمان با نقشه‌ی جمهوریت رضاخان بود. ایشان دریافتند که هدف رضاخان از تغییر رژیم، پایه‌گذاری رژیم لائیک در ایران است. در این مبارزه‌ها آیت‌الله سیدحسن مدرس از درون مجلس، و علامه خالصی‌زاده از بیرون آن، فعالیت داشتند. این مبارزه‌ها سرانجام به وقایع مهم فروردین ۱۳۰۳و برگزاری تظاهرات یک صد هزار نفری مردم تهران انجامید. در آنروز سرنوشت‌ساز که قرار بود مجلس برای رأی‌گیری درباره‌ی تغییر رژیم جلسه‌ای برگزار کند، رضاخان ـ نخست وزیر و وزیر جنگ ـ آیت‌الله مدرس را در مجلس تهدید کرده بود و به درگاهی رئیس شهربانی تهران دستور داده بود که از نماز جماعت و سخنرانی خالصی‌زاده در مسجد شاه بازار جلوگیری کند. علامه خالصی‌زاده هنگام حضور برای اقامه‌ی نماز، با درهای بسته‌ی مسجد مواجه شد، از آن رو عبای خود را وسط بازار انداخت و دستور داد مردم حاضر اذان سر دهند، با بلند شدن بانگ اذان، حالت روحانی عجیبی بر حاضران حکمفرما شد، مردم خود را از هر سوی به این اجتماع عظیم رساندند. پس از اقامه‌ی نماز جماعت تاریخی در خیابان‌های اطراف بازار ، خالصی‌زاده در سخنرانی مهمی مردم را از توهین به مدرس در مجلس آگاه کرد و از جمعیت حاضر خواست که به سوی مجلس راهپیمایی کنند . در میدان بهارستان، میان

مردم با رضاخان و عمالش درگیری به وجود آمد، آیت‌الله خالصی‌زاده به نمایندگی از جمعیت معترض، وارد مجلس شد و با «تدین» ـ نایب رئیس مجلس ـ و سپس با خود رضاخان درگیر شد. در نتیجه‌ی این حوادث، جلسه‌ی رسمی مجلس تشکیل شد و رضاخان، به خاطر توهین به مردم معترض، مورد نکوهش رئیس مجلس قرار گرفت، از پست نخست وزیری استعفا کرد و بلافاصله تهران را به مقصد بومهن ترک گفت؛ متعاقب آن با صدور بیانیه‌ای انصراف خود را از جمهوری اعلام کرد.

پس از این رویدادها، رضاخان تصمیم گرفت مخالفان اصلی خود را از سر راه بردارد، ابتدا با طراحی نقشه‌ی ترور خالصی‌زاده و تیراندازی فرد ناشناسی به سوی معظم‌له در تهران سعی در از بین بردن ایشان داشت. متعاقب آن، پس از حادثه‌ی مشکوک «ترور ماژور ایمبری» ـ سر کنسول آمریکا ـ در تهران در قضیه‌ی سقاخانه، آیت‌الله خالصی‌زاده به تهمت مشارکت و تحریض به هنگام بازگشت از نماز مغرب و عشا دستگیر و به شهر خواف در مرز افغانستان تبعید و در قلعه‌ی هولناک آن شهر زندانی شد. از آن پس، ایشان حدود ۲۷ سال توقف در ایران همواره در حال تبعید، زندان یا تحت اقامت اجباری به سر برد، از جمله در شهرهای مشهدمقدس به مدت دو سال اقامت کرد و (ایشان در آن شهر شاهد به شهادت رسیدن پدرش ـ حضرت آیت‌الله شیخ مهدی خالصی ـ به وسیله‌ی زهر، توسط عمال کنسولگری انگلیس در خراسان بود.)سپس به تهران بازگشت و چهار سال در این شهر توقف کرد و در چند نوبت دستگیر و بازداشت شد، آنگاه به تویسرکان تبعید شد و مدت

۱٤سال در شهرهای تویسرکان و نهاوند گذراند، در کاشان۲ سال، در تهران ۲ سال دیگر و در یزد ۳ سال در حال تبعید بود.

این فشارها و گرفتاری‌ها ذره‌ای از عزم استوار و ایمان راسخ حضرتش نکاست، چون کوه پایدار در حال مبارزه با دو پهلوی و ادای وظیفه‌ی شرعی و دینی خود بود. خلاصه فعالیت‌های معظم له در این برهه عبارت بودند از:

دعوت برای برگزاری کنگره‌ی اسلامی در تهران با حضور سران کشورهای اسلامی جهت بررسی مشکلات جهان اسلام؛

برنامه‌ریزی و نامه‌نگاری با مسئولان عربستانی برای تعمیر قبرستان بقیع در مدینه‌ی منوره؛

فعالیت برای احیای حوزه‌ی علمیه‌ی شهر مقدس مشهد، در زمان حضور پدرش ـ آیت‌الله شیخ مهدی خالصی ـ در آن شهر؛

مشارکت در تنظیم و فهرست‌برداری منابع خطی کتابخانه‌ی آستان قدس رضوی؛

مبارزه با بدعت‌ها و خرافاتی که پیرامون دین مبین اسلام و مذهب تشیع را گرفته بود. این قسمت از مبارزه‌های معظم‌له را می‌توان دشوارترین و پررنج‌ترین قسمت مبارزه‌های او به شمار آورد؛

مبارزه با فرقه‌های منحرف و مناظره پیرامون ادیان و عقاید مختلف با هدف بیان حقیقت اسلام؛

بازسازی قبرستان «حیقوق» پیامبر در شهر تویسرکان؛

احیای حوزه‌های علمی شهرهای کاشان و یزد؛

بازپس‌گیری موقوفات غارت شده توسط رژیم پهلوی در شهرهای

کاشان و یزد؛

احیای نماز جمعه در شهرهای محل تبعید خودشان؛

پایه‌گذاری نماز جمعه در شهر ری؛

مخالفت شدید با انتقال جسد رضا شاه برای دفن در ایران؛

انتشار روزنامه‌های متعدد در تهران: «لواء بین‌النهرین» (۱۳۰۲ش)، «اتحاد اسلام» (۱۳۰۳ش)، و «منشورنور» (۱۳۲٤ش).

آیت‌الله العظمی خالصی‌زاده دارای تألیفاتی در زمینه‌های: فقه، تفسیر، اصول فقه، تاریخ و دیگر علوم دینی است. از جمله این تألیف‌ها عبارتند از:

«آئین دین یا احکام اسلام»(رساله‌ی عملی خلاصه)، «آیین جاویدان»(رساله‌ی عملی همواره با بیان اسرار احکام)، «رساله الجمعه» (ارمغان الهی)، «معارف محمدیه»، تفسیر هدی و شفاء، خرافات شیخیه و کفریات ارشادالعوام، راهزنان حق و حقیقت (در رد کتاب مارکسیستی نگهبانان سحر و افسون)، اسرار پیدایش شیخیت و بابیت و بهائیت، «نظام عائله‌ی اسلامی» (خطی- درباره‌ی احکام خانواده‌ی اسلامی)، «کشف‌الاستار» (در رد کتاب اسرار هزار ساله‌ی حکمی)، خدا در طبیعت (حاشیه و تعلیق بر کتاب ستاره‌شناس فرانسوی، کامیل فلاماریون)، «مواعظ اسلامی» (مجموعه سخنرانی‌های مسجد سلطانی طهران)، «مظالم انگلیس در بین‌النهرین»، «حقیقت حجاب در اسلام»، «خواص روزه»، «العروبه فی دارالبوار»، «النیروز» و تألیف‌های دیگر که به دو زبان فارسی و عربی است.

سرانجام مبارزه‌های آیت‌الله العظمی خالصی‌زاده در ایران، تبعید

دوباره‌ی ایشان به عراق از سوی رژیم محمدرضا پهلوی در ۱۳ آبان ۱۳۲۸ ش، بود. ایشان در عراق نیز راه مبارزه با رژیم های مستبد آن کشور را در پیش گرفت، به ویژه، در زمان حکومت مستبد «عبدالکریم قاسم» که به وسیله‌ی تقنین و تصویب قوانین مخالف شرع اسلام و حمایت از کمونیست‌های عراق جهت تبلیغ کمونیسم و قتل وحشیانه‌ی مردم، دشمنی خود را با دین آشکار ساخته بود. نتیجه‌ی این مبارزه‌ها نیز زندان و اقامت اجباری و مسمومیت بود. این مرجع مبارز و عالم خستگی‌ناپذیر، سرانجام در نتیجه‌ی یکی از این مسمومیت‌ها به سختی بیمار شد و روز به روز بر بیماری او افزوده می‌شد تا اینکه در آغازین ساعات روز جمعه ۳۰ آذر ۱۳۴۲ موافق با ۱۹ رجب ۱۳۸۳ قمری، در سن ۷۵ سالگی در بغداد، جان به جان‌آفرین داد و روحش به سوی فردوس برین شتافت. پیکر این عالم باتقوی پس از تشییعی با ابهت، در حجره‌ی دوران طلبگی در صحن مطهر کاظمین به خاک سپرده شد. مجالس سوگواری متعددی در سوگ ایشان برگزار گردید، در یزد نیز مجلس ختمی از سوی شهید محراب، آیت‌الله صدوقی منعقد شد.

رویدادهای این خاطره‌ها از لحاظ تسلسل زمانی، ادامه‌ی حوادث مراسله می‌باشد و در واقع، مکمل آن به شمار می‌آید.

ترجمه‌ی عربی این خاطرات نیز درسال۱۹۹۸م/۱٤۱۸ق(۱۳۷۷ش)، به نام: «سبعه و عشرون شهراً فی تهران» به انضمام اسناد منتشر نشده و به اهتمام هادی خالصی در بیروت، منتشر شده است.

فصل اول

مظالم انگلیس در بین‌النهرین

مقدمه

وقوع جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴ میلادی، و اشغال خاک عراق از سوی نیروهای انگلیسی رویدادهای بسیاری در پی داشت. در فصل دوم این رویداد، حضرت آیت‌الله شیخ محمد خالصی‌زاده به دستور انگلیس به ایران تبعید شدند. ایشان از این فرصت بهره‌جسته جمعیت «نمایندگان عالی بین‌النهرین» را در تهران تأسیس نمودند.

> «و نیز جمعیتی به اسم «نمایندگان عالی بین‌النهرین» که افراد آن جمعیت از اهالی عراق، که در تهران بودند، تشکیل شد. کار آنها راجع به اوضاع عراق بود.»[۱]

بر همین اساس و با توجه به حضور آیت‌الله خالصی‌زاده در بسیاری از رویدادهای آن دوره‌ی عراق و ایفای نقش در آنها و دسترسی ایشان به اسناد مهم خیزش عراقی‌ها، معظم‌له این اسناد سیاسی مهم را در قالب کتابی تحت عنوان «مظالم انگلیس در بین‌النهرین» برای انتشار در اختیار

---

۱. نگاه کنید: ترجمه‌ی مراسله‌ی آقای خالصی‌زاده به آقای احمد قوام نخست‌وزیر... در کتاب حاضر

مجلس شورای ملی قرار داده است.

کتاب مظالم شامل تاریخچه‌ی مختصری از جزئیات اشغال عراق توسط انگلستان، شرح کوتاهی از اوضاع داخلی عراق، فتاوی و احکام حضرات مراجع تقلید و آیات عظام درباره‌ی مظالم انگلیس در بین‌النهرین، متن قرارداد امضا شده میان ملک‌فیصل و نماینده‌ی دولت انگلستان، تلگراف‌هایی که از سوی جمعیت بین‌النهرین با نمایندگی آیت‌الله شیخ مهدی خالصی به کشورهای جهان و مجامع بین‌المللی ارسال شده.

دکتر حائری درباره‌ی کتاب «مظالم انگلیس در بین‌النهرین» می‌نویسد:

«این کتاب کوتاه ولی سودمند می‌باشد، تا آنجا که ما آگاهی داریم مظالم از کتاب‌های انگشت‌شماری است که گزارش رویدادهای مربوط به خیزش علمای ایرانی مقیم عراق را تا تبعید آنان به ایران دنبال می‌کند.»[1]

در جلسه‌ی پنجشنبه ۲۷ دی‌ماه ۱۳۰۱ موافق با ۳۰ جمادی‌الاول ۱۳٤۱ق مجلس شورای ملی، مذاکراتی بین نمایندگان چهارمین دوره‌ی مجلس در مورد وقایع عراق (بین‌النهرین) صورت گرفت. نمایندگان حاضر از میرزا احمدخان قوام‌السلطنه نخست‌وزیر وقت درباره‌ی اوضاع عراق توضیحاتی خواسته‌اند.

آیت‌الله سیدحسن مدرس با اشاره به اسناد مزبور گفت:

۱. عبدالحسین حائری، **تشیع و مشروطیت**، تهران ۱۳٦٤، صص۲۰۳_۲۰٤

«یک اطلاعات و نوشتجات و بلکه یک احکامی از حجج اسلام عتبات عالیات راجع به وضعیات بین‌النهرین...».

سلیمان میرزا با در داشتن متن کتاب «مظالم انگلیس در بین‌النهرین» در سخنانی در مجلس ابراز داشت:

«اوامری که آقایان علما بر علیه انتخابات صادر فرموده‌اند عکسش اینجا موجود است. باز شرح قضیه وقایع و اعتصابات و زد و خوردهایی که ملّیون عراق عرب فرمودند در اینجا موجود است... اوراقی که تمام رؤسا و مشایخ عراق عرب بر عدم رضایت نوشته‌اند... اینجا موجود است... اگر بخواهیم در عراق عرب رفراندوم کنیم و عقیده‌ی عمومی اهالی عراق عرب را بخواهیم همین اسنادی است که در اینجا است».

میرزا هاشم آشتیانی و سیدمحمد تدین و دیگر نمایندگان پیشنهاد کردند کمسیون چهار یا شش نفره تشکیل شود بر کیفیت و کمیت چاپ و توزیع آن در مجلس نظارت کنند. و این پیشنهاد را با اکثریت آرا تصویب گردید.

«یک کمیسیون شش نفری در شعب انتخاب شده و در خصوص طبع و مقدار مطبوع و سایر ترتیبات تصمیم قاطعی اتخاذ، به موقع اجرا گذارند»[1].

کتاب «مظالم انگلیس در بین‌النهرین» سرانجام در خرداد ۱۳۰۲ ش از سوی مجلس شورای ملی منتشر شد و به دلیل اهمیتش بعد از آن نیز

۱. مذاکرات مجلس شورای ملی دوره‌ی چهارم، قسمت سوم، تهران، اداره‌ی روزنامه‌ی رسمی کشور شاهنشاهی ایران، ۱۳۳۳ش، صص۱۵۵۵_۱۵٦۳، محمدتقی بهار، **تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران**، ج۱، امیر کبیر، تهران ۱۳۷۱، صص۲۷۵ و ۳۵۲ و ۳۵٦

چند بار دیگر نیز تجدید چاپ شد. و هر بار اسناد جدیدی به آن اضافه می‌شده است.

همچنین بر اساس توضیح کوتاهی که در ادامه‌ی چاپ «اتحاد اسلام» از کتاب مزبور موجود است می‌دانیم که پیشتر، آن کتاب، چهار مرتبه به چاپ رسیده است، دو نوبت اول در چاپخانه‌ی مجلس شورای ملی، نوب سوم به صورت آزاد و نوبت چهارم نیز در سال ۱۳۰۳ ش توسط روزنامه‌ی «اتحاد اسلام» به مدیریت و نویسندگی شیخ حسین لنکرانی که ناشر افکار مرحوم آیت‌الله خالصی‌زاده بود و در چاپخانه‌ی برادران باقرزاده، در تهران چاپ و منتشر گردید. البته همان توضیح کوتاه به چاپ دیگری هم اشاره می‌کند به صورت ضمیمه (پاورقی) روزنامه‌ی اتحاد اسلام، پیش از چاپ چهارم منتشر شده که با توجه بدان، چاپ چهارم از کتاب «مظالم انگلیس در بین‌النهرین» را باید به‌عنوان چاپ پنجم آن دانست.

در میان نویسندگان نیز اولین بار محمدتقی ملک‌الشعراء بهار، نماینده‌ی مجلس چهارم، در مقاله‌ی «فاجعه‌ی بین‌النهرین» که در روزنامه‌ی نوبهار به تاریخ ۱۸ سرطان/تیر ۱۳۰۲ منتشر کرد، از آن نام برد و خوانندگان را برای اطلاع از جزئیات اوضاع عراق به آن کتابچه راهنمایی نمود. در مطالعات و پژوهش‌های بعدی نیز این کتاب مورد استفاده و استناد پژوهشگران و نویسندگان قرار گرفت و بسیاری از متأخرین از آن سود جسته‌اند.[۱]

---

۱. فصلنامه‌ی **مطالعات تاریخی**، سال دوم، شماره‌ی ٦، بهار ۱۳۸٤، تصحیح، اضافات و مقدمه یحیی آریابخشایش

متن کامل این کتاب برای ششمین بار در شماره‌ی فصلنامه‌ی «مطالعات تاریخی»، سال دوم، بهار ۱۳۸٤ با تصحیح، اضافات و مقدمه یحیی آریابخشایش به چاپ رسیده است.

اینک چاپ هفتم این سند تاریخی مهم را در حالی در این مجموعه ملاحظه می‌فرمایید که کشور عراق پس از نزدیک به یک قرن شاهد اشغال مجدد از سوی نیروهای آمریکایی و انگلیسی می‌باشد و مظالمی سهمگین‌تر از گذشته بر آن روا داشته می‌شود.

بسم‌الله المنتقم

از اول بخوانید

[جلسه‌ی مجلس شورای ملی درباره‌ی «مظالم انگلیس]

در جلسه‌ی رسمی دارالشورای ملی ایران، به تاریخ پنجشنبه ۲۷ جدی ۱۳۰۱ مطابق سلخ جمادی‌الاول ۱۳۴۱ در مقابل سؤالی که از دولت راجع به شایعه‌ی تصدیق قیمومیّت انگلستان بر بین‌النهرین شد، از طرف رئیس‌الوزراء جواب ذیل ایراد گردید:

«در موضوع قیمومیّت دولت انگلیس بر بین‌النهرین، آقایان باید بدانند که این مسائل هیچ مربوط به دولت ایران نبوده است. بعد از اینکه دول فاتح، اراضی دول مغلوب را بین خود تقسیم کردند، یک تصمیمی بین خود اتخاذ نمودند. من جمله اینکه دولت انگلیس در بین‌النهرین قیمومیت داشته باشد و این مسئله به هیچ‌وجه مربوط به دولت ایران نبوده است بلکه نماینده‌ی دولت ایران در مجمع اتفاق ملل، به موجب دستوری که از دولت متبوعه‌ی خودش داشته است، اظهار کرده است که باید حکومت و استقلال بین‌النهرین موافق میل کامل و آمال اهالی خود بین‌النهرین باشد، و برای اطلاع عرض می‌کنم دولت ایران به هیچ‌وجه حکومت جدید بین‌النهرین را به رسمیت نشناخته است (انتهی)».

این تکذیب مورد تحسین نمایندگان واقع شده و سپس از طرف آقایان وکلای اقلیت و اکثریت نطق‌های مفصلی، که مُشعِر بود بر علاقه‌مندی تمام ایران به عراق عرب و اعتراض به مجازات ظالمانه‌ی انگلستان در بین‌النهرین و اظهار تنفر و تبری از مظالم بریتانیا نسبت به

عالم اسلامی مخصوصاً در عراق عرب، ایراد گشته و اوراق و اسناد مربوطه به بین‌النهرین ارائه و مطرح شد و تصویب گردید که اوراق مذکوره [از نقطه‌نظر مساعدت با اهالی بین‌النهرین که خودشان نمی‌توانند عرایضشان را به مسامع مسلمین عالم برسانند] از طرف مجلس طبع و توزیع شود تا اظهارات و عقاید و تظلمات اهالی بین‌النهرین را به سمع اهل عالم رسانده و دنیا را از جریانات آنجا مطلع سازند. جلسه با موافقت تامه‌ی آقایان وکلا بدون هیچ‌گونه اختلافی خاتمه یافت.

مذاکرات جلسه‌ی مذکوره و اوراق و اسناد سابق‌الذکر تا به حال دو مرتبه از طرف پارلمان در مطبعه‌ی مخصوصه به مجلس، طبع و نشر یافته و از آنجایی که قضیه، فوق‌العاده مهم [است] و ملت ایران کاملاً در مقررات بین‌النهرین شریک [است]، این اوراق و اسناد مربوطه به آنجا (که احساسات برادران بین‌النهرینی در مقابل تجاوزات انگلیس و عقاید و نظریات آقایان مراجع تقلید شیعه را نسبت به انگلستان ظالم و رویه[ای] که علمای اسلام مقیم عتبات عالیات برای دفاع از یک مملکت اسلامی اتخاذ فرموده‌اند در کمال وضوح مجسم می‌سازد) از روی همان مجله‌ی منطبعه در مجلس، عیناً طبع و توزیع می‌شود تا هم وظیفه‌ی برادری خود را نسبت به سکنه‌ی بین‌النهرین انجام داده و هم فرزندان ایران از مطالب مهمه و نکات دقیقه‌ی آن مطلع گشته و بدانند که مجاهدات آنها برای نجات ایران از چنگال متمدنین لندن و مقاومت‌هایی که در مقابل سیاست ظالمه‌ی انگلیس کرده و می‌کند علاوه بر اینکه از نقطه‌نظر وطنی شایان تقدیر و تمجید است، از

نقطه‌نظر دینی هم ممدوح و بلکه واجب و ترک آن حرام است و وظیفه‌ی دینی خود را هم در مورد طرفداران و کارکنان انگلیس که بزرگترین دشمن اسلام است، بدانند. در خاتمه به آقایان و خوانندگان تذکر داده می‌شود که سایرین را از مطالب سودمند و مندرجات مفیده‌ی آن بهره‌مند ساخته و مخصوصاً آقایان علما و مقدسین دور از محیط سیاست را از مضامین آن مطلع سازند تا متوجه شوند که اسلام وظایف دیگری هم برای آنها معین فرموده است.

اوراق مربوطه به بین‌النهرین

مورخه‌ی ۱۳ برج دلو [بهمن] ۱۳۰۱

نمره‌ی ۱۵

مقام منیع مجلس شورای ملی شیدالله ارکانه

در این موقع که توجهات اسلام‌پرستانه‌ی نمایندگان محترم مجلس مقدس شورای ملی به مسئله‌ی مهمه‌ی بین‌النهرین معطوف بوده و در مقام دادرسی و اغاثه‌ی یک مشت ملت اسلامی که زیر پنجه‌ی غاصبانه‌ی انگلیس محو می‌شوند، اظهار احساسات کامله و بذل عواطف دینیه فرموده‌اند و بیانات وافیه که در آن مقام رسمی اسلامی اظهار شده، باعث امیدواری و نهایت استظهار ملت مظلومه‌ی بین‌النهرین گردیده و جالب توجهات عموم مسلمانان شده، لزوماً تشکرات صمیمانه و امتنان قلبی خالصانه‌ی خودمان را تقدیم آن مقام منیع نموده و موفقیت آن ذوات محترم را در احیای شعایر حریت و آزادی اسلام از درگاه حضرت احدیت [مسئلت] می‌نماید و ضمناً یک قسمت از اوراق و

اسناد راجع به مسئله‌ی بین‌النهرین، که بر حسب تصویب مجلس مقدس قرار بر طبع آنها بود، ارسال گردید.

زیاده ایام عواطف و توجهات اسلام‌پرستانه مستدام باد.

(مهر تهران، نمایندگان عالی بین‌النهرین)

[تلگراف نمایندگان عالی بین‌النهرین به مراجع عراق]

۲۱ قوس [آذر]

عتبات

از طرف کمیته‌ی عالی مرکزی نمایندگان عراق در ایران

به حجج اسلام و حُماتِ شریعتِ سیدالانام دامت برکاتهم

پس از تقدیم مراسم سلام و تحیت، خاطر عالی را مستحضر می‌دارد که به مقتضای وظایف دینیه که خداوند به وسیله‌ی پیغمبر و اولیای خود امر فرموده، در مقام مدافعه از عراق برآمده مقاصد و آرزوهای ملت عراق را به تمام عالم ابلاغ و از کلیه‌ی آزادی‌خواهان در رسیدن به حقوق مشروعه‌ی خود استعانت جستیم. امید است که با این مجاهدات و مساعی به مقصود فائق آییم و در نتیجه از وظایف و تکالیف حتمیه ذمه خود را بَری ساخته و برای مطالب و مقاصدی که عراقیون ما را مأمور انتخاب [آن] کرده‌اند، سعی و جدیت خود را مبذول داشته‌ایم و در اثنایی که به ادای وظایف دینی و وطنی خودمان مشغول بودیم با منتهای علاقه‌مندی و صمیمیت به عراق نظر کرده، اموری که موجب مسرت یا اندوه آنها می‌شد، در ما هم همین احساسات و عواطف را تولید می‌کرد و آنچه بیشتر جلب نظر ما را کرده بود، سکوت شما در

قبال این حوادث مولمه بود. مخصوصاً با تکالیف مهمه که در محافظت دین و وطن دارید؛ ولی پس از اندک مدتی [از] فتاوایی که درخصوص تحریم انتخابات و تشویق عراقیون به مطالبه‌ی حقوقشان صادر فرموده بودید، اطلاع حاصل کرده و ملتفت شدیم که سکوت شما برای تهیه‌ی مقدمات [و] یافتن فرصت بوده است که بتوانیم تیر خود را به هدف مقصود نشانه نرسد [برسانیم]. این فتاوی، نشاط و مسرت فوق‌العاده در سر ما ایجاد کرده و متوجه شدیم که عملیات ما در خارج مقرون به اقدامات خیلی مهم‌تری در داخل عراق است و با توأم شدن این مساعی، مقصود حاصل شده، به آرزوی خود نائل خواهیم گردید و ما عین فتاوای شریفه را به مراجع لازمه‌ی ممالک مخابره کردیم و عملیات خود را تا موقعی که به مقاصد خود، که زندگانی و حیاتمان متوقف بر آن است، نایل شویم، ادامه خواهیم داد و مسلم است با اینکه شما محل رجوع تمام مسلمین و پناهگاه آنها هستید، مافوق این مراتب، بذل مساعی خواهید فرمود. و چون در بین این حوادث و وقایع ثابت شد که بدون رضایت اهالی، قوای قهریه برای استیلای انگلیس بر عراق کافی نخواهد بود؛ زیرا در مقابل، قوایی موجود است که بتواند دفاع و جلوگیری نماید. علی‌هذا باید عراقیین همان رویه‌ی سابق را تعقیب کرده تنفر خود را در مقابل استیلای انگلیس اظهار و میل خود را به استقلال تام ابراز نمایند.

در خاتمه برای اطاعت هرگونه اوامر عالیه حاضر بوده و استدعا می‌نماییم که از ارجاع اوامر عالیه‌ی خود دریغ نفرمایید.

[مهر نمایندگان عالی بین‌النهرین]

فهرست مجمل

حوادث جاریه‌ی بین‌النهرین از ابتدای احتلال تا امروز

در تعقیب معاهدات و مواعیدی که انگلیس‌ها راجع به استقلال و تمامیت عرب مقرر داشتند، قدم به خاک عرب گذاشتند و ذیلاً به ذکر بعضی از آن عهود و مواعید اشاره می‌شود:

۱- قرارداد سنه‌ی ۱۹۱۵ [۱۳۳۳ ق] به شریف مکه که صورت آن را امیرفیصل در سنه‌ی ۱۹۲۰ [۱۲۹۹ ش] در جراید سوریه انتشار داد و در تعقیب آن، نهضت اعراب در ۱۹۱۵ اتفاق افتاد. بریتانیا متعهد می‌شود که با تشکیل حکومت عربی که دارای استقلال تام داخلی و خارجی باشد مساعدت به‌عمل آورده و حدود آن را به شرح ذیل تصدیق کند: از سمت مشرق، بحر فارس؛ از سمت مغرب، بحر احمر و حدود مصر و بحر ابیض؛ از طرف شمال، حدود شمالی ولایات حلب و موصل تا ملتقای فرات و دجله و مصب آنها در خلیج فارس؛ ولی مستعمره‌ی عدن از این حدود خارج است.

۲- مراسله‌ی «ماکماهون» به شریف مکه، مورخه‌ی ۲٤ [اکتبر] ۱۹۱۵ مبنی بر اینکه دولت انگلیس مصمم است، استقلال تام عرب را با همان حدودی که در تعهدنامه‌ی قبل ذکر شد تصدیق نماید.

۳- تعهدنامه‌ی ماکماهون نماینده‌ی انگلیس (معروف به قرارداد انگلیس و سوریه ۱۹۱٦) مشتمل بر تصدیق و اعتراف استقلال عرب.

٤- اظهار صریح «لوردهاردنیگ» حاکم هند و سفیر کنونی انگلیس در پاریس در موقع ورود به بصره، سنه‌ی ۱۹۱۵ [با اعلام] اینکه تنها نقطه‌نظر انگلیس از جنگ در عراق، استقرار آزادی و استقلال تام عراق است.

۵- ابلاغیه [ای] که «ژنرال مود»، سردار انگلیس در عراق، روز دویم [دوم] ورود خود به بغداد سنه‌ی ۱۹۱۷ (۱۲۹۶ ش) انتشار داد و تمام اهالی در خاطر خود ضبط نمودند و مضمون آن اینکه:

«آنچه ما را محرک به شرکت در محاربات عراق شد، استخلاص این مملکت از تعدیات اتراک است و در حقیقت قشون‌کشی‌ها در خاک شما برای برقراری آزادی است نه به قصد مملکت‌ستانی الخ.»

۶- ابلاغیه [ای] است که نمایندگان فرانسه و انگلیس در سوریه و عراق به تاریخ ۱۱ نوامبر به مضمون ذیل انتشار دادند:

«آنچه فرانسه و انگلیس را در ممالک مشرق وادار به جنگ کرد، مساعدت در آزادی مللی است که سال‌های متمادی در فشار مظالم اتراک بوده‌اند و [هدف،] تأسیس حکومت‌های محلی است که بر وفق آرزو و آمال اهالی برقرار شود و غرض دولتین فرانسه و انگلیس این نیست که نفوذ خودشان را در این مناطق مستقر دارند، بلکه مقصود آنها ایجاد حکومت ملی عربی با رضایت و میل اهالی است الخ.»

[انتخاب پادشاه برای عراق]

در ۱۲ ربیع‌الاول ۱۳۳۶ انگلیس‌ها اعلان انتخاب را به مضمون ذیل صادر کردند:

«دولت انگلیس و فرانسه فقط به قصد آزادی ملل ضعیفه و تشکیل حکومت‌هایی موافق با میل و اراده‌ی آنها بدون مداخله‌ی اجانب در محاربات مشرق زمین، شرکت جستند. و اینک به عموم اهالی عراق اعلان می‌شود که موقع آن رسیده

است که در عراق حکومت مستقله تشکیل یابد و اهالی با اطمینان به اینکه از طرف حکومت احتلال، معارضه در شکل حکومت و شخص سلطان با آنها نخواهد شد. هرکس را برای سلطنت عراق مناسب می‌دانند انتخاب نمایند. ولی باید به این نکته متوجه باشند که انتخاب پادشاه تُرک یا حکومت تُرک، ممنوع است.»

از یک طرف انگلیس‌ها این اعلان را انتشار داده و از طرف دیگر به پول و تهدید سعی کردند که اهالی عراق را وادار به انتخاب سرپرسی کوکس - که در آن موقع سفیر انگلیس در تهران بود - بنمایند؛ ولی اهالی با منتهای شدت، مخالفت خود را در مقابل این تحمیل، ابراز و فتوای ذیل را از مرحوم آیت‌الله شیرازی صادر کردند:

«لیس لِاحدٍ من المسلمین ینتخب أویختار الإماره او السلطهَ علی المسلمین غیرالمسلم.

الأحقر محمدتقی الحائری شیرازی

یعنی هیچ‌یک از مسلمین نباید غیراز مسلم [را] جهت امارت یا هر نوع تسلط بر مسلمین انتخاب یا اختیار کند.

الأحقر محمدتقی الحائری شیرازی»

و در تاریخ ۲۴ ربیع‌الثانی ۱۳۳۶ اجتماع مفصلی از اهالی بغداد منعقد شده و یادداشتی به مضمون ذیل نوشتند:

«چون دولت بریتانیای عظمی، آزادی انتخابات را اعلان داده است، ما امضاکنندگان ذیلِ این ورقه، تقاضا می‌کنیم که حکومت مشروطه‌ی قانونیِ دموکراسی، به ریاست یکی از اولاد سلطان حجاز برای ما انتخاب شود.»

[وحدت عراقی‌ها و تفرقه‌افکنی انگلیس]

برای رسانیدن این مکتوب، یک نفر سنی و یک نفر شیعه از طرف جمعیت معین شد. چون مکتوب را به ویلسون، نایب‌الحکومه، دادند، سؤال کرده بود که بین سنی و شیعه مناقشه اتفاق نیفتاد؟ جواب دادند: خیر. مجدداً استفسار نموده بود: یهودی‌ها چه کردند؟ گفتند: ساکت ماندند. ویلسون از شنیدن این جواب فوق‌العاده متغیرشد و گویا مقدماتی برای تولید اختلاف تهیه کرده بود ولی اثری نبخشید.

در تاریخ ۲۷ ربیع‌الثانی ۱۳۳۶، جمعیتی با حضور علما و کلنل بالفور، رئیس قشون بغداد، و کاپیتان رید، حاکم کاظمیه [کاظمین]، در کاظمیه تشکیل شده و پس از مجادلات و مذاکرات زیاد، بین علما و بالفور یادداشتی مثل سابق به حکومت تقدیم داشتند.

و نیز در آخر جمادی‌الثانی، اجتماعی در نجف با حضور عموم، بین علما و رؤسای قبایل و ماژور نوربریس و ماژور بولی منعقد شده، مذاکرات بین آنها و رؤسای قبایل به طول انجامید، در نتیجه یادداشتی مثل سابق به حکومت در بغداد فرستاده شد.

اجتماعات، متوالیاً در سایر بلاد عراق هم تشکیل شده و پی در پی مکاتیب اعتراض‌آمیز برای انگلیس‌ها می‌فرستادند ولی بلاجواب می‌ماند تا آنکه در شب ۱۲ رمضان ۱۳۳۸ عده‌ی کثیری در بغداد اجتماع کرده و در مطالبه‌ی حقوق خود شروع به خشونت کردند. این اقدامات منجر به این شد که حکومت انگلیس به طور مسلح با اهالی مقابله کرده، در شوارع و مراکز بغداد، اتومبیل‌های زره‌پوش [صف] کشیدند ولی موفق به تفرقه‌ی اجتماعات نشدند.

در تعقیب این وقایع، اجتماعات بزرگتری تشکیل شده و اهالی، چهارده نفر را برای مطالبه‌ی حقوق نزد ویلسون گسیل داشتند و در ۱۸ رمضان، موفق به ملاقات او شدند. ویلسون هم چهارده نفر را به تصور اینکه با نمایندگان ملت معارضه خواهند کرد انتخاب نمود؛ ولی هر دو دسته با یکدیگر متحد شده، ویلسون را تنها گذاردند؛ لذا مناقشه و مجادله ادامه یافت. دکاکین بسته شد و مردم در اطراف دارالحکومه جمع شدند و مکتوبی ممهور به امهار عموم به مضمون ذیل به ویلسون دادند:

«دولت انگلیس به اعراب عموماً و عراقیین خصوصاً وعده داد که در امور مملکت آنها مداخله نکرده و در اختیار شکل حکومت، آنها را آزاد خواهد گذارد و عجالتاً هیچ مانعی برای تشکیل حکومت عراق نیست؛ لهذا عموم اهالی مایل‌اند که به مقتضای عهود و مواعید سابقه، حکومت عراق به وفق میل و اراده‌ی ملت تشکیل شده و قشون انگلیس خارج گردد.»

چون این مکتوب را ویلسون قرائت نمود، ورقه [ای] به امضای خودش صادر کرد و حسین افغان، نوه‌ی عباس افندی، را به قرائت آن فرمان داد و مضمون آن این است:

«جنگ عمومی خاتمه یافت و خیال انگلیس از هر جهت فارغ شد. اکنون دارای قشون عظمی است که برخلاف شایعات بعضی، با نهایت سهولت می‌تواند تصمیمات خود را به موقع اجرا گذارد. علی‌ایحال فعلاً دولت انگلیس عطف توجهی به مطالب اهالی عراق نخواهد نمود و فقط پس از ورود سرپرسی کوکس در پاییز ممکن است به مطالب آنها توجهی شود.»

چون فرستادگان ملت جواب را غیرمطابق با سؤال یافتند و ملاحظه

کردند که در قبال ملایمت در مطالبه‌ی حقوق، با جبر و تهدید با آنها معارضه می‌شود، اجتماعات را ادامه داده، یادداشت‌های سخت‌تری به انگلیس‌ها تقدیم نمودند و علامت مخصوصی را شعار خود قرار داده، در مطالبه‌ی حقوق خود ابرام ورزیدند.

انگلیس‌ها متوسل [به] تولید نفاق بین سنی و شیعه شدند ولی موفق نگشتند و بر مراتب صمیمیت بین این دو دسته افزوده شد. سپس یهودی‌ها را بر ضد مسلمین تحریک کردند؛ ولی مسلمین به قدری درباره‌ی آنها مهربانی کردند که با طیب خاطر اموال گزافی در مسائل عراق به مصرف رساندند. انگلیس‌ها باز هم دست از دسایس خود برنداشته، عیسوی‌ها را از مسلمانان به ترس و وحشت انداخته، به حدی که آنها را از اقامه‌ی جشن در یکی از اعیادشان مانع شدند. مسلمین هم در مقابل، به عیسوی‌ها تقرب جستند و با آنها در جشن عید شرکت نمودند. پس از اینکه انگلیس‌ها با کمال جدیتی که مبذول می‌داشتند از تولید نفاق بین اهالی مأیوس شدند، مرحوم آیت‌الله شیرازی حکم ذیل را افشا فرمودند:

[رعایت حقوق اقلیت‌های دینی]

«به عموم اهالی عراق، پس از اطلاع به اینکه شما برای مطالبه‌ی حقوق مشروعه‌ی خودتان قیام کرده‌اید، توفیق شما را از خداوند مسئلت نموده، لازم دانستم شما را مسبوق کنم به اینکه رضا و خشنودی خداوند توأم با اقدامات شماست و علما، عموماً، پشتیبان و تکیه‌گاه شما هستند؛ ولی مخصوصاً به شما توصیه می‌کنیم با انگلیس‌ها مماشات نموده، قبل از

آنکه آنها مصمم به جنگ شوند شما اقدام به محاربه نکنید. امّا اهل ذمه از یهود و نصارا در انتفاعات از این مملکت با شما شریک‌اند؛ لهذا از توقیر و احترام و حفظ اموال و اَعراض آنها مضایقه نکنید.

مراعات این اصول فرض ذمه‌ی عموم مسلمین و اخلال در آن شرعاً حرام است.

الاحقر محمدتقی حائری شیرازی»

حکم مذکور در موقعی که جمعیت کثیری در صحن کاظمیه حضور داشتند، در شب ۲۵ رمضان ۱۳۳۸ قرائت و در تمام اقطار و نواحی عراق منتشر گردید و بالنتیجه عموم ملل و قبایل عراق در تشکیل اجتماعات و تقدیم یادداشت‌ها به انگلیس متحد شدند و در کلیه‌ی شهرها، مردم اجتماع کرده، نمایندگانی برای مطالبه‌ی حقوق خود از انگلیس معین کردند و چون انگلیس‌ها در امتناع از قبول درخواست‌های عراقیّین اصرار داشتند و ممکن بود آتش انقلاب مشتعل شود، مرحوم آیت‌الله شیرازی برای حفظ مسالمت و امنیت، حکم ذیل را صادر فرمود:

«نهضت و قیام شما از واجبات دین و تخلف از آن بر هر مسلمانی حرام است؛ ولی لازم است که حتی‌الامکان در مطالبه‌ی حقوق، مراعات صلح و مسالمت را بنمایید. امید است که خداوند جزای خیر به شما عنایت فرموده و در رسیدن به مقاصدتان شما را تقویت کند.

الاحقر محمدتقی حائری شیرازی»

[از] این حکم در عرض دو سه روز، قریب ده هزار نسخه نوشته شد، [و] در تمام اطراف عراق منتشر گردید ولی این انگلیس‌ها از طبع

آن مانع شدند.

[محاصره و یورش به کربلا]

انگلیس‌ها نهایت جدیت را به عمل آوردند شاید بتوانند از هیجان اهالی برای مطالبه‌ی حقوقشان جلوگیری کنند ولی چون مفید فایده نشد، متوسل به اعمال قوه‌ی جبریه گشته، شروع به توقیف نمایندگان [شهرهای] حله و دیوانیه و بعضی از رؤسای قبایل نموده، آنها را به جزیره‌ی هنگام تبعید کردند و عده[ای] را هم در عراق حبس نمودند و در غرّه‌ی [اوّل] شوال ۱۳۳۸، عده‌ای سوار و توپ و اتومبیل زره‌پوش و طیاره به کربلا سوق داده و در شب دوم ماه، اعلان ذیل را انتشار دادند:

«به عموم اهالی اعلان می‌شود که غرض از ورود قشون در آنجا حفظ عامه‌ی اهالی از تعدیات و دسایس اشرار است.»

مرحوم آیت‌الله شیرازی روز سیم ماه، تلگراف ذیل را به رئیس کل قشون انگلیس مخابره فرمود:

«توقیف حاکم حله و شش نفر از مردمان بی‌گناه را که قصدی جز خدمت به هم‌وطنان خود نداشته‌اند، طبعاً به صلح و مسالمتی که به مردم توصیه کرده‌ایم لطمه وارد آورده، اساس امنیت را متزلزل می‌سازد.

الاحقر محمدتقی حائری شیرازی»

اداره‌ی تلگراف‌خانه از مخابره‌ی این تلگراف امتناع ورزیده، لهذا با قاصد مخصوص به بغداد فرستاده شد. نظامیان انگلیس در شوارع کربلا توپ‌های متعدد نصب کرده، راه‌ها را برای عبور و مرور اتومبیل

زره‌پوش خود مسطح نمودند و در روز پنجم ماه، حاکم حله عریضه‌ی ذیل را حضور مرحوم آیت‌الله شیرازی معروض داشت:

«حضرت علامه، مجتهد اکبر، آیت‌الله میرزا محمدتقی شیرازی دام علاه

بعد از تقدیم مراسم سلام و تحیت به عرض عالی می‌رسانم که عده [ای] از قوای ما برای حفظ امنیت در این حدود وارد شده است، برای جلوگیری از عده [ای] اشرار که قصد افساد و غارت اموال و ایجاد وحشت در قلوب عامه دارند و ابداً قوای ما متعرض صلحا و مردم بی‌گناه نخواهد شد. استدعاءاً آنکه این مسئله را به اطلاع برسانید تا رفع اضطراب خاطر آنها بشود. در خاتمه احترامات فائقه را تقدیم می‌نمایم.

حاکم ولایات حله- پولی»

مرحوم آیت‌الله جواب ذیل را مرقوم فرمودند:

«به حاکم ولایت حله- ماژور پولی ـ هداه‌الله؛

مراسله‌ی شما را قرائت [کردم] و از مضمون آن بی‌نهایت متعجب شدم. برای اینکه ورود قشون در مقابل اشخاصی که حقوق مشروعه‌ی خود را- که لازم و ملزوم زندگانی آنهاست- مطالبه می‌کند از امور غیرعاقلانه [است] و به هیچ‌وجه مطابق با اصول عدالت و منطق نیست و احتمال می‌رود عده[ای] که قصد استفاده از ایجاد اختلال بین اهالی عراق و انگلیس را دارند، شما را فریب داده‌اند، [تا] در این ضمن به مقاصد خود نائل شوند. شب گذشته هم برای اینکه این اشتباه را از خاطر شما مرتفع سازم، ملاقات شما را خواستار شدم ولی امتناع کردید؛ درصورتی که نباید از این

نکته غفلت کنید که اعمال نظریات ما در امور مملکت از سوی قشون و اعمال قوه‌ی جبریه اصلح و انفع است. عجالتاً نیز مجدداً برای اینکه مطالب و مستدعیات به شما ابلاغ کرده و شما را از توسل به قوه[ای] که مخالف با عدالت و اداره‌ی مملکت است باز داشته باشم، شما را برای ملاقات دعوت می‌کنم. اگر این دفعه هم از آمدن امتناع کنید، توصیه‌ی خود را درخصوص مراعات مسالمت از ذمه‌ی آنها ملغی نموده، شما و ملت را به حال خود می‌گذارم و در این صورت، مسئولیت هر نتیجه‌ی سویی بر عهده‌ی شما و همراهانتان خواهد بود. در خاتمه امید دارم که این نصایح در شما مؤثر شده و موجب تزلزل نظم و امنیت و ریختن خون اشخاص بی‌گناه نشوید.

محمدتقی حائری الشیرازی»

این مکتوب هم مؤثر واقع نگردید. ماژور پولی حاضر [به] ملاقات [با] آیت‌الله شیرازی نشد و اقدام بر توقیف حجة‌الاسلام آقای میرزامحمدرضا، فرزند آیت‌الله شیرازی، و بسیاری از علما و رؤسای دیگر نمود و آنها را به جزیره‌ی هنگام تبعید کرد.

انگلیس‌ها قوای خود را برای مقابله و محاربه‌ی قبایل در تمام نقاط عرب مهیا کردند. مردم در این خصوص از آیت‌الله شیرازی استفتا کردند و ایشان شرح ذیل را فتوا دادند:

[شروع قیام مسلحانه]

«و بر عموم اهالی عراق مطالبه‌ی حقوقشان لازم است و ضمناً باید مراعات صلح و امنیت را هم بنمایند؛ ولی اگر انگلیس‌ها

از قبول مطالب آنها امتناع کنند، برای دفاع حقوق خود باید متوسل به جنگ شوند.

الاحقر محمدتقی الحائری الشیرازی»

انگلیس‌ها عملیات خود را ادامه داده، در بغداد مردم را به کمترین تهمت و سوءظنی به قتل می‌رساندند و به قشون خود فرمان دادند که هرکس را با علامت وطنی ملاقات کنند بدون تأمل به قتل برسانند و عده [ای] قشون هم برای گرفتاری بعضی شیوخ و رؤسا فرستادند. قبایل هم در مقابل آنها مقاومت کرده آتش انقلاب مشتعل شد.

مردم از آیت‌الله شیرازی استفتا کردند و شرح سؤال به قرار ذیل است:

«سؤال: چه می‌فرمایند مولانا آیت‌الله، ارواحنافداه درخصوص دفاع از حرم [حریم] اسلام و آیا جایز است در این موقع، پدر، اولاد خود را از محاربه منع کند یا اولاد در این باب از پدر اطاعت نماید و آیا زن‌ها هم حق شرکت در محاربه دارند یا خیر؟ فتوای خودتان را در این باب بیان فرمایید.

جواب: بر عموم مسلمانان دفاع و محاربه در مقابل انگلیس‌ها در عراق واجب است و هیچ پدری محق نیست که اولاد خود را از شرکت در جنگ ممانعت کند و اولاد هم اگر در این خصوص از پدران خود اطاعت نمایند مرتکب فعل حرامی شده‌اند. اشخاصی که قادر به حمل اسلحه نیستند باید قواعد جنگ را به سایرین تعلیم کنند و در نقل آذوقه و لوازم جنگی با هم‌وطنان خود مساعدت به عمل آورند. زن‌ها هم به شستن

لباس و اشتغال به طبخ و رفع سایر احتیاجات باید با مجاهدین همراهی کنند.

الاحقر محمدتقی الحائری الشیرازی»

[تلگراف رؤسای قبایل به دول مختلف]

به این ترتیب، قریب هفت ماه آتش جدال مشتعل بود و بالغ بر بیست هزار نفر از مسلمین به شهادت رسیدند و در این بین به عنوان دادخواهی و استعانت و اطلاع عموم از مظالم انگلیس، مکاتیب زیادی از طرف اهالی به نقاط مختلفه فرستاده شد. از جمله مکتوب ذیل است که از طرف رؤسای قبایل به دربارهای عموم دول نوشته شد:

«ما ملت عراق قبل از جنگ بین‌الملل منتظر فرصت بودیم که از طریق صلح و احتجاجات ادبیه به حکومت ملیه و استقلال تام خود برسیم، تا اینکه قشون دولت بریتانیا، عراق را احتلال نمود. ما با کمال مودت و اطمینان قلب، امید نجاح مقاصد خودمان را از آنها داشتیم. چنان که فرمانده‌های قشون آنها مکرر این معنی را اعلان نمودند و چون جنگ بین‌المللی خاتمه یافت و دول معظمه مقاصد و نیات خودشان را در اصلاح حال بشریت و جبر نقایص انسانیت و تمهید صلح عمومی از روی آزادی ملل به وسیله‌ی تشکیل مجمع اتفاق ملل اظهار داشته، دولت فرانسه و انگلیس در بیانیه‌های خود شروع به بشارت دادن به ما و اظهار تصمیم به مساعدت ما در وصول به استقلال تام و حکومت ملیه و آزادی کامل نمودند و ما هم در انتظار این وعده‌ها با حفظ انتظام و امنیت صبر نمودیم. در صورتی که مضرات مالیه، که نظیرش در هیچ دوره

دیده نشده بود، بر ما وارد می‌شد. وقتی که مدت انتظار طول کشید و از انجام مطالب موعوده اثری ظاهر نشد و بلکه از صاحب منصبان انگلیس، اقدامات جدیده بر ضد استقلال مملکت مشاهده شد، توجه به مطالبه‌ی حقوق طبیعیه‌ی مشروعه و انجاز مواعید دولتین به نحو تقاضای او، بی‌قانونی نمودیم، فوراً تضییقات شدیده و فشارهای خانمانسوز از صاحب‌منصبان بریتانی شروع شد؛ بدون هیچ علت و جهتی، جز عقیم گذاشتن مساعی ملت در نیل به حقوق مشروعه‌ی خود، و بنا کردند بر تضییع حقوق و حریت ما به هر طریقی که ممکن بود؛ از جمله اوراقی به خط انگلیس به اسم اوراق زراعت و مالیه به جماعتی از اعراب اظهار کرده، به امضای آنها رسانیدند، بعد معلوم شد اوراق اعتراف به قیومیت انگلیس به عراق بوده و جماعتی از ما را صراحتاً اجبار به اعتراف بر آن امر نمودند که کم‌کم کار تضییقات بالاگرفته جماعتی را به حبس انداخته و جماعتی از اشراف و علما و سادات و رؤسای قبایل ما را گرفته، تبعید نمودند، به نحوی که هیچ اثری از آنها پیدا نیست. و به منزل جماعتی از شیوخ عشایر ما هجوم کرده خانه‌ها و اثاثیه‌ها را سوزانده و عده [ای] از اهالی و مواشی آنها را کشتند در حالتی که صاحب منازل غایب بودند و خودشان هم از جمله کسانی بودند که نهایت مواظبت بر حفظ سکون و مراعات امنیت عمومی داشتند. و ضمناً هرکس را از او احساس مطالبه‌ی حقوق مشروعه می‌نمودند، تهدیدات شدید نموده و در این بین به وارد کردن قوای نظامی شروع کردند و ما در این موقع برای حفظ خود و

شرف و نوامیس‌مان هیچ چاره ندیدیم به جز اینکه در رفع تضییقات نظامی اتفاق نموده، یک‌دل و یک جهت شویم، با محافظت طریقه‌ی مسالمت و نهایت اجتناب و احتیاط؛ ولی آنها ما را به حال خود نمی‌گذارند و هرچه ما از آنها دوری می‌جوییم آنها ما را تعقیب می‌نمایند. هرجا برویم نظامیان و توپ‌ها و طیارات آنها دنبال ما حرکت می‌نماید. [هرچه] تقاضا می‌نماییم که تجدید سلم و اعاده‌ی امنیت نموده و ما را در مطالبه‌ی حقوق خودمان به طریق مطالبه‌ی ادبی [قانونی] آزاد نمایند، جواب نمی‌دهند. و [آنکه] پیشنهاد آنها را درخصوص متارکه و شرایط آنها قبول می‌نماییم، شاید هدایت بشوند، با ما [به] طریق خدعه و حیله رفتار می‌کنند. قوای نظامیان را راه می‌دهیم غفلتاً ما را می‌گیرند. در این بین از کثرت قتل زنان و اطفال و انداختن بمب در معابد و مساجد آن‌قدر وقوع یافت [که] نه تنها نوامیس دینیه، بلکه عالم انسانیت و مدنیت را به گریه آورد. همه‌ی اینها علاوه بر اینکه باب مخابرات و ایصال شکایت را به تمام دول حتی دربار لندن برای ما بسته‌اند، تا اینکه در این اواخر امکان وصول شکایات به دول و مجمع اتفاق ملل معلوم شد. اینک ما به صدای بلند به مجمع اتفاق ملل و جمیع دولی که برای آزاد کردن جامعه‌ی انسانیت از اسارت استبداد ظالم و نجات دادن بشریت از تعدیات مظالم وحشیانه قیام کرده و بر تصمیم عدل و تمهید سلم و امنیت عامه، تصمیم و حمایت و رفع خطر از هر ملتی را که مطالبه‌ی حقوق خود نماید، ضمانت نموده‌اند، تظلم می‌نماییم و نهایت امیدواری و اعتماد ما بدان است که

اصول حریت و عدالت، که دول متمدنه متکفل شده‌اند، اجازه نخواهد داد که حقوق ملت عراق پایمال شود. در صورتی که خود آنها لیاقت این را دارند که در تبدیلات حیاتی، خود را نگاهدارند؛ چه از حیث ثروت تجارتی و زراعتی و استعداد آبادی که داشته و نهایت شهامت و شعور ذاتی و اهلیت تعالی و ترقی که دارند و چه از حیث دارا بودن رجال قابل اداره، امتحان قانونی داده از قبیل اطبا و ضباط و کتاب و مأمورین و مهندسین و معلمین مدارس.

و شاهد مدعا اینکه ادارات ملکیه‌ی کنونی، تماماً به [دست] بعضی رجال عراقی کاملاً اداره می‌شود. در حالی که در میان کسانی که هنوز داخل وظایف و مشاغل دولتی نشده‌اند بهتر از کسانی که فعلاً داخل هستند، چندین برابر هستند. استدعا و استرحام ملت عراقی، آنکه، به فریاد [ما] رسید؛ ما را از این تضییقات نظامی آسوده ساخته، در نیل [به] استقلال مشروع خودمان آزادی داده و بگذارند که ما خودمان امورات مملکتمان را بدون دسیسه و القای تشویش خارجی تنظیم نماییم.

محرم‌الحرام ۱۳۳۹ به امضای ۶۸ نفر رؤسای مهم عراق و قائدین انقلاب و تصدیق حضرت آیت‌الله مرحوم شریعت اصفهانی قدس سره.»

و نیز شرح ذیل را رؤسای قبایل به عموم آزادی‌طلبان در پایتخت‌های ممالک نوشتند:

«ما اهالی عراق از انگلیس درخواست نمودیم که به عهود و مواعید خود عمل کرده، دست از قیومیت عراق بکشد و ما را

در زندگانی آزاد گذارد. انگلیس در مقابل این تقاضای مشروع بر زن و مَردِمان رحم نکرده، کوچک و بزرگ را به قتل رساند. ما هم ناچار برای دفاع خود حاضر شدیم و آتش جنگ افروخته شد. انگلیس‌ها با اسلحه‌ی کامل خود که در جنگ عمومی به کار می‌بردند، با ما مقابله کردند. ما هم با سروسینه‌ی خود، که اسلحه‌ی منحصر به فردمان بود، دفاع کردیم. این همه صدمات موجد علتی نداشت جز اینکه ما از انگلیس‌ها تقاضا کردیم به ما اجازه دهند که امور مملکتمان را خودمان اداره کرده و مستقل به نفس باشیم؛ ولی با تمام مواعدی که در موارد معدوده در تصدیق استقلال ما داده بودند، از اعتراف به این حق مشروع امتناع جستند و به ارتکاب انواع ظلم و جور مبادرت کردند. علی‌هذا از تمام آزادی‌طلبان عالم که به آزادی و انسانیت علاقه دارند، استرحام نموده درخواست می‌کنیم که در استخلاص عراق از چنگال این دولت اقدام بنمایند.

ملت عراق همیشه پاس حقوق اشخاصی که دست مساعدت به جانب او دراز کرده‌اند، خواهند داشت.»

[رحلت آیت‌الله محمدتقی شیرازی]

عموم رؤسای عراق ذیل این ورقه را امضا کردند ولی از هیچ طرف به آنها کمک و مساعدتی نشد با این حال با کمال جدیت با قوای مسلحه‌ی انگلیس مقاومت کرده آنها را از تسلط به قوای قهریه بر عراق مأیوس کردند که در این بین، مرحوم آیت‌الله شیرازی در شب سیم

ذی‌حجه ۱۳۳۸ وفات فرمود. مردم درخصوص دفاع محاربه از مرحوم شریعت اصفهانی کسب تکلیف کردند و ایشان مشروحه‌ی ذیل را در جواب مرقوم فرمودند:

«السلام علی کافةِ اخوانِنا المسلمینَ المدافعینَ عن بیضـةالاسلام و رحمـةالله و برکاته

اما بعد، فانا نعزیکم و کافـة الموحدین بفقد عمیدالمسلمین آیـت‌الله عظمی[العظمی] المیرزا قدس‌الله نفسه المقدسـة فقد قضی نحبه و التحق بربّه. بعد ان أدّی حقَ وظیفته و قام بها حسب طاقته فلا تکن رحلته فتوراً فی عزائمکم و توانیاً فی عملکم فالجدَ الجدَ، حماتَ الدّین و اعضاء المسلمین و النشاطَ النشاط و زیدوا علی ما کنتم علیه اولا من الدفاع الذی اوجبناه علیکم من قبل واصبروا و صابروا یثبت الله اقدامکم و ینصرکم علی القوم الکافرین

النجف فی ۳ ذی‌الحجه سنه ۱۳۳۸ حرر عن‌الجانی شیخ الشریعـة الاصفهانی.»[1]

---

۱. «درود و رحمت و برکات الهی بر تمامی برادران مسلمانی که از کیان اسلام دفاع می‌کنند.
اما بعد، ما به تمامی شما یکتاپرستان به خاطر از دست دادن تکیه‌گاه مسلمانان، آیت‌الله العظمی میرزای [شیرازی] قدس‌الله نفسه المقدسه، تسلیت و تعزیت می‌گوییم.
او بر سر پیمان خود ماند و بعد از آنکه حقیقتاً به وظیفه‌ی خود عمل کرد و در حد توان خویش بر آن پای فشرد، پروردگارش را ملاقات کرد. مبادا رحلت او سستی در عزم و ناتوانی در عمل شما ایجاد کند. بکوشید، بکوشید ای حمایت کنندگان دین و ای مسلمانان و بسیار با انگیزه و با نشاط باشید زیرا دفاع از آنچه که ما بر شما واجب کردیم، بسیار بلند مرتبه است و یکدیگر را به صبر دعوت کنید تا خداوند شما را در برابر کافران ثابت قدم بدارد و یاری‌تان کند.
نجف ۳ ذی حجه سال ۱۳۳۸ هـ ق
شیخ الشریعه اصفهانی

[بیعت با ملک فیصل]

اهالی در قبال این حکم بر مقاومت و دفاع خود باقی ماندند تا اینکه بالاخره انگلیس‌ها برای مصالحه با عراق حاضر شدند، به این شرط که استقلال و تمامیت عراق را تصدیق کرده، قشون خود را خارج کنند. و چون جنگ به این شرایط خاتمه یافت، اهالی عراق با امیر فیصل بیعت کردند. این صورت بیعتی است که در اواخر ذی‌قعده سنه‌ی ۱۳۳۹ در جراید عراق منتشر شد:

«ما امضاکنندگان این ورقه با ملک فیصل اول بیعت کردیم، با این شرط که استقلال عراق را حفظ کرده و حکومت عراق را با ترتیب قانونی دموکراسی شوروی [شورایی]، که اجانب را در آن دخالت و تسلطی نباشد، اداره کند.»

چون بیعت فیصل اتمام پذیرفت، انگلیس‌ها مصمم شدند که قیومیت خود را بر عراق ادامه دهند.

لهذا جمیع رؤسا اجتماع کرده، بین خود تعهدنامه‌ی ذیل را منعقد نمودند:

«ما اهالی عراق با یکدیگر تعهد می‌کنیم که هیچ‌گونه حمایت و قیومیت انگلیس در عراق را نپذیرفته، نهایت جدیت را در مطالبه‌ی حقوق خود به عمل آوریم و هیچ‌گونه مداخله‌ی اجانب را در شئون داخلی و خارجی خود قبول ننماییم و جان و مال خود را از [در] این راه فدا کنیم، و از خداوند در موفقیت خود اعانت می‌جوییم.»

عموم قبایل و اهالی ولایات، ذیل این ورقه را امضا کرده نسخه [ای] از آن به مجتهدین و نسخه‌ی دیگر را به فیصل تقدیم کردند و عده [ای]

را برای مذاکره با فیصل معین نمودند. در تعقیب این مذاکرات و مجادلات طولانی، انگلیس‌ها از اقناع اهالی عراق به قبول حمایت مأیوس شدند؛ لهذا متوسل به تدابیر مختلفه برای تولید نفاق بین اهالی عراق گردیدند تا شاید بدین وسیله بتوانند قیومیت خود را بر عراق مستقر دارند، و نزدیک بود به تحریکات انگلیس‌ها، جنگ بین قبایل حادث شود که آیت‌الله خالصی دامت برکاته فتوای ذیل را بین قبایل منتشر فرمود:

«بر عموم مسلمین واجب است که با یکدیگر کمال معاضدت و مساعدت را به عمل آورده، از نفاق و اختلاف دوری جویند، و هر کس برای خشنودی اجانب خلاف این رویه را پیش گیرد، در شمار کفار محسوب شده، سلام و معاشرت و مکالمه و عبادت و تشییع جنازه‌ی او بر عامه حرام و دفن او در مقابر مسلمین غیرجایز و سزاوار غضب و سخط الهی و مستحق عذاب جهنم می‌باشد.

الراجی محمدمهدی الکاظمی الخالصی عفی‌عنه»

پس از انتشار این فتوی، عموم قبایل متوجه شدند که اختلافات آنها به تحریک انگلیس بوده لهذا با یکدیگر متفق‌الکلمه شده در مرتفع ساختن قیمومت انگلیس از عراق، متحد گردیدند.

[مقابله با حمله وهابی‌ها به عراق]

چون انگلیس‌ها از تولید نفاق و اختلاف بین قبایل مأیوس شدند، به وهابیین از حیث اموال و اسلحه و غیره کمک نموده، آنها را تحریک به حمله [به] عراق کردند تا شاید اهالی عراق ـ به واسطه‌ی فرط علاقه که

به عتبات عالیات و مراقد ائمه‌ی اطهار دارند و مسلک وهابی‌ها هم انهدام این بقاع متبرکه است ـ مستأصل شده، حمایت انگلیس را درخواست کنند؛ ولی این اقدام هم برای انگلیس‌ها به عکس نتیجه بخشید.

وهابیین در اواخر جمادی‌الثانیه به [استان] منتفک هجوم آوردند و در بین راه از زن و مرد، هر که را دیدند به قتل رساندند و اغنام و مواشی را غارت کردند و دستجات آنها به نجف اشرف نزدیک شد. این مسئله موجب هیجان اهالی شده، علما برای رفع مخاطره از مراقد ائمه‌ی اطهار قیام نموده، تلگراف ذیل را مخابره کردند:

«کاظمیه- حجت‌الاسلام آقا شیخ محمدمهدی خالصی دامت برکاته

به هیچ‌وجه بر مواعید و اقوال انگلیس در دفع خوارج، اعتماد و اطمینان نمی‌توان کرد. خواهش می‌کنیم با تمام رؤسایی که حاضر هستند، عازم کربلا شوید تا در امور عراق مذاکره کنیم.

محمدحسین غروی نائینی، ابوالحسن الموسوی الاصفهانی»

چون این تلگراف به آیت‌الله خالصی رسید، عموم رؤسایی را که حضور داشتند، امر به حرکت فرموده، تلگراف ذیل را به تمام نواحی عراق مخابره نمودند:

«بعد العنوان، مقرر شده است که عموم علما و رؤسای قبایل از روز دهم تا پانزدهم شعبان در کربلا جمع شوند. بر شما هم واجب است که در موقع مذکور حضور به هم رسانید.

الراجی محمدمهدی کاظمی خالصی عفی عنه»

تلگراف ذیل را هم در جواب علمای نجف مخابره فرمودند:

«حجتی الاسلام اصفهانی و نائینی دامت برکاتهما

در روز دهم شعبان با تمام رؤسای قبایلی که حاضر هستند، به کربلا خواهم آمد. به رؤسای قبایل اطراف هم اطلاع داده‌ام که در روز مذکور حاضر شوند. ملک فیصل هم حضور خواهد داشت.

محمدمهدی الکاظمی الخالصی عفی عنه»

هنوز روز دهم نشده بود که دسته [ها] از اطراف کربلا هجوم آوردند و عده‌ی آنها بالغ بر سیصد هزار بود که با خود متجاوز از ۲۵۰۰ نفر رئیس همراه داشتند. رؤسا عموماً در منزل مرحوم آیت‌الله شیرازی اجتماع کردند و بعد از مذاکرات زیاد در تحت ریاست آیت‌الله خالصی و آقا سیدابوالحسن اصفهانی تعهدنامه‌ی ذیل را نوشتند:

«ما امضاکنندگان این ورقه در روز ۱۵ ماه شعبان‌المعظم، حسب‌الامر علمای اعلام، که اطاعت اوامر آنها فرض به ذمه‌ی ماست، در کربلا حاضر و متعهد شدیم که در مقابل هرگونه حملات خارجی از قبیل وهابی و غیرآن از عراق دفاع کرده و آنچه را که از تصرف عراق خارج شده، عودت دهیم و برای مقاومت با متجاوزین به استقلال عراق، از بذل جان و مال مضایقه ننماییم.»

عموم رؤسای قبایل و بزرگان عراق این ورقه را امضا کرده نسخه [ای] از آن را به فیصل دادند و نسخه [ای] هم نزد علما [به] ودیعه گذاشتند و شاید هم به ایران فرستاده باشند.

چون انگلیس‌ها مقاومت و اتحاد عراقیین را در مقابل هجوم وهابی‌ها دیدند، از این اقدام خود پشیمان شدند و از قیمومیت و حمایت،

ذکر[ی] به میان نیاوردند تا شب اول شعبان ۱۳۴۰ که صورت تصریح مستر چرچیل را انتشار دادند و مضمون آن این است:

[اعتراض به سخنرانی چرچیل در مورد قیمومیت]

«ملک فیصل به مستر پرسی کوکس اطلاع نداده است که اهالی عراق مایل به قیمومیت انگلیس نیستند.»

چون این تصریح منتشر شد، احساسات و عواطف اهالی به هیجان آمده و در عوض اجرای مراسم عید، با نهایت غم و غصه در شوارع شهر اجتماع کرده، هشت نفر از رؤسای خود را برای مذاکره درخصوص این تصریح و اظهار مقاصد ملت نزد فیصل فرستادند. فیصل آنها را رسماً پذیرفته، وعده داد که از این به بعد با تلگرافاتی که از طرف ملت به نقاط مختلفه مخابره می‌شود، معارضه [و مخالفت] نکرده و شخصاً متعهد [شود] که آنها را به مقصد برساند.

نمایندگان جمعیت به تمام پایتخت‌های ممالک آسیا و اروپا و آمریکا و پارلمان‌ها و مجمع اتفاق ملل و جراید مهمه، تلگراف ذیل را مخابره کردند:

«مستر چرچیل اظهار کرده است که اهالی عراق تا به حال عدم تمایل خود را نسبت به قیمومیت انگلستان به نماینده‌ی انگلیس ابلاغ نکرده‌اند. در صورتی که اهالی به وسایل مختلفه تمایل خود را به آزادی مطلق و استقلال تام به تمام عالم اطلاع داده‌اند و شورش آنها در هزار و نهصد و بیست در این مسئله بهترین دلیل است. اکنون هم در تعقیب اظهارات سابق، ما را انتخاب کرده‌اند تا به تمام عالم ابلاغ کنیم که با تمام قوای خود، از قیمومیت انگلیس امتناع کرده و استقلال تام

خود را درخواست کرده و از تمام اشخاصی که با آزادی ملل ضعیفه همراه هستند، در نیل به آرزوهای خود که عبارت از استقلال و آزادی است، استعانت می‌جوییم.»

چون این تلگراف نوشته شد برای مخابره به تلگراف‌خانه فرستاده و ۱۲۵۰ روپیه اجرت آن را تأدیه کردند ولی پس از بیست روز، انگلیس‌ها در جریده‌ی تایمز بغداد اعلان کردند که تلگرافات نرسیده و فیصل مُصِرّ بوده که نمایندگان قبول ننمودند و تلگرافات را به وسیله‌ی دیگر مخابره کردند و در ۶ ذی‌قعده نمایندگان اهالی، «لورد ابیلی» صاحب روزنامه‌ی مورنینگ‌پست در کاظمیه [را] در محضر رؤسای قبایل و مخبرین جراید حاضر کرده، از او درخواست نمودند که تصمیمات عراقیین را در روزنامه‌ی خود درج نماید و مذاکرات بسیاری بین نمایندگان و لورد جریان یافت که بالاخره بر او مسلم شد که عراقیین حاضر به قبول حمایت انگلیس نیستند:

«در این موقع رؤسای قبایل عموماً اجتماع کرده و میثاق ذیل را نوشته و امضا نمودند. میثاق وطنی ذیل را، که عبارت از مواد مذکور آتی است، ما رؤسای عشایر عراق اصالتاً از طرف خود و وکالتاً از طرف افراد قبایل و تمام تبعه‌ی خود امضا نموده، قسم یاد کردیم که تمام آنها را کاملاً رعایت کرده و منظور وطنی و دینی خود قرار دهیم و با خدای عزوجل عهد بستیم که عمل بر طبق آنها نموده و از هیچ جزئی از جزئیات آن عدول ننماییم.

۱- تشکیل حکومت مشروطه‌ی دموکراسی که در پیشگاه ملت مسئول، دارای استقلال سیاسی تام بوده و از هرگونه مداخلات خارجی مصون باشد.

۲- تأیید و تقویت ملک فیصل مادام که در اساسِ تامِ حدودِ طبیعیه‌ی عراق ساعی باشد.

۳- رد قیمومیت انگلیس و نقض هر معاهده که مضر به استقلال تام عراق بوده و مخل حیثیات و شرافت ملی باشد.

۶۸ نفر رؤسای منطقه‌ی فرات، ۳۲ نفر رؤسای غراف، ۴۲ نفر رؤسای مجره و حمار و جزره، ۷۵ نفر رؤسای فرات اوسط، ۷ نفر از رؤسای کربلا، ۲ نفر نماینده‌ی رؤسای عشایر دجله‌ی ادنی، ۱۵ نفر رؤسای فرات اعلی، ۱۵ نفر رؤسای منتفک، ۶۱ نفر رؤسای دجله و فرات اعلی، ۶ نفر رؤسای بلدیه، ۱۱۴ نفر رؤسای فرات اوسط و دجله‌ی وسطی، ۹۱ نفر رؤسای جویحه و دیاله.»

[متن قرارداد عراق ـ انگلیس]

پس از حدوث این وقایع، انگلیس‌ها ظاهراً از قیمومیت و حمایت دست کشیده و اظهار کردند که استقلال عراق را [تأیید] می‌نمایند و مایل‌اند که با عراق مستقل، معاهده [ای] منعقد نمایند. چون آزادی‌طلبان و مبرزین قوم، مواد معاهده را ملاحظه کردند، دیدند هیچ امتیازی با قیمومیت ندارد؛ جز اینکه در اینجا اسم قیمومیت ذکر نشده و متن معاهده به شرح ذیل است:

«چون پادشاه انگلیس حکومت قانونی فیصل بن حسین را بر عراق تصدیق کرده و پادشاه عراق صلاح عراق و سرعت ترقیات آن را منوط به عقد قرارداد اتحاد با پادشاه انگلیس می‌داند، و چون پادشاه انگلیس موقع را برای تجدید روابط حسنه‌ی خود با پادشاه عراق مقتضی و برای انجام این مقصود، انعقاد عهدنامه‌ی اتحادیه را بهترین وسیله می‌داند؛ لهذا دولتین متعاهدتین معظمتین از طرف خود برای انعقاد این معاهده دو نماینده معین کردند و انجام این امر را به آنها واگذار نمودند.

از طرف پادشاه ممالک متحده‌ی بریتانیای عظمی و ایرلاند و مستملکات ماوراء بحار و امپراطور هند، سرپرسی زکریاکوکس دجی. سی- ام. دجی- سی آی. ای. کی. سی. اس. آی نماینده‌ی عالی و جنرال قنسول پادشاه بریتانیا در عراق.

از طرف پادشاه عراق میرسید عبدالرحمن افندی دجی. بی.ای رئیس‌الوزراء و نقیب اشراف بغداد.»

دو نماینده‌ی فوق پس از آنکه اعتبارنامه‌های یکدیگر را ارائه دادند و مطابق با قواعد اصول جاریه بود، به مواد ذیل اتفاق کردند:

ماده‌ی اوّل

«بنا بر تقاضای پادشاه عراق، پادشاه بریتانیا متعهد می‌شود که در مدت برقراری این معاهده و اجرای مواد آن، هرگونه کمک و مشورتی که برای دولت عراق مقتضی باشد، مبذول دارد؛ ولی به قسمی که به حاکمیت وطنیه‌ی او لطمه وارد نیاید.

پادشاه انگلیس یک مأمور عالی و جنرال قنسول به معاونت اجزای کافی به عنوان نمایندگی در عراق خواهد داشت.

مادهٔ دوم

پادشاه عراق متعهد می‌شود که در مدت برقراری این معاهده هیچ مستخدم غیرعراقی را برای وظایفی که فرمان پادشاهی لازم است، بدون تصویب پادشاه بریتانی استخدام نکند و قریباً راجع به عده‌ی مستخدمین انگلیس در عراق و شرایط استخدام آنها، مقاوله‌ی مخصوصه در حکومت عراق منعقد خواهد شد.

ماده‌ی سیم

پادشاه عراق موافقت می‌کند که قانون اساسی تهیه کرده، به مجلس مؤسسان عراق پیشنهاد نماید و متعهد می‌شود که آن را تنفیذ کند و این قانون باید محتوی موادی که مخالف این معاهده است نباشد و حقوق و مقاصد و مصالح عموم ساکنین عراق در آن مراعات شود و همچنین پادشاه عراق متعهد می‌شود که ضامن آزادی عقیده و آزادی اجرای عباداتی که مخل به نظام و آداب مملکتی نیست، کرده و هیچ‌گونه امتیازی را به‌واسطه‌ی مذهب یا نژاد یا زبان بین اهالی عراق قائل نشود و به عموم طوایف عراق اطمینان می‌دهد که مدارس آنها محفوظ بوده؛ و محق خواهند بود زبان مخصوص خودشان را در مدارسشان تعلیم کنند مشروط بر اینکه این ترتیب با دستور عمومی که حکومت عراق برای تعلیمات مقرر می‌دارد، موافقت نماید و باید قانون اساسی اصول مشروطیت را خواه راجع به قوه‌ی مقننه و خواه مجریه تعیین کرده؛ و تمام امور مهمه که راجع به مسائل مالیه و نقدی و نظام است، تابع این اصول خواهد بود.

ماده‌ی چهارم

پادشاه عراق موافقت می‌کند که در تمام مدت این معاهده هرگونه مشورتی را از طرف پادشاه بریتانیا، در امور مهمه که مربوط به مصالح و تعهدات اداری و مالی دولت انگلیس است به توسط مأمور عالی انگلیس قبول نماید و این ماده مخالف نص ماده‌ی ۱۷ و ۱۸ نخواهد بود.

پادشاه عراق ملزم است که در کلیه‌ی امور راجع به مالیه و نقدیه از نماینده‌ی عالیه‌ی انگلیس مشورت نموده و تا زمانی که حکومت عراق مدیون حکومت انگلیس است حسن انتظام مالیه را تأمین نماید.

ماده‌ی پنجم

پادشاه عراق حق دارد نمایندگان سیاسی خود را به لندن و سایر پایتخت‌های ممالکی که بین دولتین توافق‌نظر حاصل شده است اعزام دارد. پادشاه عراق موافقت می‌کند که هر کجا پادشاه عراق نماینده ندارد، حمایت اهالی عراق را پادشاه بریتانیا عهده‌دار شود. کلیه‌ی اعتبارنامه‌های نمایندگان دول خارجه در عراق بعد از موافقت پادشاه بریتانیا در تعیین آنها به تصدیق پادشاه عراق خواهد رسید.

ماده‌ی ششم

پادشاه بریتانیا متعهد می‌شود نهایت جدیت را مبذول دارد که در اقرب اوقات، دولت عراق به عضویت مجمع اتفاق ملل پذیرفته شود.

ماده‌ی هفتم

پادشاه بریتانیا متعهد می‌شود که نسبت به قوای نظامی عراق

مساعدت، و کمک خود را در حدودی که بین دولتین متعاهدتین معظمتین موافقت به عمل آمده، مبذول دارد و برای تعیین مقدار این امداد و شروط آن، مقاوله‌ی مخصوص بین دولتین منعقد شده و به نظر مجمع اتفاق ملل خواهد رسید.

مادهٔ هشتم

هیچ قطعه از اراضی عراق نباید به دولت اجنبی واگذار یا اجاره داده شود و یا در تحت نفوذ و تسلط دولتی واقع گردد؛ ولی این، التزام پادشاه عراق را مانع نخواهد بود که تدابیر لازمه را برای اقامت نمایندگان سیاسی خارجی و اجرای مقتضیات ماده‌ی سابقه اتخاذ نماید.

ماده‌ی نهم

پادشاه عراق متعهد می‌شود که رشته‌ی اصلاحاتی را که پادشاه بریتانیا در امور عدلیه مقرر می‌دارد، قبول نماید تا مصالح اجانب را- که به واسطه‌ی لغو امتیازاتی که سابقاً از آن استفاده می‌کردند متزلزل شده- تأمین نماید و لازم است نص این طرح اصلاحیه به واسطه‌ی مقاوله‌ی مخصوصه بین دولتین منعقد شده و به مجمع اتفاق ملل ابلاغ گردد.

ماده‌ی دهم

دولتین متعاهدتین معظمتین توافق نظر حاصل نمودند در انعقاد قراردادهای مخصوصه برای تأمین معاهدات و مقاولاتی که پادشاه بریتانیا در امور راجع به عراق متعهد شده است، و

پادشاه عراق متعهد می‌شود که برای اجرای این تعهدات قوانین لازمه را تهیه نماید. این قراردادها به نظر مجمع اتفاق ملل خواهد رسید.

ماده‌ی یازدهم

در عراق هیچ‌گونه امتیازی بین رعایای دولت انگلیس و رعایای سایر دول خارجه، که عضو مجمع اتفاق ملل هستند یا به وسیله‌ی معاهده، پادشاه بریتانیا همان حقوقی را که اعضای مجمع دارا هستند برای آنها متعهد شده (کلمه‌ی رعایا شامل شرکت‌هایی که به موجب قوانین این دولت تشکیل شده نیز خواهد بود)، در امور راجع به مالیات و تجارت و کشتیرانی و کسب و صنایع و معاملات سفائن و تجارتی و هوائی نخواهد بود. و همچنین برای هیچ یک از دول مذکوره راجع به صادرات و واردات امتیازی نیست و نیز عبور و مرور امتعه و مال‌التجاره از اراضی عراق با شرایط منصفانه آزاد خواهد بود.

ماده‌ی دوازدهم

هیچ‌گونه تبلیغات مذهبی را در عراق نمی‌توان جلوگیری یا مداخله نمود و به هیچ‌وجه به واسطه‌ی عقاید دینی یا نژادی آنها نمی‌توان در این تبلیغات امتیازی منظور داشت؛ مادام که این اعمال مخل به انتظامات عمومی و حسن اداره‌ی حکومت نباشد.

مادهٔ سیزدهم

پادشاه عراق متعهد می‌شود در حدودی که احوال اجتماعی و دینی به او اجازه می‌دهد با تصمیمات مجمع اتفاق ملل، به جلوگیری از امراضی که متضمن امراض حیوانات و نباتات هم می‌باشد مساعدت به عمل آورد.

مادهٔ چهاردهم

پادشاه عراق متعهد می‌شود که وسایل لازمه را برای انشای نظام‌نامه، راجع به آثار عتیقه، در عرض ١٢ ماه پس از اجرای این قرارداد اتخاذ نماید و ملتزم می‌شود که این نظام‌نامه را تنفیذ کند. اساس این نظام‌نامه بر روی قواعد ملحقهٔ مادهٔ ٤٢١ معاهدهٔ سور ١٠ اوت ١٩٢٠ بوده و قائم مقام نظام‌نامهٔ سابق عثمانی راجع به آثار عتیقه خواهد شد. و همچنین پادشاه عراق متعهد می‌شود که درخصوص مسائل راجع به تفتیش و تفحص آثار عتیقه بین رعایای دولتی، که عضو مجمع هستند یا پادشاه بریتانیا اجرای این حقوق را برای آنها ضمانت کرده است، مساوات کامل منظور دارد.

مادهٔ پانزدهم

قرارداد مخصوص، بین دولتین متعاهدتین معظمتین درخصوص مسائل راجع به مالیه منعقد شده و در این قرارداد کمک‌هایی که حکومت بریتانی برای مصالح عمومیه و مساعدت‌های مالی که برحسب مقتضیات مواقع مختلفه باید نسبت به حکومت عراق مبذول دارد، تصریح شده و از طرف

دیگر مقرر شده است که حکومت عراق باید دیونی که راجع به این مسائل ایجاد می‌شوند، تدریجاً تصفیه کند. این قرارداد به مجمع اتفاق ملل ابلاغ خواهد شد.

مادهٔ شانزدهم

دولت بریتانیا متعهد می‌شود در حدودی که تعهدات او با سایر دول اجازه می‌دهد، در راه ارتباط گمرکی عراق با سایر دول عربی هم‌جوار هیچ‌گونه اشکالی فراهم نکند.

مادهٔ هفدهم

در صورتی که در تفسیر مواد این معاهده اختلافی بین دولتین متعاهدتین معظمتین حادث شود، حل اختلاف به محکمهٔ دائمی قضاوت بین‌المللی که در مادهٔ ١٤ قرارداد مجمع اتفاق ملل به آن تصریح شده رجوع می‌شود و در صورت اختلاف مابین متن انگلیسی و عربی، متن انگلیسی معتبر خواهد بود.

مادهٔ هیجدهم

این معاهده پس از تصدیق از طرف دولتین متعاهدتین معظمتین و قبول مجلس مؤسسان، به موقع اجرا گذاشته شده و تا بیست سال معمولٌ‌بها خواهد بود؛ و پس از انقضای این مدت اگر دولتین معظمتین ملاحظه کردند که ادامهٔ آن لازم نیست، به مقدرات آن خاتمه می‌دهند و در صورتی که مادهٔ ٦ به موقع عمل گذاشته نشده باشد، لازم است که مجمع اتفاق

ملل اختتام معاهده را تصویب نماید و در صورت مجزا شدن مادهٔ مذکور، این مسئله به مجمع اتفاق، ابلاغ خواهد شد.
برای دولتین معظمتین هیچ مانعی نخواهد بود از اینکه در مواقع مختلفه در شروط این معاهده و شرط مقاولات جداگانه که از مواد ۷، ۱۰، ۱۵ متفرع می‌شود، تجدیدنظر به عمل آورده و تعدیلات و اصلاحاتی که مناسب با مقتضیات وقت است به آن منضم کنند، و هرگونه تعدیلی که دولتین معظمتین در آن توافق نظر حاصل نماید باید به مجمع اتفاق ملل ابلاغ شود.
تصدیق‌نامه‌های این عهدنامه باید در بغداد مبادله شود.
این معاهده به زبان عربی و انگلیسی تحریر شده و صورتی از هر دو لغت در خزانهٔ اسناد حکومت عراق و کابینهٔ اسناد حکومت بریتانیا ضبط خواهد شد.
نمایندگان مخصوصهٔ دولتین این معاهده را امضا و مهر کردند.
این معاهده در بغداد در روز دهم ماه تشرین، اول ۱۹۲۲ میلادی مطابق ۱۹ صفر ۱۳٤۰ هجری در دو نسخه تحریر شد (عبدالرحمن نقیب اشراف بغداد و رئیس‌الوزرای حکومت عراق)، (پرسی زکریا کوکس نمایندهٔ عالی پادشاه بریتانیا در عراق).

[اعتراضات مردمی به قرارداد]

پس از آنکه معاهدهٔ هیئت وزرا داده شد و مردم از مضمون آن مطلع شدند، به هیجان آمده در روز شنبه یازدهم ذی‌قعده ۱۳٤۰ دکاکین

را در بغداد و کاظمیه تعطیل کردند و هیئت‌های متعدده تشکیل داده، در کوچه و بازار برضد معاهده میتینگ دادند و دستجات مردم، پانزده هیئت برای اظهار ضدیت با معاهده از طرف خود به منزل رئیس‌الوزراء فرستادند. رئیس‌الوزراء قسم یاد کرده بود که تا زنده است از امضای معاهده امتناع خواهد کرد. به محض انتشار معاهده در اطراف، از تمام رؤسای قبایل و ادارات بلدیهٔ ولایت، تلگرافات متعدده به مضمون ذیل به رئیس‌الوزراء مخابره شد:

«رئیس‌الوزراء! قبل از اینکه قشون انگلیس از عراق خارج شود برای قبول معاهده که فعلاً در هیئت وزرا مطرح است و هر معاهده که بعدها منعقد می‌شود، حاضر نیستیم و با تمام قوای خود بر ضد آن مقاومت خواهیم کرد.»

[خلع فیصل توسط آیت‌الله خالصی]

رؤسای قبایل در کاظمیه در محضر آیت‌الله خالصی جلسه تشکیل دادند و ایشان اظهار فرمودند: اهالی عراق با فیصل، به شرط حفظ استقلال تام و قطع تسلط اجانب، بیعت کرده‌اند. اگر فیصل در انعقاد این معاهده و امثال آن اصرار ورزد، عراقیین می‌توانند بیعت خود را نقض نمایند.

رؤسای قبایل عموماً این بیانات را تصدیق کردند.

در کربلا هم در ۹ ذی‌حجه جمعیت کثیری از علما [و] رؤسای قبایل جمع شده، معاهده را لغو نمودند و به فیصل هم ابلاغ کردند. در روز ۱۸ذی‌حجه در نجف در حضور آیت‌الله آقا سید ابوالحسن اصفهانی

اغلب رؤسای قبایل اجتماع کرده، لغو معاهده را اظهار و به توسط حاکم کربلا که در آن مجلس حاضر بود به امیر فیصل و رئیس‌الوزراء ابلاغ کردند و روز تاج‌گذاری فیصل در مجلس نماینده‌ی عالی و مأمورین انگلیس، حزب وطنیون میتینگ داده، احساسات خود را بر ضد معاهده اظهار و چندین مرتبه فریاد کردند: معدوم باد قیمومیت انگلیس و معاهده، و زنده باد عراق آزاد مستقل. سپس حزب وطنی یادداشت شدیداللهجه[ای] به نماینده‌ی انگلیس و فیصل تقدیم داشته و خلاصه‌ی آن این است:

«در روز ۱۶ ذی‌حجه، ما حزب وطنیون اجتماع کرده بر مخالفت انگلیس‌ها با استقلال ما و خارج نکردن قشون خود و باقی گذاشتن مستشارها در ادارات، اعتراض و جداً تقاضا می‌کنیم که هرچه زودتر قشون خود را خارج کرده، استقلال ما را تصدیق و در امورات ما به هیچ‌وجه مداخله ننمایند.»

جراید هم در انتقاد معاهده و اعمال انگلیس خیلی اظهار حرارت کردند.

عموم قبایل هم تلگراف ذیل را به فیصل نوشتند:

«جلالـه ملک فیصل دامت سلطنتـه- ما عموم قبایل عراق با حکومت حالیه قطع رابطه کرده و حاضر برای اطاعت اوامر او نیستیم و دیناری مالیات نخواهیم داد تا موقعی که مواد ذیل اجرا شود:

۱- اعلان الغای معاهده، رسماً.

۲- تصدیق انگلیس به استقلال عراق و خارج ساختن قشون خود و خودداری وزارت مستعمرات از نظارت در احوال؛

عراق، و چنانچه دولت انگلیس بخواهد با عراق روابط دوستی و اتحادی پیدا کند باید وزارت خارجه‌ی خود را واسطه‌ی این کار قرار دهد.

۳- اعلان آزادی مطبوعات».

[اقدامات تلافی‌جویانه انگلیس]

چون کار به اینجا رسید، انگلیس‌ها کابینه‌ی عراق را ساقط کرده، حکومت عربی را به کلی لغو نمودند و اظهار داشتند که فیصل مریض است و نمی‌تواند از منزل شعشوع یهودی بیرون بیاید و خودشان مستقیماً زمام حکومت را در دست گرفته، در روز غره‌ی محرم ۱۳۴۱، عده [ای] از رؤسای عراق را به [جزیره‌ی] هنگام تبعید کردند و تعطیلی حزب وطنی را اعلان نموده، مدیران مطبوعات آزادی‌طلب را هم به هنگام فرستادند و عده [ای] از علما را به ایران تبعید کردند و می‌خواستند بعضی از علمای نجف و کربلا را نیز توقیف نمایند ولی موفق نشدند؛ امّا جمعی از رؤسای قبایل را حبس کردند و چند طیاره به [شهرستان] دغاره فرستادند که در آنجا ۵٦ بمب در یکی از مجالس تعزیه‌ی حسین علیه‌السلام انداختند و زن و مرد زیادی را به قتل رسانیدند.

جنگ‌های دیگر هم در [شهرستان‌های] غراف و رمیثه اتفاق افتاد و رؤسای غراف، عریضه‌ی ذیل را حضور علمای نجف و کربلا معروض داشتند:

«حضرات حجج‌الاسلام آقا سیدابوالحسن، آقاشیخ محمدمهدی خالصی، آقا میرزا حسین نائینی دام بقاهم،

احساسات دینیه و حب وطن، ما را وادار کرد به اینکه مطالب و اظهارات خودمان را در تعقیب مقررات و احکام علمای اعلام، به حکومت تذکر داده، اجرای آن را خواستار شدیم و چون حکومت از اجرای این اظهارات مضایقه کرد، با او قطع رابطه نمودیم. در مقابل، مستشار منتفک و همراهان خیانت‌پیشه‌ی او، دسته[ای] از طیارات به طرف ما گسیل داشته، بارانی از آتش بر سر ما ریختند و شعله‌ی این آتش، پیران سالخورده و اطفال شیرخواره را هم فرا گرفت ولی برای انگلیس‌ها از این اقدامات نتیجه[ای] حاصل نشد. عجالتاً راه‌ها مسدود و سیم‌ها مقطوع است. پریروز عده‌ی مختصری سوار، که بالغ بر هشتاد بود، از ناصریه به ازیرج فرستادند. در بین راه دچار قبیله‌ی خفاجه شده، مغلوب و گرفتار آنها شدند و قسمت دیگری که در اراضی ازیرج بودند، همان‌جا مضمحل و مغلوب گردیدند و بحمدالله حسن اتحاد و یگانگی ما محکم و روز به روز در تزاید است و بعضی شهرها از قبیل ناصریه و شطره در مورد حمله و محاصره است. نواحی دیگر هم با تهدیدات متوالیه‌ی طیارات در حال سقوط است و ما هر روزه یادداشتی به انگلیس‌ها داده مقاصد و آمال ملت را متذکر می‌شویم، استدعا آنکه ما را بر حقیقت حال هدایت کرده، اقداماتی که ما و سایر اهالی عراق مکلف به اجرای آن هستیم معین فرمایید.

امضا آت»

و نیز به نماینده‌ی عالی انگلیس و فیصل یادداشت ذیل را تقدیم نمودند:

«ماژرریدس شروع به اجرا و تعقیب سیاست انتقام کرده، بدون هیچ جرم و تقصیری قبایل شطره را به وسیله‌ی طیارات مورد حمله قرار داده، بدون ترحم و عطوفت، زن‌ها و بچه‌های آنها را به قتل رسانید. تعقیب این سیاست هر چند با دلایل پوچ دفاع شود، حقیقتِ آن روشن، و چون با سیاست عامه وفق نمی‌دهد موجب انضجار [انزجار] خاطر عموم و انقلابات عظیمه خواهد شد و خیلی مورد توجه است که با نهایت اصراری که اهالی به حفظ مسالمت و انتظام دارند، ماژرریدس این فتنه‌ها را ایجاد می‌کند و بدیهی است که مسئولیت و نتایج وخیمه‌ی این وقیع متوجه او و اتباعش خواهد بود.

امضا آت»

[تحریم وقایع انتخابات مجلس مؤسسان از سوی مراجع]

در خلال این حوادث و انقلابات، فیصل از مرض خود شفا یافته، کابینه را تشکیل و معاهده را اعلان نمود، مردم را به شروع انتخابات برای مجلس مؤسسه [مؤسسان] دعوت کرده، مردم از شرکت در انتخابات امتناع جسته و در این خصوص از علما استفتاء کردند. علما حکم به حرمت دادند و این صورت استفتاء و جواب آن است:

«حضرات علمای اعلام و حجج‌اسلام متعناالله بظلهم مد [ی] الایام،

شایع است که شما به مقتضای وظیفه‌ی دینیه و ریاست روحانیه‌ی خود، مداخله در انتخابات را بر عموم اهالی عراق حرام فرموده‌اید و مساعدت در این امر را از هر جهت غیرجایز شمرده و به منزله‌ی محاربه با خدا و پیغمبر دانسته‌اید. استرحاماً تقاضا می‌کنیم که صحت این مسئله را بیان فرمایید تا اوامر عالیه‌ی شما را که خداوند به اطاعت آن فرمان داده اطاعت کنیم.

جواب: بلی ما حکم تحریم انتخاب را صادر کرده‌ایم. چنان‌که بر عموم اهالی واضح و آشکار است و هرکس در این امر دخالت یا همراهی نماید، مثل کسی است که اقدام به محاربه [با] خدا و پیغمبر کرده باشد.

الاحقر ابوالحسن الموسوی الاصفهانی

بلی از طرف ما حکم تحریم انتخاب بر عموم اهالی عراق صادر شده است؛ هرکس در این امر دخالت نماید، مثل کسی است که با خدا و پیغمبر محاربه کرده است.

الراجی محمدمهدی الکاظمی الخالصی عفی عنه

بلی حکم کرده‌ایم به حرمت انتخاب و حرمت مداخله‌ی آن بر عموم اهالی عراق؛ هرکس در این امر مداخله کند و کمترین مساعدتی بنماید با خدا و پیغمبر و ائمه‌ی اطهار محاربه کرده است.

الاحقر محمدحسین الغروی النائینی

بلی بر حسب احکام صادره از حضرات علمای اعلام دامت برکاتهم، انتخاب به جهت مجلس اساسی عراق حرام است شرعاً، و هر کس متصدی انتخاب شود یا مساعدت در انتخاب کند محارب با خداوند جل شأنه و یا حضرت رسول و ائمه‌ی طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین خواهد بود.

نجل مرحوم میرزا محمدتقی عبدالحسین شیرازی

بسمه‌تعالی

حضرات علمائناالاعلام و حججالاسلام متعناالله تعالی بظلهم مدی الایام، بلغنا انکم بمقتضی وصیتکم الدینیه و ریاستکم الروحانیه حرمتم علی کافه الامه العراقیه المداخله فی هذا الانتخاب المضر بالامّه و حرمتم المساعده فیه بکل وجه و جعلتم المساعده فیه محادّهً لله الشریفه و لرسوله فنسترحم منکم ان تبینوا لناصحه ذلک حتی نمتثل اوامرکم الشریفه التی امرالله تعالی بامتثالها ادام الله ظلکم.

۱۵ ربیع‌الاول سنه ۱۳۴۱[1]

نجف اشرف

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

نعم قد صدر منا تحریم الانتخاب فی الوقت الحاضر لما هو

۱. حضرات علمای اعلام و حجج‌اسلام که خداوند در طول روزگار، ما را از سایه‌ی آنان بهره‌مند گرداناد. آگاه شدیم که شما براساس وظیفه‌ی دینی و رهبری روحانی‌تان بر مردم، شرکت مردم در انتخابات و نیز هرگونه مساعدتی را در این باره حرام و مضر بر آنان اعلام کرده‌اید، یاری رسانده، آن را در حکم محارب با خدا و رسول خدا دانسته‌اید. از شما خاضعانه تقاضا می‌کنیم که این امر را آشکار کنید تا اوامر شریف شما را که خداوند اطاعت از آن را واجب نموده، اطاعت کنیم.

۱۵ ربیع‌الاول سنه ۱۳۴۱

غیرخفی علی کل بادٍ و حاضر فمن دخل فیه و ساعد علیه فهو کمن حارب الله و رسوله و اولیائه صلوات الله علیهم اجمعین.

الاحقر ابوالحسن الموسوی الاصفهانی

(مهر ابوالحسن الموسوی)[1]

نجف اشرف

بسم‌الله الرحمن الرحیم

نعم حکمنا بحرمه الانتخاب و حرمه الدخول فیه علی کافة الامة العراقیه و ان من دخل فی هذا الامر او ساد علیه ادنی فقدحادالله [و] رسوله و الائمة الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین اعاذالله الجمیع من ذلک.

١٩ ع ١ سنه ١٣٤١

الاحقر محمدحسین الغروی النائینی

(محمدحسین)[2]

کاظمیه

---

١. آری، اکنون حکم تحریم انتخابات از طرف ما صادر می‌شود. چنان که برای دور و نزدیک همگان پوشیده نیست و هر کس در این انتخابات حاضر و وارد شود و یا در انجام آن کمک کند، مانند کسی است که با خدا و رسول و اولیای خدا (که صلوات خدا بر همه‌ی آنان باد) جنگیده است.

الاحقر ابوالحسن موسوی اصفهانی

(مهر ابوالحسن موسوی)

٢. آری، حکم ما به تحریم انتخابات و حرام بودن ورود و دخالت در آن بر همه‌ی امت عراق است و هر کس در این امر وارد شود- حتی به کمترین حد- در انجام آن کمک کند، پس خدا و رسول خدا و ائمه‌ی معصومین (صلوات خدا بر همه‌ی آنان باد) را خشمگین کرده است. از تمامی آن اعمال بر خدا پناه می‌بریم.

١٩ ربیع‌الاول سنه ١٣٤١

الاحقر محمدحسین الغروی النائینی

(محمد حسین)

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

نعم قد صدرمنا الحکم بتحریم الانتخاب علی کافة الامة العراقیه فمن دخل او تداخل او ساعد فیه فقد حاد الله و رسوله و قد قال عز من قائل فی محکم کتابه المجید «الم یعلموا انه من یحادد الله و رسوله فان له نار جهنم خالداً فیها ذلک الخزی العظیم» اعاذ الله الجمیع من ذلک.

سنه ١٣٤١/ ١٩٢٥

الراجی محمدمهدی الکاظمی عفی عنه[1]

(مهر محمدمهدی)

کربلا

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

نعم ان انتخاب المؤتمر العراقی حسب ما صدر الاحکام من حضرات علماء الاعلام دامت برکاتهم حرام شرعاً فمن تصدی اوساعد علیه فهو محارب لرسوله(ص) و الائمة الطاهرین.

ابن آیت‌الله المیرزا محمدتقی عبدالحسین الشیرازی[2]

---

١. آری از طرف ما حکم تحریم انتخابات بر عموم ملت عراق صادر می‌شود. پس هر کس در آن وارد شود و یا کمکی کند پس خدا و رسول او را خشمگین کرده است و همان‌طور که خداوند در کتاب (قرآن) مجید می‌فرماید: آیا کافران نمی‌دانند که «کسی که خدا و رسول خدا را خشمناک کند برای او آتش همیشگی جهنم و ذلت و خواری بزرگ است.» پناه بر خدا از تمامی آن اعمال.

١٨٢٥/١٣٤١

الراجی محمدمهدی الکاظمی عفه عنه

(مهر محمدمهدی)

٢. آری، به درستی انتخاب کنگره‌ی عراقی، براساس آنچه که از سوی علمای اعلام دامت برکاتهم صادر شده است شرعاً حرام است. پس هر کس بدان بپردازد و یا آن را کمک کند ←

عبدالحسین بن محمدتقی»

صورت این فتوی [ها] به تمام دیوارهای مساجد نصب شده و عموم مردم از شرکت در انتخابات امتناع نمودند. انگلسی‌ها می‌خواستند با اهالی باکمال خشونت رفتار کنند. لهذا در ۲۵ ربیع‌الثانی در بعضی شهرهای عراق دکاکین را بسته علما اجتماع کردند و با نهایت شجاعت در مقابل انگلیس‌ها مقاومت نمودند و قرار گذاشتند هر وقت جزئی محادثه بر ضرر عراق اتفاق افتاد، فوراً اجتماع کنند.

روزنامه‌ی تایمس [تایمز] بغداد در شماره‌ی روز ۷ نوامبر عبارت ذیل را درج کرد:

«عجالتاً ترتیب انتخابات به حالت سابق باقی است و حکومت نهایت جدیت را مبذول می‌دارد که مجتهدین فتوای خود را لغو کنند ولی مجتهدین حاضر نیستند و اجرای مواد ذیل را از حکومت درخواست می‌کنند:

۱- لغو معاهده و اعلان دولت انگلیس آزادی عراق را.

۲- حکومت جدید عراق وعده دهد که قانون نظام اجباری را اجرا نکند.

۳- عفو حکومت از تبعیدشدگان و اعاده‌ی آنها به اوطانشان و آزاد گذاردن حزب وطنی را در عملیات خود.»

→
محارب خدا و رسولش و ائمه‌ی طاهرین است.

فرزند آیت‌الله میرزا محمدتقی عبدالحسین الشیرازی

[بیانیه‌ی احزاب سری عراق]

در ۱۱ نوامبر احزاب سریه [و مخفی] عراق بیان‌نامه‌ی ذیل را انتشار دادند:

«وزارت عراق مجدداً افتتاح دو حزب (وطنی و نهضت) را مقرر داشته و به وسیله‌ی این ترهات که از ناحیه‌ی وطن‌پرستان مصنوعی، که آلت‌دست مستعمرین هستند، ناشی شده، می‌خواهد بار دیگر ملت عراق را فریب دهد و انتخابات مجلس مؤسسان را اجرا نموده، تحصیل اکثریت کند و به مقاصد خود فایق آید. ولی لازم است به این نکته متوجه شوند که مادامی که وطنیون منفی بدون هیچ قید و شرطی مراجعت نکنند، هیچ‌یک از اهالی اقدام به افتتاح احزاب خود نخواهند کرد و تا موقعی که مطالب ذیل را که از آرزوهای حقیقی ملت است اجابت نکنند شرکت در انتخابات نخواهند نمود:

۱- تشکیل وزارت وطنیه به ریاست کسی که محل اعتماد ملت است.

۲- تشکیل وزارت خارجه.

۳- لغو معاهده‌ی انگلیس و قیمومیت وی به طور مصرح.

٤- تعویق انتخابات اقلاً تا مدت دو ماه بعد از اعاده‌ی تبعیدشدگان و افتتاح احزاب و خارج شدن جراید از توقیف.

عموم طبقات عراق از علما و ادبا و تجار و زارعین بر این مسئله تصمیم گرفته‌اند.

کمیته‌ی عالی احزاب سرّیه‌ی عراق»

[استقرار گروهی از فعالان سیاسی عراق در ایران]

فعلاً موقعیت عراق خیلی باریک [و حساس] است و انگلیس‌ها به وسایل مستقیم و غیرمستقیم سعی می‌کنند که علما را در مقابل فجایع خود مجبور به سکوت کنند ولی علما از تهدیدات آنها متوحش نشده با کمال شجاعت مقاومت می‌نمایند.

مقارن همین اوقات عده[ای] که از پیشرفت عملیات خود در عراق مأیوس شدند، برای نجات مملکت از چنگال انگلیس‌ها به میل خود یا به حال تبعید و اجبار از عراق مهاجرت کرده، به ایران آمدند و در اینجا با نهایت جدیت مشغول کار شدند و شعبات عدیده تشکیل دادند و تمام این شعبات، روابط واقعی با جمعیت‌های عراق دارند و در ایران به سمت نمایندگی از طرف عراقیین اقداماتی کرده‌اند. از جمله تلگراف ذیل است که به تدریج به نقاط مختلفه مخابره کرده‌اند.

[تلگراف مجمع اتفاق ملل]

در ۲۳ عقرب [آبان] به دربارها و پارلمان‌های جمیع دول و مجمع اتفاق ملل تلگراف ذیل مخابره شد:

«عموم ملت بین‌النهرین از مداخلات استقلال‌شکنانه‌ی دولت انگلیس در بین‌النهرین و از معاهده‌ی دهم تشرین اوّل ۱۹۲۲، که به هیچ‌وجه رسمیت ندارد، ابداً تمکین نداشته، به هرگونه مداخلات غیرمشروعه‌ی انگلیس پرتست می‌نماید و در خاتمه قطعاً اعلام می‌دارد که ملت بین‌النهرین در حفظ استقلال و رفع تعدیات انگلیس و ابطال معاهده‌ی مشئومه، از هرگونه فداکاری خودداری نخواهد کرد».

[تلگراف پارلمان انگلیس]

۳۱قوس[آذر] به پارلمان انگلیس؛ کپیه دایلی‌هلارد، مرنینگ پست‌پرس، دایلی‌مایلی و دایلی‌تلگراف، تلگراف ذیل مخابره شد:

«عموم ملت بین‌النهرین از تخلف صریح دولت بریتانیا از مواعید صریحه در آزادی و استقلال تام عراق، که مکرر به واسطه‌ی ابلاغات رسمیه در اوّل احتلال و بعد از آن به ملت اعلام نموده، متنفر و از معاهده‌ی دهم تشرین [اوّل] ۱۹۲۲، که به هیچ‌وجه رسمیت نداشته، ابداً تمکین نخواهد نمود و بر هرگونه مداخلات استقلال‌شکنانه‌ی دولت انگلیس، پرتست می‌نماید که ملت بین‌النهرین در حفظ استقلال و رفع تعدیات آن دولت و ابطال معاهده‌ی مشئومه از هرگونه فداکاری خودداری نخواهد کرد».

[تلگراف دولت و پارلمان ایران]

در ۱۰ قوس مکتوب ذیل به دولت ایران و پارلمان آن و سفرای دول که در ایران می‌باشند، فرستاده شد:

«عین مضمون تلگراف فوق به اضافه‌ی مراتب فوق به دولت آن جناب تلگرافاً پیشنهاد شده و اینک هم به ذوات [اشخاص] محترم عالی اخطار می‌شود و مستدعی چنان است که محض خدمت به عالم انسانیت، عین مطالب معروضه را خودتان تبلیغ فرمایید».

در تاریخ فوق تلگرافی به همین مضمون به نمایندگان دولت علیه‌ی عثمانی در لوزان، کپیه نمایندگان دولت شوروی روسیه مخابره شد.

[تلگراف جنرال کنسول بریتانیا در عراق]

در ۲۳ قوس، مکتوب ذیل به بغداد برای جنرال قنسول بریتانیا، مقیم عراق عرب فرستاده شد:

«خدمت جنرال قنسول سامی دولت بریتانیای کبیر مقیم عراق عرب

در حالتی که ملت بین‌النهرین داشتند که دولت بریتانیا انجاز وعده‌های صریحه‌ی رسمیه‌ی مکرره که قبل از حرب و در اثنا و بعد از آن، در استقلال تام و آزادی آن ملت و مملکت داده، بنماید و عهود رسمیه‌ی خود را محترم شمارد و هیچ گمان نمی‌کردند همچو دولتی وعود و عهودش بی‌اساس و تخلف‌پذیر باشد. علاوه بر اینکه قوه‌ی احتلالیه‌ی بریتانیه اکتفا به تخلف از مواعید صریحه نکرده، عراقیین را در ضغط و فشار فوق‌الطاقه گذارده به حدی که آن فشار طاقت‌فرسا ملت را مجبور به حرب و اتلاف نفوس عزیزه گردانید و با آنکه در عراقیین در سبیل نیل استقلال تام، و آزادی از قیود مطامع و استبداد و رقیت بریتانیا، به انواع مصائب عظیمه از تلف اموال و نفوس و هتک أعراض و ناموس و خانه‌خرابی‌ها و اسیر و زجر و حبس، دچار و به صدمات و محن فوق‌الطاقه گرفتار شد، دست از مقصد مشروع خود نکشیده، پیوسته در تعقیب مقصود بذل مجهود نمود. چه قوه‌ی احتلالیه‌ی آنها وسایل سیاسیه و حربیه، مقاومت احساسات ملت نکرد بلکه بر جدیت و فداکاری ایشان افزود؛ و از این مخاصمه و لجاج، گناهانی بزرگ و رسوایی‌هایی سترگ ناشی شد که به ذائقه‌ی آزادی‌خواهان بسیار تلخ و ناگوار، و انسانیت از آن شرمسار

است. البته انگلیس از بازی‌های رنگارنگ چندساله‌ی خود در عراق به خوبی امتحان کرده و بر او هویدا گردید که هیچ چیز قانع نمی‌کند عراقیان را، مگر استقلال تام، و مقصودی ندارند جز آزادی، و آرزویی ندارند غیراز استخلاص از چنگال مطامع طامعین، و محال است که دسایس و حیل و یا مال و منال و یا قوای حربیه‌ی انگلیس میان آن ملت و مقصودش حایل، و از وصول به استقلال تام، مانع شود و این تجربیات قطعیه، مساعی آن حکومت در محو استقلال عراق به اجرای معاهده‌ی مشئومه‌ی ۱۰ تشرین [اوّل] ۱۹۲۲ عبث است و نتیجه [ای] جز خسارت حکومت انگلیس و عراقیین نخواهد داشت ولی چون عراقیین دفاع از حقوق حقه و حیات خویش می‌نمایند در محکمه‌ی انسانیت و وجدان معذور بوده و آن دولت که در این آزادی‌کشی هیچ دایی [داعی] جز طمع و حرص و استعمار ندارد، در عالم تمدن ملوم و در صفحه‌ی روزگار مذموم و تبعات سوء این اقدامات متوجه او خواهد بود. قنسول محترم بریتانیای کبیر را به رعایت و حفظ نفوس عزیزه و خون‌های پاک عراقیین تذکر نمی‌دهیم چون ممکن است محل رأفت و شفقت ایشان نباشد ولی ایشان را به نفوس انگلیس‌هایی که به عراق سوق نموده و در راه مطامع استعمار آن دولت، عبث تلف می‌شوند متوجه [می]سازیم و ایشان را خاطرنشان می‌نماییم که مادامی که آن دولت مصّر به محو آزادی عراقیین و غلبه بر آنهاست، خصومت، برپا و مشاجره برقرار است و محال است که عراقیون از حقوق حقه‌ی خود گذشت نمایند و اقدامات استقلال‌شکنانه‌ی آن

دولت جز خسارت و مزید تنفر اسلامیان عالم از آن حکومت، نتیجه‌ی دیگر نخواهد داشت. این نصیحت‌نامه که کاملاً مطالبش بر قنسول سامی سابق بریتانیا مکشوف است و باعث ازدیاد علم نمی‌گردد، به جهت تهییج عواطف بشریه‌ی آن نماینده‌ی محترم و معذوریت خودمان در اقداماتی که در مقابل حق‌کشی آن دولت می‌نماییم، تقدیم شده، معذور باشیم و لقد اعذر من انذر».

[تلگراف فیصل]

در ۲۳ قوس، مکتوب ذیل جهت فیصل فرستاده شد. بعد از بیانیه[ای] که فیصل در تعقیب معاهده در عراق اشاعت داد:

«از طرف کمیته‌ی عالی مرکزی انجمن عراقی در ایران به صاحت [ساحت] جلالـة فیصل: در جریده‌ی العراق مورخه‌ی ۲۱ صفر ۱۳٤۱، بیانیه[ای] ملاحظه شد که صاحب روزنامه، آن را به شما نسبت داده و ممضی به امضای شما دانسته؛ درصورتی که اطمینان داریم که حمیت هاشمی شما مانع است از اینکه اقدام به چنین امری، که پست‌ترین اعراب آن را برای خود ننگ و عار می‌داند، بنمایند. چگونه می‌توان این روزنامه را در ادعایش تصدیق کرد. در انتساب چنین بیانیه[ای] به شما در صورتی که از عبارات آن آثار سوء اخلاق هویدا بود، خیلی دور است که مثل شما که نتیجه‌ی بیت رسالت و ثمره‌ی شجره‌ی نبوت هستید اقدام به چنین معاهده و بیانیه[ای] بفرمایید و خود را در انظار لکه‌دار بفرمایید.

ما می‌دانیم که شما از حوادث روزگار تجربیاتی حاصل نموده و می‌دانید که عالم اسلامی مهیای انتقام کشیدن هستند. از کسانی که بذل مساعی در خرابی‌ها و هلاکت ایشان می‌نمایند، پوشیده نیست که مثل این بیانیه لکه‌ی عاری است که به مرور زمان محو نخواهد شد و فضیحتی است که ننگ آن الی‌الابد باقی خواهد ماند، بلکه کفری است به خدا و رسول و باعث خزی دنیا و آخرت و عذاب جاودانی خواهد بود.

آیا ممکن است کسی مثل شما با آن بزرگی و سیاست، اقدام برخزی [خواری] دنیا و عذاب آخرت بفرمایید. حاشا ثم‌حاشاک، شما اقدام بر این بیانیه و معاهده‌ی مشئومه نمی‌کنید. مجد و شرف و دیانت و عرض و جمیع مقدسات عراقیین را پایمال نمی‌کنید. آیا سعی شما در مقابل مواجب غیرقابلی که هر ماه می‌گیرید، ممکن است همه‌ی نوامیس مقدسه‌ی عراقیین را به انگلیس بفروشید؟ هرگز چنین امری اتفاق نمی‌افتد. نسبت این بیانیه و معاهده بر شما صرف تهمت است. از جمله‌ی آن بیانیه است که در مقابل کسانی که سوءقصد و جلوگیری و اخلال به استقلال را دارند، قوه‌ی نظامی بریتانی همدست و معاضد شما خواهند بود. اگر این مسئله واقعیت دارد، پس چرا قوای بریتانی آزادی‌خواهان را با کمال بی‌رحمی اعدام و جمعی را تبعید نمود و برخی را حبس و تحت فشار اشرار قرار داد و جمله‌ی کثیری از اهل عراق را به آلات ناریه، آتشباران و هلاک نمود. شما کسی هستید که به عراقیین عهد و اطمینان دادید و قسم یاد نمودید و وعده کردید که خیانت به آنها نفرمایید. چگونه می‌شود طمع

انگلیس، شما را وادار به مخالفت عهد و پیمان و خیانت با عراقیین و اسلام بنماید. البته آن معاهده مشئومه از نظر شما گذشته، گمان می‌کنم عراقیین را در اقدام بر آن معاهده گول بزنید یا اینکه انگلیس‌ها شما را مثل آدم ابله کم‌عقل فریب دهند زیرا که در هر دو صورت، ننگ و رسوایی برای شما خواهد بود. شما از ننگ و رسوایی منزه هستید.

ما معتقد هستیم که شما اطمینان دادید که عراقیین نفوس زکیه‌ی خود را که در راه استقلال عراق بذل و هدف گلوله‌ی توپ و تفنگ آتشبار نموده، فدای هوس استعمار انگلیس بنماید. البته چنین مطلبی نخواهد شد. خون‌های پاک عراقیین در نزد آنها خیلی پرقیمت است. در مقابل هوا و هوس انگلیس فروخته نمی‌شود و پوشیده نیست که عراقیین مصمم شده‌اند که یا مثل برادران خود به درجه‌ی شهادت واصل و یا به نعمت استقلال نایل شوند.

آیا حالت دلخراش زن‌هایی که به آلات ناریه‌ی انگلیس، بیوه، و بچه‌هایی که یتیم شده، و ناله و آه مادرهای داغدیده و مردهای کمرخمیده و خانه‌های خراب و نفوسی که تلف شده، باعث رقت شما نمی‌شوند؟

البته شما این‌قدر قسی‌القلب نیستید که بر همه‌ی این مظالم وارده بر عراقیین صبر نموده و معاونت ظالم را بفرمایید و آنها را ترجیح بر قومی که شما را پناه و یاری نموده و به تاج و تخت رسانیده بدهید. گمان نمی‌رود که احتمال بدهید که قومی که آن همه تحمل مشقات و صدمات نموده به دسایس انگلیس گول بخورد و محال است که در مقابل قوای قاهره‌ی

آنها خاضع شود زیرا که اهل عراق مردمانی هستند غیور و با صمیمیت که مردن با شرافت را بر زندگانی با ذلت ترجیح می‌دهند. عراق یکی از مراکز بزرگ و محل ائمه‌ی اطهار است. عراقیین صاحب شرف اسلامی و عزت و صمیمیت دینیه هستند و می‌دانند که کفر و اسلام با هم جمع نمی‌شوند و عمومِ مللِ تجربه کرده ملتفت شدند که انگلیس و اتباع او جز خدعه و فریب ملل و سلب آزادی آنها مقصودی ندارند. بنابراین چگونه ممکن است فریب دروغ‌های آنها را بخورند. شما اگر این بیانیه را برای فریب انگلیس‌ها منتشر نموده‌اید، البته عراقیین با شما مساعد و موافق هستند و اگر این بیانیه از طرف انگلیس‌ها برای فریب عراقیین منتشر شده، باید بدانند که عقل و دیانت عراقیین مانع است که فریب انگلیس‌ها را بخورد و مقام آنها عالی‌تر از این است که مقهور سلطان جابر، و مغلوب دشمن کافر بشوند.

والله یؤیدهم بنصره و ما النصر الا من عندالله العزیز العلیم»

[تلگراف عصمت پاشا و چیچرین در کنفرانس لوزان]

در ۲۵ قوس توسط عصمت پاشا و چیچرین، تلگراف ذیل به کنفرانس لوزان مخابره شد:

«حضور محترم نمایندگان دول و اعضای کنفرانس لوزان

معروض می‌دارد: از قرار اخبار آژانس رویتر، عده [ای] به اسم نمایندگی آشوری‌ها و کلدانی‌ها، پاره [ای] اظهارات غیرمنطقی و دعاوی بی‌اساس راجع به ذی‌حق بودن آنها نسبت به ولایت

موصل، پیشنهاد آن کنفرانس محترم نموده و به تحریکات قوه‌ی احتلال عرض اندام می‌نمایند؛ فلهذا لازم دانست که خاطر آن ذوات محترم را به این نکته‌ی مهمه جلب نماید: مجموع آشوری‌ها و کلدانی‌ها نسبت به هر عنصری از عناصر ثلاثه‌ی سکنه‌ی موصل و مضافات آن، به غایت قلیل، و به قرار سرشماری، اهالی بومی آن ولایات را تشکیل نمی‌دهند و از نقطه‌نظر تربیت و تمدن در مرتبه‌ی صفرند و چنانچه اوضاع و اطوار و ادوار عابره، مدار تقسیمات سیاسی امروز بشود، تغییرات عجیب و تبدلات غریبی در نقشه‌ی کلیه‌ی ممالک اروپا و غالب قطعات آسیا روی داده و از جمله باید بغداد و مضافات آن هم به اعتبار مدائن به دولت فارس اعاده بشود و البته این معنی، موجب اختلال عظیمی در روی زمین خواهد بود. عجب‌تر، این اظهار آنها است که ۶۰۰۰ نفر از آنها مسلحاً مشغول حفظ حدود مملکت هستند، و حال آنکه در حقیقت بیش از هزار نفر نیستند که قوه‌ی احتلال هر آن قدر که ممکن بود از آنها مسلح نموده و تحت کماندانی ضباط خودشان تشکیل داده‌اند و می‌خواهند که آنها را آلت دست و وسیله‌ی استقرار غاصبانه‌ی خود قرار بدهند و الآن عده‌ی قلیلی با آن توحش و بی‌اهمیتی که دارند اهلیت تنبه و التفات به این معانی نداشته و ندارند و در جایی که قصه‌ی یهود فلسطین، که مایه‌ی استحکام نفوذ و قوه‌ی احتلال بهانه‌ی تضییع حقوق اکثریت اهالی آن حدود شده، اسباب نهایت استعجاب و شگفت عالم تمدن بود، این قصه‌ی نوظهور و این زمزمه‌ی بی‌اساس، قوه‌ی احتلال از دهان این عنصر گمنام و از حیث

عده و اعتبار اسمی بلامسمی هستند، بیشتر اسباب حیرت و تأثیر است. و در خاتمه به نام انسانیت از آن ذوات محترم استدعا و استرحام می‌شود که سامعه‌ی خودشان را به استماع این‌گونه مغالطات زحمت نداده و به این‌گونه نیرنگ‌ها و دسیسه‌های حق‌شکنانه‌ی قوه‌ی احتلال، ترتیب اثر ننمایند».

[تلگراف دربارها و پارلمان‌های خارجی]

در ۲۷ قوس، شرح ذیل به دربارها و پارلمان‌های دول تلگراف شده و هم به عنوان مکتوب فرستاده شد:

«به مناسبت اعلان معاهده‌ی مورخه‌ی دهم تشرین [اوّل] ۱۹۲۲، منعقد بین دولت انگلیس و امیر فیصل، خاطر آن ذوات محترمه را به این نکته‌ی مهمه متوجه می‌سازد که احتلال بین‌النهرین از طرف قوای نظامی انگلیس بدواً به عنوان آزادی و استقلال تام بوده و این مطلب را به واسطه‌ی نشریات و ابلاغات رسمیه‌ی مکرره به ملت بین‌النهرین و تمام ممالک دنیا اعلام کرده بود و بعد از احتلال به صدد [افناء] حیات و محو حقوق ملت برآمده و به خیال استملاک و استعباد کامل بین‌النهرین افتاده، در این باب تشبث به هر وسیله‌ی ممکنه و حتی به وسایل مزبوره گردید. ملت نجیب بین‌النهرین محض اثبات حیات و حفظ استقلال و کسر قیود عبودیت انگلیس، بعد از احتیاجات ادبیه، قیام به مجاهدات غیورانه و به واسطه‌ی ثوره‌ی ۱۹۱۹، مطامع انگلیس را ابطال و حیات سیاسی خود را مدلل و ثابت نمودند، تا اینکه حکومت انگلیس مجبور به اعتراف استقلال بین‌النهرین گردید و یک

شکل حکومت دستوری به نام فیصل نجل ملک حجاز تشکیل داد و قیود و تسلیم به آن دولت مصنوعی، مقید و منوط به تمامیت حاکمیت ذاتی ملت بوده و چون ملت بین‌النهرین از دسایس و مکاید انگلیس هیچ‌وقت مطمئن نبوده و نخواهد بود، افعال و حرکات [هر] دولتی را همیشه به قید اعتبار و نظر احتیاط می‌نگریست. تا اینکه اخیراً پرده از روی کار برداشته شده و به واسطه‌ی اعلان معاهده‌ی مشئومه‌ی مذکوره مدلل شد که این دولت حاضره، جز یک مؤسسه‌ی انگلیسی نبوده و دولت بریتانیا این هیئت را محض انتشار نفوذ و وسیله‌ی استملاک و استعباد بین‌النهرین بر ملت تحمیل نموده؛ چه پرواضح است که مفاد مواد آن معاهده جز سلب اقتدارات و گرفتن اختیارات و خلع ید و ابطال حقوق حاکمیت ملت نبوده از بسط سلطنت و توسعه‌ی مختاریت مطلقه و حکمرانی علی‌الاطلاق انگلیس در بین‌النهرین نیست؛ فلهذا ملت نجیب عراق عرب آن ذوات محترمه و مجمع اتفاق ملل و تمام دول و ملل عالم متمدن را، که خود را معرفی به طرفداری ملل ضعیفه نموده، مستحضر می‌سازد که موافق قوانین مدنیه‌ی عالم، رسمیت و قانونیت هر معاهده که با مملکت عراق عرب بسته شود، منوط و متوقف است بر اینکه قوه‌ی نظامی انگلیس، بین‌النهرین را کاملاً تخلیه [کرده] و نفوذ انگلیس بالمره قطع بشود و مجلس تشریعی از وکلای حقیقی منتخب از طرف ملت تشکیل شود و به تصویب مجلس برساند والا به این حالت حالیه، هر معاهده که با سرنیزه و به حیله و دسیسه‌ی انگلیس منعقد شده باشد به هیچ‌وجه رسمیت نداشته، ملت بین‌النهرین همچو معاهده[ای] نمی‌شناسد و خود

را [ملزم] به ادای هرچه از غرامات حربیه تحمیل به آنها شود نمی‌داند؛ و به نام بشریت و انسانیت و عدالت‌خواهی، از آن ذوات محترمه و جمیع علاقه‌مندان به صلح عمومی، تقاضا و استرحام می‌نماید که در اختلاص ملت بین‌النهرین از سلطه و نفوذ انگلیس اقدامات لازمه بنماید. و در خاتمه، عموم ملل عالم را تذکر می‌دهد مادام که انگلیس در بین‌النهرین بوده و سلطه و نفوذش در آنجا به هر اسم و رسم برقرار است، استقرار صلح عمومی در عالم محال، و امنیت عمومی در عالم مطلقاً مختل خواهد بود.»

[تلگراف مجدد عصمت پاشا در کنفرانس لوزان]

در ۲۹ قوس، تلگراف ذیل توسط عصمت پاشا و چیچرین به کنفرانس لوزان مخابره شد:

«حضور محترم نمایندگان دول و اعضای کنفرانس لوزان معروض می‌دارد: در این موقع که دو نفر، جعفر پاشا عسکری و توفیق سویدی، به اسم نمایندگی از طرف بین‌النهرین عازم لوزان شده و می‌خواهند در آن مجمع به نام اهالی بین‌النهرین اشتراک نمایند، لازم دانست که آن ذوات محترم را تذکر دهد که این دو شخص مزبور، به هیچ‌وجه سمت رسمیت نداشته و ملت بین‌النهرین از نمایندگی آنها هیچ‌گونه اطلاعی ندارند، فقط قوه‌ی احتلال آنها را محض اجرای مقاصد خود لازم داشته است. ما به نام اهالی بین‌النهرین نمایندگی آنها را جداً تکذیب می‌نماییم».

[تلگراف اتاتورک]

در تاریخ غره‌ی [اول] جدی [دی] تلگراف ذیل به آنقوره مخابره شد:

«مصطفی کمال پاشا! تلگراف ذیل توسط ما به امضای ٥٦ نفر از رؤسای عراق رسیده، عیناً مخابره می‌شود؛ توسط نمایندگان عالی بین‌النهرین. حضرت مصطفی کمال پاشا! ما که رؤسا و بزرگان اعیان عراق هستیم جهت آنکه [از] طرق مراسلات [و] مواصلات، بتوانیم مطالب و مقاصد خودمان را کاملاً بیان کنیم در مجلس لوزان مقطوع است، با کمال بی‌صبری از آن مجلس تقاضا می‌کنیم که در تعیین مقدورات عراق، آرای خود ملت عراق متبع شود. به شرط آنکه قبلاً رفض این حکومت قاهر بنمایند که بتوانیم کاملاً مطالب خود را بیان کنیم. در خاتمه نمایندگی دو نفر، جعفر پاشا و توفیق سویدی نام را در کنفرانس لوزان تکذیب کرده، تقاضا می‌کنیم که آنها را به این سمت نشناسند.

نمایندگان عالی بین‌النهرین»

چون مجلس مقدس شورای ملی تصویب کرده بود که اسناد راجع به بین‌النهرین طبع شود، آن اسناد که مشتمل بر ٣٤ صفحه به همین خط است، توسط اداره‌ی مباشرت، تقدیم مجلس شورای ملی علی‌العجاله شده که به عنوان جزو اول محسوب دارند و بقیه‌ی اسناد هم که فرستاده می‌شود به عنوان جزو ثانی محسوب شود.

محل مهر (نمایندگان عالی بین‌النهرین)

تاریخ طبع: ۱۹ جوزا [خرداد] ۱۳۰۲»

مطبعه «مجلس»

ملحقات

[تلگراف مجمع اتفاق ملل]

نمره‌ی ١٤- روز ۲ [یا] ۹ دلو [بهمن] ۱۳۰۲، تلگراف [به] ژنو

مجمع اتفاق ملل! نشریات رویتر راجع به تنفرات اهالی بین‌النهرین از دولت ترکیا [ترکیه] در باب موصل، از دسایس انکلیز [انگلیس]. کذب محض است [و] اختلافی اختیاراً بین دولت بین‌النهرین و ترکیا جریان ندارد. ما به نام ملت بین‌النهرین از این دسایس و مداخلات استقلال‌شکنانه‌ی انگلیس اظهار تنفر نموده و اطمینان کامل داریم به اینکه بعد از رفع احتلال، هر قسم نظریاتی باشد با صمیمیت و اتحادی [که] در بین مسلمین هست حل خواهد شد.

تهران- نمایندگان عالی بین‌النهرین

[تلگراف مجدد اتاتورک]

نمره‌ی ۱۷- روز ۲۲ برج ثور [اردیبهشت] ۱۳۰۲، تلگراف [به] آنقره

حضرت غازی مصطفی کمال پاشا! کپیه‌ی ریاست مجلس ملی کبیر

احساسات اسلامیه‌ی اهالی عراق از بدو احتلال مشئوم تاکنون و تمایلات آنها به طرف مجلس کبیر، مکذِّب تمام مدئیات [مدعیات] انگلیس است. بدبختانه در طی مذاکرات هیچ‌گونه اهتمامی راجع به قطع نفوذ انگلیس از قطر [منطقه‌ی] بین‌النهرین دیده نمی‌شود و این نه فقط موجب یأس سکان بلکه جرح عواطف مسلمین و توهین [به] مقدسات اسلام است. و در خاتمه خاطر آن حضرت را متوجه می‌دارد که محال است اهل عراق به حکم انگلیس راضی باشند اگر چه هزاران واسطه

مثل فیصل برای اعمال نفوذ خود قرار بدهند.

معتمدالجمعیه- مهدی الحسنی

طهران- نمایندگان عالی بین‌النهرین

[تلگراف مجمع اتفاق ملل در ژنو]

نمره‌ی ۱۸- ۲۲ ثور [اردیبهشت] ۱۳۰۲، تلگراف [به] ژنو توسط سکرتر جمعیت مجمع اتفاق ملل

امروزه که صدای آزادی ملل ضعیفه، فضای عالم را پر کرده و هر قومی برای حفظ حیات و استقلال خود همه نوع مجاهدت می‌نماید، انگلیس‌ها جداً درصدد توسعه‌ی استملاک و استعمار بوده و به استظهار مساعدت آن مجمع، چنگال غاصبانه‌ی خود را در مملکت بین‌النهرین فرو برده، همه نوع ظلم و تعدی و شکنجه و اجحاف را [به] اهالی ستمدیده وارد می‌آورد و البته این رویه‌ی مشئومه بر آن جنابان منکشف، و بلکه در مرتبه‌ی ثانیه، مستند به خود آن ذوات محترمه می‌باشد و این ننگ تاریخی علاوه بر اینکه دوسیه‌ی اعمال آن جنابان را سیاه می‌نماید، موجب اختلال و رفع سلم از عموم شرق بوده وَبالش [عواقبش] عاید حال خود آنها و سبب تنفر و انزجار عالم بشریت خواهد بود.

معتمدالجمعیه- مهدی الحسنی

طهران- نمایندگان عالی بین‌النهرین

[تلگراف لوزان]

نمره‌ی ۱۹- تاریخ ۲۲ برج ثور ۱۳۰۲، تلگراف [به] لوزان توسط

حضرت عصمت پاشا

خدمت اعضای محترمه‌ی مؤتمر! فجایع انگلیس در بین‌النهرین خصوصاً اقدامات اخیره از قبیل بمباردمان جماعات و اتصال طیارات آتش‌فشان و هزاران مظالم دیگر، از حد طاقت بشری خارج و معاهده‌ی غیرمشروعه‌ی استقلال‌کش که با فیصل عقد نموده، موجب انزجار و تنفر عمومی و سبب سقوط کابینه و رفض انتخاب از طرف ملت گردید؛ فلهذا محض استقرار سلم در شرق، تخلیه‌ی قوه‌ی جابره‌ی انگلیس و تعیین وضعیت آنجا با ارجاع به آرای عموم خواستار و به نام ملت بین‌النهرین استرحام می‌نماید.

معتمدالجمعیـة- مهدی الحسنی

طهران- نمایندگان عالی بین‌النهرین

[تلگراف سلطان افغانستان]

نمره‌ی ۲۰- ۹ جوزا [خرداد] ۱۳۰۲ مکتوب به سلطان افغانستان در کابل

شرف اندوز حضور مبارک ملازمان سکندرْ شأنِ اعلیحضرتِ قدر قدرت، امیر امان‌الله خان، پادشاه عموم افغانستان، خلدالله ملکهُ و سلطانهَ! عواطف ملوکانه و عنایات شاهانه‌ی، اعلیحضرت همایونی نسبت به ملت اسلامی که در افتتاح مخابره‌ی تلگرافی مابین مملکت محروسه‌ی افغانستان و انگلستان بدواً حال اسفْ اشتمال مظلومیت و مقهوریت کنونی مسلمین را موضوع مذاکره‌ی اعلیحضرت با پادشاه انگلستان قرار داده و حضرتش را به حقوق مشروعه‌ی مسلمین متذکر ساخته و به

رعایت مقام و حیثیت ملی اسلامی توصیه فرموده بودند، عموم ملت اسلامی را متهیج و خوشوقت و به توجهات عالیه‌ی اعلیحضرت مفتخر و مستظهر نمود. و ما به نام ملت بین‌النهرین، بالخصوص عرض تبریکات صمیمانه و تقدیم تشکرات خالصانه می‌نماییم و برحسب مقام اسلام‌پناهی اعلیحضرت همایونی، وضعیت رقت‌انگیز فعلی عراق را به عرض حضور مبارک می‌رساند که امروزه آن قصر مقدس و آن صقع متبرک و مطاف مسلمین و مدفن ائمه‌ی هداة و مثوای اولیای خدا و مقر ضرایح رؤسای دین مبین، به پامال سیاست حریصانه و رویه‌ی مستعمرانه‌ی انگلیس و لگدکوب عساکر ظالمانه‌ی آنها بوده، علاوه بر اینکه استقلال مملکت را متزلزل و حیات سیاسی یک مشت ملت ضعیفه‌ی اسلامی را محو می‌نماید،از هرگونه تعدیات وحشیانه و حرکات بی‌رحمانه مضایقه نداشته، از قتل ابرار و نهب اموال و هتک اعراض و بمباردمان طیارات فروگذار نکرده، بر مرد و زن رحم ننموده و بر صغیرو کبیر ابقا نمی‌نماید و معذلک در جواب تلگراف اعلیحضرت همایونی، اظهار افتخار به صداقت هر ملت عدالت‌خواه نموده و دولت انگلیس را به نهایت عدالت‌پروری معرفی نموده و عقیده‌ی خلاف را سوءتفاهم و مستند به حرب عمومی دانسته‌اند. در حالتی که صدای استغاثه‌ی عدالت‌خواهی ملت بین‌النهرین به آسمان بلند [شده] و فریاد مطالبه‌ی عدل و داد از هر گوشه‌ی قطر عراقی فضای عالم را پر کرده و در راه تحصیل شرافت ملی و حفظ حیات و موجودیت خود، متجاوز از پنجاه هزار نفوس اعزه‌ی خود را فدا کرده، در طریق استقلال از بذل جان و مال تا آخر مضایقه نداشته و برای اجرای عدالت از هرگونه

اقدامی خودداری نخواهند کرد و معلوم است که مسئولیت اختلال سلم عام متوجه آن کسی است که شرافت ملی یک قومی را محو و غاصب حقوق آنها بشود و رجای واثق و غایت مأمول امت عراقیه آن است که اعلیحضرت همایونی به اقتضای اینکه ملجأ و غوث مسلمین هستند، داخل مفاوضات، در باب مطالب مشروعه‌ی ملت بین‌النهرین شده و مذاکرات را ادامه داده، مساعی جمیله در تطهیر آن اراضی مقدسه از لوث قشون انگلیس و قطع نفوذ و استیلای دولت بریتانیا، مبذول، هر وسیله‌ی ممکنه را در استخلاص این ملت مظلومه از چنگال قاصبانه‌ی [غاصبانه] دولت مزبوره اتخاذ فرموده و این یک مشت ملت اسلامی را الی‌الابد قرین منت و رهین نعمت بفرمایند.

معتمد جمعیت- مهدی الحسنی

طهران- نمایندگان عالی بین‌النهرین

[تلگراف دوم سلطان افغانستان]

نمره‌ی ۲۱- ۹ جوزای ۱۳۰۲، تلگراف [به] کابل، سلطان افغان

حضور اعلیحضرت پادشاه افغانستان نصره‌الله! تلگراف اعلیحضرت به پادشاه انگلستان در رعایت حقوق مغصوبه‌ی مسلمین موجب امتنان عموم گردید. به نام ملت بین‌النهرین تقدیم تشکرات نموده، توجهات شاهانه را به حال اسف‌اشتمال ملت عراقیه جلب می‌نماید. مدتی است که آن قطر مقدس پامال عساکر بریتانیا بوده، علاوه بر محو حیات و تعقیب سیاست استعمار، از قتل، نهب و هتک شعائر دین کوتاهی ندارد. در صورتی که پادشاه انگلستان در جواب اعلیحضرت، خود را طرفدار

عدالت می‌شمارد. ملت عراقیه با استغاثه‌ی عدالت‌خواهی امیدوار است مذاکرات را ادامه داده و [برای] استخلاص آنها، عنایات شاهانه مبذول فرمایند.

معتمد جمعیت ـ مهدی الحسنی

طهران- نمایندگان عالی بین‌النهرین

نمره‌ی ۲۳- ۹ جوزا ۱۳۰۲

طهران، متحدالمآل به جراید اقدام، ایران، شفق، کار، کوشش، طوفان، پیکان، الحق، به عنوان تشکر از سلطان افغان

احساسات عالیه‌ی اسلامیه و عواطف ملوکانه‌ی سامیه‌ی اعلیحضرت پادشاه افغانستان، خلدالله ملکَه و سلطانَه، نسبت به ملل اسلامی، خصوصاً در اولین تلگراف که به مناسبت فتح باب مخابرات بین مملکتین افغانستان، دایر به توصیه در حق مسلمین مشهود گردید، باعث مزید تشکرات صمیمانه و ادعیه‌ی خالصانه‌ی عامه‌ی مسلمین شد؛ لهذا این جمعیت به نام ملت بین‌النهرین تشکرات و امتنانات خود را به آن سُده‌ی سَنیه‌ی ملوکانه تقدیم می‌نماید.

معتمد جمعیت- مهدی الحسنی

طهران- نمایندگان عالی بین‌النهرین

نمره‌ی ۲٤، ۲٥، ۲٦- به تاریخ برج سرطان [تیر] ۱۳۰۲

متحدالمآل به جریده‌ی ایران و جریده‌ی ستاره‌ی ایران و جریده‌ی اقدام طهران نوشته شد. مدیر جریده‌ی محترمه‌ی ایران دام توفیقه! مدیر جریده‌ی محترمه‌ی ستاره‌ی ایران دام توفیقه! مدیر جریده‌ی محترم اقدام

دام توفیقه!

[تجدید فتوای تحریم انتخابات]

چنانچه خاطر شریف مستحضر است که چون انگلیس‌ها و اعوان ایشان چندی قبل در بین‌النهرین درصدد برآمده که مجلس دستوری تشکیل و از کسان و طرفداران خودشان برای وکالت، تعیین، و مقاصد مخالف اسلامیت و استقلال بین‌النهرین را به دست دوستان خود انجام دهند، حضرات آیات‌الله و حجج‌اسلام عتبات بعد از احساس تعدیات این مقصود مشئوم، حکم صریح به تحریم انتخابات در بین‌النهرین فرمودن [فرمودند] و به برکت آن احکام مبارکه، انتخابات تأخیر شد. اخیراً باز دسایس انگلیس‌ها به جریان افتاده و تزریق لزوم انتخابات را در بین‌النهرین مشغول شدند. این است که حضرات آیات‌الله العظام و آقایان حجج‌اسلام باز حکم سابق خود را تجدید فرموده و مطابق صورت ذیل احکام مُبقیه صادر فرموده‌اند. برحسب وظیفه تقاضا می‌کنیم که صورت احکام مبارکه را به جهت اطلاع عامه‌ی مسلمین در آن جریده‌ی شریفه درج فرمایید.

معتمد جمعیت- مهدی الحسنی

طهران- نمایندگان عالی بین‌النهرین

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

انّا قد حکمنا سابقاً بحرمه الدخول فی الانتخاب و لم‌یتغیر حکم، و لم یتبدل والامر کما کان.

۱۵ شهر شوال ۱۳٤۱

الاحقر ابوالحسن الاصفهانی الموسوی[۱]

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

نعم قد حکمنا سابقاً بحرمه الدخول فی‌امر الانتخاب والاعانه فیه بایّ وجه کان علی کل مسلم مؤمن بالله والیوم الاخر و هذا الحکم کماکان لم‌یتغیرموضوعه و لم‌یتبدل.

۱۷ شوال ۱۳٤۱

الاحقر محمدحسین الغروی النائینی[۲]

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

نعم ما حکم به حججِ‌الاسلام و آیات‌الله المَلِکِ العَلّام ماضٍ، نافذٌ بل الراد علیهم راد علی‌الله و هو علی حد الشرک بالله

الراجی محمدمهدی الکاظمی خالصی عفی عنه.[۳]

از طرف سایر حججاسلامیه نیز احکام اکیده به مضمون‌های فوق

---

۱. در گذشته حکم کردیم که شرکت در انتخابات حرام است و تاکنون نیز همچنان این حکم تغییر نکرده است.

۱۵/ شوال/ ۱۳٤۱

الاحقر ابوالحسن موسوی اصفهانی

۲. آری در گذشته، شرکت در امر انتخابات و یاری کردن آن را به هر شیوه‌ی ممکن بر هر مسلمان مؤمن به خداوند و روز قیامت، حرام کردیم و این حکم همچون گذشته باقی است و تغییری نکرده است.

۱۷/ شوال ۱۳٤۱

الاحقر محمدحسین غروی نائینی

۳. آری آنچه را که حججاسلام و آیات عظام در گذشته حکم کرده‌اند نافذ و به قوت خود باقی است بلکه رد آن، رد خداوند و شرک به خدا خواهد بود.

الراجی محمدمهدی کاظمی خالصی

صادر و برای رعایت اختصار به طبع سه فتوای مذکور اکتفا شد.

[دستگیری و تبعید آیت‌الله خالصی و مهاجرت مراجع]

روز پنجم ذی‌قعده‌ی ۱۳٤۱

عده‌ی کثیر[ی] از عساکر انگلیسی، خانه و مدرسه‌ی حضرت آیت‌الله خالصی را محاصره نمودند تا روز هشتم، و دو آقازاده‌ی ایشان، حجت‌الاسلام آقای آقا شیخ علی و آقای آقاشیخ حسن را دستگیر، و در بغداد حبس و توقیف نمودند و یک نفر نوه‌ی ده ساله‌ی حضرت معظم‌له آقای آقا شیخ علی نقی را نیز به بغداد برده و توقیف نمودند و تا شب دوازدهم ذی‌قعده خانه‌ی حضرت معظم‌له محاصره بود و شب سیزدهم دو فوج دیگر عساکر انگلیس تمام شهر کاظمین علیهماالسلام را محاصره نمودند و تمام معابر و مساجد و صحن شریف، تحت نظر و محاصره‌ی عساکر انگلیس بود و ساعت شش از شب گذشته [درب] خانه‌ی حضرت آیت‌الله معظم را شکسته و داخل شدند و حضرت معظم‌له با لباس خواب برای تحقیق قضیه، درب خانه آمدند و حضرت معظم‌له را با همان لباس خواب دستگیر و با اتومبیل به [شهر] عدن تبعید نمودند. صبح سیزدهم چهل اتومبیل و چهل طیاره وارد کاظمین شد و عساکر به زور سرنیزه و شلاق و ته تفنگ مردم را وادار نمودند که دکاکین خود را باز کنند و عده [ای] از اهالی به واسطه‌ی همین قضیه شهید و عده‌ی کثیر[ی] مجروح شدند و سد دجله را همان روز برداشتند که اطراف شهر کاظمین را آب گرفته و از دخول و خروج مردم از اطراف به شهر و از شهر به اطراف جلوگیری شده و یک نفر از

کاظمین فوری برای اطلاع به آقایان علمای کربلا، و نجف حرکت کرد و پس از ورود و اطلاع به آقایان، کلیه از نجف حرکت کردند به سمت کربلا، و در آنجا بغتتاً عساکر انگلیس وارد صحن مطهر حضرت عباس(ع)[شد] و محاصره‌ی [کرده]، حضرت آیت‌الله آقای آقا سیدابوالحسن اصفهانی و حضرت آیت‌الله آقای آقا میرزا حسین نائینی و حجج‌اسلام آقای آقا میرزا علی شهرستانی و آقای حاجی میرزا احمد آیت‌الله‌زاده خراسانی و آقای آقا میرزا مهدی آیت‌الله‌زاده خراسانی و آقای آقا شیخ جواد صاحب‌جواهر و آقای آقا میرزا عبدالحسین آیت‌الله‌زاده شیرازی و آقای آقا سیدعبدالحسین طباطبایی حجت و آقای آقا سیدحسن طباطبایی و بیست و پنج نفر دیگر از سایر آقایان علما و حجج‌اسلامیه را با اتومبیل به سمت بغداد از طریق غیرمتعارفی حرکت دادند و آقایان را وارد خط آهن کردند و در آنجا یک شمند [قطار] فوق‌العاده حاضر بوده فوری آقایان را به سمت ایران حرکت دادند و تاریخ ۲۲ ذی‌قعده ۱۳۴۱ آقایان وارد کرمانشاهان شدند و پس از این قضایا تمام نقاط ایران تعطیل عمومی شده و در تمام نقاط اظهارتنفر از مظالم انگلیس نمودند و از طرف نمایندگان عالی بین‌النهرین در طهران ورقه [ای] که صورت آن ذیلاً درج می‌شود، صادر و پرتست‌هایی که ذیلاً شرح داده می‌شود به عمل آمد.

فوق‌العاده‌ی لواء بین‌النهرین

البته عموم مسلمین از این مصیبت عظمی و فاجعه‌ی کبری که در ملت اسلامی سابقه ندارد اطلاع داشته و می‌دانند که دولت ظالمه‌ی

جائره‌ی انگلیس در این موقع چه صدمه به عالم اسلامیت زده و چه لطمه بر حیثیت مسلمین وارد، و چه رکنی از دیانت اسلام منهدم، و چه اساسی از مسلمین تخریب، و چه حقی از حقوق مدنیه‌ی اسلامیه تضییع، و چه قلبی از حضرت رسالت‌پناهی خون، و جگر صاحب شریعت را کباب، و دل اولیاء اسلام را مجروح، و فؤاد ارواح مقدسه را پاره پاره [کرده]، و چه ناله از قبر مبارک حضرت ختمی مرتبت بلند [است]، و چه ضجه از ضرایح متبرکه‌ی عراق عرب به ملاء علی [اعلی] می‌رسد. این حادثه‌ی فجیعه که آخرین تیری است که در ترکش مظالم انگلیس بوده قلوب عامه‌ی مسلمین را نه به حدی جریحه‌دار نموده است که قابل التیام باشد. قبه‌الاسلام نجف را تخلیه و مصباح منیر هدایت را اطفا و مشعل روحانیت را، که از قرون سابقه به این طرف در آن قطر مقدس مشتعل و عالم اسلامیت را نورانی می‌ساخت، خاموش، جمیع آیات باهره‌ی الهی و حجج قاطعه‌ی اسلامی و مراجع تقلید و مراکز دیانت را به جرم اصدار یک فتوای مذهبی تبعید نمودند. بلی، انگلیس‌ها بعد از اینکه آن همه مصائب جان‌گداز و مظالم خانه‌برانداز، و تضییقات، و قتل زنان و اطفال و رعایای بی‌گناه و بیچاره، و اسیر کردن و حبس نمودن علما و رؤسا و اخیار، و اهانت [به] شعائر دین، و توهین [به] مشاعر مذهبی، و نهب اموال، و سوزاندن مساکن مردم، دید[ند] که ملت غیور بین‌النهرین از مقاصد اسلامی خودشان دست نکشیده و به آسانی طوق رقیت و عبودیت انگلیس را به گردن نخواهد گذاشت و صورت حکومت عربی را، که محض استحکام استعمار و بلعیدن بین‌النهرین تشکیل داده است، قبول نداشته و معاهده را [که] برای محو

حیات قیومیت عرب منعقد ساخته است نشناخته، و امر انتخاب را که برای رسمی نمودن معاهده‌ی مشئومه‌ی صادر [شده] امتثال ننموده و محض اتباع احکام صریحه‌ی آیات‌الله، حاضر برای تشکیل مجلس ملی نشدند، وجود مقدس آیات‌الله را یگانه مانع پیشرفت مقاصد اسلام بر باد ده خود دانسته و به عبارت اُخری دیانت اسلامی را ضد سیاست ظالمانه‌ی خود دیده به مقام اجرای آخرین مقاصد سوء خود برآمده، اولاً خانه‌ی حضرت آیت‌الله خالصی را با قوه‌ی مسلحه محاصره و خود حضرت معظم‌له را با سه نفر صغیردستگیر کرده، و به کجا برده‌اند هنوز معلوم نیست، و بعد حضرتین حجتین آیتین آقای آقا سید ابوالحسن اصفهانی و آقای آقا میرزا حسین نائینی و سایر حججاسلام عتبات را شبانه اسیر و از راه بیراهه وارد سرحد ایران نموده‌اند. هیئت جامعه‌ی مسلمین در این موقع مهم و در این رَزیه‌ی عظیمه که تاریخ عالم نظیرش را نشان نمی‌دهد، حتماً تکالیف اسلامیه را ملتفت و وظایف دینیه‌ی خود را متنبه و صدا به صدای استغاثه و روح دیانت رسانیده و به مقتضای اسلامیت و لازمه‌ی دیانت عمل نمایند.

معتمد جمعیت- مهدی الحسنی

طهران- نمایندگان عالی بین‌النهرین

[تلگراف اسکوت]

نمره‌ی ۲- ۲ سرطان ۱۳۰۲، لندن اسکوت. م. پ؛ کپیه [رونوشت به] ماگدونال. م. پ.؛ و نیوپول م. پ

مأمورین بریتانیا در بین‌النهرین قناعت به مظالم چندین ساله، که

منافی با تمام نوامیس بشری و ناقض حقوق ملی است، نکرده؛ رؤسای روحانی اسلام را به جرم وظیفه‌شناسی، از بین‌النهرین تبعید و بعضی را اسیر نموده و به مقدس‌ترین ناموس دیانت و ملیت مسلمانان لطمه وارد ساخته، از این مظالم قلوب عموم مسلمانان جریحه‌دار این سیاست سوء دولت بریتانیا را به ضد دیانت اسلام صریحاً معرفی می‌نماید. البته آن ذوات محترمه، پارلمان را از شرح این مظالم، متذکر و عدم رسمیت انتخاباتی که برای امضای معاهده با فیصل به قوت سرنیزه می‌شود، خاطر نشان فرموده، جلوگیری از این سیاست سوء را خواستاریم والا عموم مسلمانان از هرگونه تشبث برای حفظ دیانت خود معذور خواهند بود.

مهدی الحسنی

طهران- نمایندگان عالی بین‌النهرین

[تلگراف مجمع بین‌الملل در ژنو]

نمره‌ی ۳۱- تاریخ ۲۲ سرطان ۱۳۰۲، تلگراف ژنو

توسط سکرتر؛ اعضای محترمه‌ی مجمع بین‌الملل

انگلیس به اسم حمایت ملل ضعیفه، چنگال غاصبانه‌ی خود را با تکیه [بر] رضایت [و] مساعدت مجمع اتفاق ملل در بین‌النهرین فرو برده، علاوه بر مظالم وحشیانه‌ی چندین ساله، اخیراً محض اجرای انتخابات برای رسمی نمودن معاهده که با فیصل بسته، قائدین ملت را تبعید و تنکیل رؤسای مقدس روحانی اسلام را به جرم وظیفه‌شناسی تبعید و بعضی را اسیر و به مقدس‌ترین ناموس دیانت و ملیت مسلمانان لطمه وارد ساخته؛ این است که به نام آزادی و حفظ حقوق ملل، که

اساس استناد آن مجمع است، تنفرات ملت بین‌النهرین و عدم رسمیت انتخابات [را]، که به قدرت سرنیزه عزم اجرای آن دارد، اظهار می‌داریم.

معتمد جمعیت- مهدی الحسنی

طهران- نمایندگان عالی بین‌النهرین

[تلگراف سران کشورهای دنیا]

نمره‌ی ۳۲- تاریخ ۲۲ سرطان ۱۳۰۲

تلگراف [به] فرانسه دولت جمهوریه‌ی فرانسه؛ کپیه پارلمان فرانسه؛ آلمان دولت جمهوریه آلمان؛ کپیه پارلمان آلمان؛ آنقره مجلس ملی کبیر ترکیا؛ حضرت غازی مصطفی کمال پاشا؛ افغان دولت افغان؛ روسیه دولت شوریه جمهوریه روسیه؛ آمریکا دول متحده‌ی آمریکا؛ کپیه پارلمان آمریکا؛ هلند دولت هلند؛ کپیه پارلمان هلند؛ اسپانیا دولت اسپانیا؛ کپیه پارلمان [اسپانیا]؛ مصر دولت مصر؛ ایتالیا دولت ایتالیا؛ ژاپون دولت ژاپون؛ بلژیک دولت بلژیک؛ کپیه پارلمان بلژیک؛

در این عهد که عاطفه‌ی آزادی در قلوب تمام ملل جایگیر، و در حفظ حقوق خود هرگونه فداکاری می‌نماید، دولت انگلیس دست از سیاست استعماری نکشیده، در محو حیات ملت بین‌النهرین از هر قسم مظالم مضایقه نمی‌نماید. اخیراً برای اجرای انتخابات، محض رسمیت دادن به معاهده[ای] که با فیصل بسته، رؤسای قوم را نفی، بالاخره شعائر مقدسه و مقام عالی روحانیت را هتک، علما و رؤسای مذهب را تبعید، و بعضی را اسیر نموده است؛ لذا عواطف طرفداران آزادی ملل را به عدم رسمیت انتخاباتی که با سرنیزه می‌شود، متوجه و رفع این مظالم

را خواستار [شده] و بر فجایع ظالمانه‌ی انگلیس تمام ملت بین‌النهرین پروتست می‌نماید.

معتمد جمعیت- مهدی الحسنی

نمایندگان عالی بین‌النهرین

[تلگراف وزیر خارجه ایران]

نمره‌ی ۳۳- تاریخ ۲۴ برج سرطان ۱۳۰۲

وزیر خارجه‌ی دولت عِلّیه‌ی ایران!

مکتوب متحدالمآل به سفرای مقیم طهران: آمریکا، فرانسه، ایتالیا، روسیه، ترکیا، افغان، هلند، بلژیک، آلمان، وزارت امور خارجه‌ی ایران.

خدمت نماینده‌ی محترم دولت فخیمه...!

دولت استعماری انگلیس که همیشه طمع و حرص جهانگیری را به اسم حمایت ملل ضعیفه توسعه داده است، برخلاف اصل آزادی ملل دست غاصبانه‌ی خویش را روی استقلال بین‌النهرین گذارده، اخیراً محض اجبار ملت به قبول معاهده‌ی نامشروع انگلیس و فیصل، قائدین ملت را سرکوب و تبعید و تمام حقوق ملیه‌ی آنها را پایمال ساخته است؛ و هر قدر بر شدت فشار مادی جابرانه افزودند به عکس انتظار بر ثبات و فداکاری ملت افزوده گردید. آخرین چاره را اعدام اساس دیانت که تکیه‌گاه اعظم ملت است قرار داده، به توهین مقام مقدس روحانیت پرداخته، تمام پیشوایان روحانی را که مرجع عموم مسلمانان هستند اسیر، و از امکنه[ای] که مرکز دیانت و روحانیت اسلامیه است اخراج،

و یک نفر از روحانیون بزرگ را که طرف تکریم و احترام عموم ملت است با اطفال کوچک در گرمسیری، که اقامت آن مهلک است، در حبس و شکنجه گذارده است. فلهذا فجایع وحشیانه‌ی انگلیس را به عالم انسانیت عرضه داشته و عدم رسمیت انتخاباتی را که به قوه‌ی سرنیزه عزم اجرای آن را دارد، اظهار و بر این تعدیات ظالمانه به نام ملت بین‌النهرین پروتست می‌نماییم. در خاتمه جداً تقاضا می‌نماییم که مراتب معروضه را به فوریت به دولت متبوعه‌ی خود اطلاع بدهید.

معتمد جمعیت- مهدی الحسنی

طهران- نمایندگان عالی بین‌النهرین

[تلگراف مسلمانان هند]

نمره‌ی ٣٤- ٢٧ برج سرطان

صور تلگراف به مسلمین هند مخابره شد.

دولت ظالمه‌ی انگلیس علاوه بر مظالم چندین ساله در بین‌النهرین، از قبیل: چهل و پنج روز محاصره‌ی نجف اشرف، و اتلاف نفوس زکیه، و بمباردمان قبه‌ی مطهره‌ی مرتضوی، و آتش زدن معتکفین مسجد جامع کوفه به آتش طیارات، و حبس رؤسا و اعدام مسلمانان و سوزاندن خانه و آشیانه‌ی اهالی و هتک اعراض و اتلاف نفوس بیچارگان، حتی نسا و اطفال، اخیراً در شب ١٢ ذی‌قعده به صدد قلع و قمع حوزه‌ی اسلامی برآمده، تمام حجج‌اسلام و مراجع تقلید را به جرم فتوای دینی دستگیر، بعضی را در خارج، حبس و بعضی را از سرحد اخراج، مرکز روحانیت

اسلام را منهدم، جامعه‌ی دیانت را منعدم، روح اسلامیت را متألم، قلب حضرت رسالت را مجروح، تمام اسلامیان را از این فاجعه افسرده و متهیج ساخته؛ مسلمین هندوستان آنچه تکلیف دارند عمل نمایند.

معتمد جمعیت- مهدی الحسنی

طهران- نمایندگان عالی بین‌النهرین

[عزیمت سفیر انگلیس در طهران به بغداد]

بالاخره در نتیجه‌ی اشتداد تنفر و تهییج غضب عامه و تواتر تلگرافات نفرت‌آمیز و اعتراضات شدیداللحن از تمام نقاط (ایران)، سفیر انگلیس مقیم طهران، داوطلب شد که قضیه را حل نماید و مشارالیه به وسیله‌ی چند آیروپلان که برای حرکت وی تخصیص داده شده بود به طرف عراق عرب حرکت و پس از چند روز مراجعت [کرد] و اظهار داشت که (دوبس) کمیسر عالی بین‌النهرین می‌گوید که علت تبعید حضرت آیت‌الله خالصی این بوده که حضرت معظم [له] علاوه بر حکم تحریم انتخابات، درصدد خلع فیصل بوده و خود سفیر نیز از مداخله در قضیه امتناع نمود و این اظهارات بر غضب مردم افزوده، تجمعات، زیاد و سرتاسر ایران را احساسات ضدانگلیس فراگرفته و در تمام نقاط جداً تعطیل عمومی شد و آقایان علمای معتمدین از کرمانشاه حرکت فرموده و تا ورود به قم متوجه هر جا که می‌شدند اهالی، عموماً از مرد و زن، کوچک و بزرگ، تا چند فرسخ استقبال کرده و مصُر بودند که فتوایی از طرف آقایان صادر شود تا در اجرای آن با مال و جان و تمام قوا و حیثیات خود کوشش کنند و به تاریخ ٢٦ ذی‌حجه ١٣٤١ در مرکز

نمایش مهمی داده شد.

ورقه‌ی [روزنامه] فوق‌العاده که در آن تاریخ منتشر شده و ذیلاً درج می‌شود، کیفیت آن را شرح داده است.

ضمیمه‌ی جریده‌ی ستاره‌ی ایران

این اوقات که مظالم و فجایع انگلیس‌ها برای محو عالم اسلام به دست‌اندازی به مقامات دیانت و سلب مرکزیت روحانیت از اماکن مقدسه و تبعید و اسارت مراجع تقلید، بالصراحه، واضح و علنی گشته، عموم مسلمین ایران برحسب وظیفه‌ی اسلامیت، که دیگر نمی‌توانستند خودداری و تحمل نمایند، مجالس و اجتماعات متعدده تشکیل و ناچار از هرگونه اقدامات مقتضیه شده، از جمله جمعی از تجار و اصناف و سایر طبقات مختلفه در بیست و پنجم شهر ذی‌حجه ۱۳۴۱ تصمیم گرفتند که فردای آن روز در مسجد سلطانی اجتماع کرده لوایح اعتراض و تنفر از مظالم انگلیس‌ها تهیه نموده و به سفارت‌خانه‌های دول متحابّه با هیئت اجتماع بدهند. صبح آن روز در حالی که نوامیس و عیالات مردم غالباً در پشت بام‌ها و شاید از شدت گرما مکشفات‌الوجوه خوابیده و آرمیده بودند، دفعتاً آیروپلان انگلیس‌ها به خلاف قوانین مقدسه‌ی مملکت و حقوق بین‌الملل و رعایت اصول انسانیت، که حتی می‌توان گفت از یک دولتی وحشی هم چنین اقدامی شایسته نبود، محض اهانت کردن و بازداشتن اهالی از اقدامات حقه و مظلومانه‌ی خود، در ارتفاع بسیار کمی قریب یک ساعت در تمام شهر نمایش داده، برخلاف توهمات آنها ملت عصبانی‌تر گردیده، در موعد معین متجاوز

از ده هزار نفر در مسجد سلطانی [شده] جمع در دو ساعت و نیم به غروب در حالتی که بیرق‌های سیاه بزرگ و کوچک در دست داشتند با یک نظم و نسق قابل توجه حرکت نموده، در بین راه هم دستجات متعدد ملحق شده در خیابان ناصریه و میدان توپخانه، داخل خیابان «علاءالدوله» گشته، در سفارت‌خانه‌ی محترم بلژیک یک نفر از تجار لایحه‌ی اعتراضیه را با صدای بلند قرائت و تسلیم سفارت‌خانه‌ی مزبور نموده، و در سفارت‌خانه‌های محترم آلمان و عثمانی، همین‌طور، لوایح، قرائت و تقدیم گشته و از خیابان اسلامبول به خیابان سعدی و چهارراه سید علی، از دروازه‌ی دولت خارج و به سفارت‌خانه‌ی محترم آمریکا، که جمعیت در آنجا متجاوز از سی هزار شده بود، رفته و لایحه، قرائت و تقدیم شد و از آنجا از دروازه‌ی جدید داخل شهر، در پشت سفارت انگلیس، در حالی که عموماً محض ابراز تنفر، سکوت‌آمیز، روی خود را برگردانیده بودند، عبور نموده و به سفارت‌خانه‌ی محترم روس رفته لایحه، قرائت و تقدیم شده، از آنجا به سفارت‌خانه‌های محترم هلند و فرانسه و ایتالیا و افغانستان رفته لوایح، قرائت و تقدیم نموده از آنجا هم با همان نظم و سکوت که داشتند از بازارچه‌ی قوام‌الدوله به طرف مسجد سلطانی حرکت و نظر به آنکه این همه سکوت سینه‌ها را تنگ کرده بود در حین ورود به مسجد سلطانی با صداهای بلند الله‌اکبر سینه‌های خود را خالی [کرده]، و حضرت آقای آیت‌الله زاده خالصی بودند به منبر تشریف برده از حسن انتظام ملت قدرشناسی و متشکر شده و بعد جمعیت متفرق شدند.

عین لایحه‌ی متحدالمآل اعتراضیه

در موقعی که جنگ عمومی روح بشریت را جریحه‌دار و طرفداران عالم انسانیت را در پنجه‌ی خونریزی عالم که متوجه به اقامه‌ی صلح عمومی و آزادی ملل و دول دنیا ساخته، و با آن همه فداکاری‌های ملت بین‌النهرین مأمورین بریتانیا برخلاف مواعید خود به آن ملت قدیم، که در بدو امر داده بود، بر مظالم و حق‌کشی دیرینه‌ی خود افزوده، حق آزادی فکر و رأی را از آن ملت به کلی سلب و در تحت فشارهای گوناگون، آنها را مجبور به اسارت و اقرار به عبودیت خود می‌نماید و بالاخره در غصب حقوق سیاسی آنها تجاوز کرده به حقوق دینی که در تمام عالم آزاد و مصون از هرگونه تعرضات است، دست انداخته، مقام مقدس روحانیت اسلام را به جرم ادای وظیفه‌ی دینیه دست‌خوش مظالم خویش قرار داده، هتک احترام اعتاب مقدسه‌ی مسلمین را نموده و رؤسای اسلام را تبعید و بعضی را اسیر و قلوب عموم مسلمانان عالم را جریحه‌دار نموده؛ نظر به مراتب فوق (ما ملت ایران) روح حق‌شناسی ملت و دولت معظم... به توسط جناب جلالت مآب، وزیر مختار آن دولت، مخاطب ساخته، تنفرات خود را از این مظالم حق‌شکنانه اظهار می‌داریم و متمنی هستیم که این تنفر ما را به ملت و دولت متبوعه‌ی خود ابلاغ بدارند.

* * *

پس از انجام این نمایش مهم ملی، نظر به تصادف با ماه محرم و ایام مصیبت، در مجالس سوگواری فاجعه‌ی اخیر بین‌النهرین موضوع تعزیه‌داری واقع شده، ذاکرین و وعاظ در منابر و مجالس مصائب وارده

بر قبر شریف حضرت علی بن ابیطالب (ع) و حضرت سیدالشهدا و سایر مراقد و مقامات مقدسه‌ی بین‌النهرین را متذکر شده، فریاد شکوی و تظلم از مظالم بریتانیا محیط را پر ساخته و امسال بالخصوص عزاداری به شکل مخصوص در جریان است و در تاریخ ۱۲ محرم ۱۳۴۲ یک نمایش مهم تاریخی، که ورقه‌ی فوق‌العاده‌ی منتشره در همان تاریخ، کیفیت آن را تشریح نموده است، اجرا شد. این است که مقدمه‌ی فوق‌العاده‌ی مذکور، عیناً، و لایحه‌ی تقدیمیه به مجلس شورای ملی، که در ذیل آن مندرج است، به‌طور خلاصه درج می‌شود.

ضمیمه‌ی شفق سرخ

یک نمایش ملی تاریخی

بر حسب اطلاعی که قبلاً از طرف مجتمعین مسجد شاه به مجامع تعزیه‌داری آقایان محترم تجار و اصناف داده شده بود، تعزیه‌داران کلیه‌ی مجامع طهران، با بیرق‌های سیاه در یوم ۱۲ محرم جاری ۱۳۴۲ در مسجد سلطانی حاضر و از آنجا تخمیناً سه و نیم قبل از ظهر با بیرق سیاه ساده که حامل آن در جلوی جمعیت، حضرت آیت‌الله یزدی بودند مجتمعاً با شرکت جمعیت کثیری از عموم طبقات در کمال نظم و متانت و شکوه فوق‌العاده با سرودن مرثیه [ای] که متضمن مصائب و فجایع وارده بر ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام و مراقد مطهره و نواب و مجاورین قبر آنها و ذکر مظالم انگلیس بود حرکت کرده و از درب طرف مسجد جامع به چهار سوق بزرگ و کوچک و بازار بزازها و کنار خندق و خیابان ناصریه [ناصرخسرو فعلی] و لاله‌زار و شاه‌آباد و بالاخره با

جمعیتی که متجاوز از چهل هزار نفر بودند یک قسمت از آنها (یعنی تا آن اندازه که فضای دو طرف عمارت بهارستان گنجایش داشت) وارد مجلس شورای ملی و لایحه‌ی ذیل را آقای ملک‌المحققین که برای قرائت آن معین شده بودند در کمال طلاقت، قرائت و از طرف جمعیت تسلیم اداره‌ی مباشرت مجلس شورای ملی شد. سپس جمعیت از مجلس حرکت و با همان انتظام از مقابل مدرسه‌ی ناصری (سپهسالار جدید) به بازار پامنار و مروی و مقابل شمس‌العماره و بازار کنار خندق و از درب بازار بزازها تکبیرگویان به مسجد شاه عودت نموده و از طرف حضرت آیت‌الله‌زاده خالصی نطق مؤثری مشعر بر تشکر از احساسات عمومی و خورسندی و امیدواری از اهمیت و عظمت این اقدام ملی ایراد و تقریباً یک ساعت بعد از ظهر جمعیت متفرق شدند.

لایحه‌ی مذکوره مصدر به نام خدا و در تحت عنوان «یک محرم، دو عاشورا» و مشعر بود بر یک مقدمه در شرح مظالم و حرکات خصمانه و شقاوت‌کارانه‌ی دولت انگلیس نسبت به عالم اسلامی، مخصوصاً قلعه‌ی مقدسه‌ی بین‌النهرین، و اظهار تأثر و تبری و تنفر از رویه‌ی مشئومه‌ی مأمورین جائره‌ی انگلیس نسبت به روحانیت اسلام و تبعید علمای اعلام و قائدین مسلمانان از مقامات مقدسه‌ی دینی، و تقاضای جبران این فاجعه‌ی عظمی از اعلیحضرت همایونی و هیئت محترم دولت و مجلس شورای ملی؛ و در خاتمه از اداره‌ی مباشرت مجلس تقاضا شده بود که عین اظهارات را به سمع نمایندگان آتیه برسانند.

علاوه بر مراتب مذکور، اقدامات مهمه‌ی زیاد دیگر نیز شده که نظر به نشر قسمت اعظم آن در جراید، برای احتراز از طول کلام از تکرار

آن صرفنظر می‌شود.

از آن تاریخ به بعد هم روز به روز بر تنفرات و تعرضات و تجمعات ملت افزوده، اجتماع مسجد شاه طهران روز به روز بر اهمیت و عظمت خود می‌افزاید و خوشبختانه در نتیجه‌ی ابراز احساسات از طرف ملت ایران و جدیت و پافشاری اهالی که در مسجد شاه تمرکز یافته و اقدامات حکومت ایران، بندگان حضرت مستطاب آیت‌الله الحاج شیخ مهدی خالصی دامت‌برکاته، پس از زیارت بیت‌الله‌الحرام از طرف خلیج فارس متوجه ایران شده و جهاز آذربایجان از طرف دولت ایران به استقبال ایشان رفته و در تاریخ یکشنبه ۱۸ صفر ۱۳٤۲، با آقازادگان و منسوبین و آقایان حجاجی که در خدمت ایشان بودند به بندر بوشهر نزول اجلال فرموده و از طرف عموم طبقات، از عشایر و سکنه‌ی دهات و اهالی بوشهر قاطبتاً از تجار و اصناف و اعضای ادارات و مدارس قدیمه و جدیده و سایر طبقات، استقبال و پذیرایی شایانی به عمل آمده و از بندر... به منزل در تمام نقاط قربانی‌های زیادی شده، در میان احساسات با یک شکوه و جلالت فوق‌العاده غیرقابل وصفی در عمارت امیریه‌ی بوشهر ورود فرموده و از طرف دولت و ملت از ایشان پذیرائی می‌شود، و عموم ملت ایران این موهبت عظمی را مغتنم شمرده و تبریکات صمیمانه‌ی خود را تقدیم حضور انورشان داشته و این کتابچه را برای قدوم مبارک ایشان نشر می‌دهند.

مادامی که این فاجعه‌ی عدیم‌النظیر کما هو حقه کاملاً جبران نشود ممکن نیست امت اسلام، بالخصوص ملت ایران، ساکت بمانند و در صورت ادامه‌ی این حرکت وحشیانه از طرف انگلیس ظالم نسبت به

عالم اسلامی و خاتمه ندادن به مداخلات و تجاوزات حق‌شکنانه، بیم آن می‌رود که منتهی به قضایایی شود که سیاستمداران لندن از عهده‌ی بار مسئولیت او نتوانند برآیند.

(اتحاد اسلام)

(نظر به اینکه) مخارج طبع ملحقات بر میزانی که برای طبع اصل کتاب تهیه شده بود اضافه گردیده، لذا برای هر جلدی یک‌قران قیمت تعیین می‌شود که جبران اضافه‌ی مخارج را بنماید.

خوانندگان محترم اگر اشتباهاتی در طبع ملاحظه نمایند اصلاح خواهند فرمود.

فصل دوم:

ترجمه‌ی مراسله‌ی آقای خالصی‌زاده به آقای احمد قوام نخست وزیر سابق ایران

مقدمه: نامه‌ی سرگشاده‌ی آیت‌الله خالصی‌زاده به قوام‌السلطنه نخست‌وزیر وقت ایران

آیت‌الله شیخ‌محمد خالصی‌زاده در جمادی‌الاول سال ۱۳۶۱ق، از تبعیدگاه تویسرکان دوباره به شهر کاشان تبعید شدند و تا سال ۱۳۶۳ق، در آن شهر به‌سر بردند.

اسناد موجود از این حکایت دارد که روزگار خالصی‌زاده در کاشان بسیار سخت و دشوار بود، معظم‌له در این شهر به دستور مرکز تحت مراقبت و فشار شهربانی قرار داشت.

از سوی دیگر، اقدامات شجاعانه‌ی ایشان در بازپس‌گیری تعدادی از مساجد و مدارس علمی و موقوفات کاشان از دست مراکز دولتی و افراد بانفوذ مرتبط رژیم، موجب شده بود که جبهه‌ی بسیار وسیعی از افراد وابسته، ضد وی تشکیل شود، بدون اینکه این فشارها و دشمنی‌ها یا در تبعید بودن، کمترین خللی در عزم این مبارز به وجود آورد.

در چنین شرایطی، آیت‌الله خالصی‌زاده دست به قلم شدند، نامه‌ی کنونی را در پنجم محرم‌الحرام سال ۱۳۶۲ق (۲۲دی ۱۳۲۱ش)، یعنی ۷

ماه پس از ورود به کاشان و بیست و دو سال پس از تبعید به ایران نوشتند و برای آقای احمد قوام السلطنه ـ نخست وزیر وقت ایران ـ ارسال کردند.

در واقع، این نامه فراتر از نامه‌ی یک تبعیدی به یک مقام بلندپایه است، بلکه می‌توان آن را به عنوان یک پیام تاریخی از سوی مبارزی که در مهم‌ترین رویدادهای سیاسی و نظامی ایران و عراق آن روز شخصاً حضور داشته و نقش ایفا کرده است به شمار آورد.

آیت‌الله خالصی‌زاده هم‌زمان با ارسال این نامه برای قوام‌السلطنه، نسخه‌هایی از آن را برای سفیران کشورهای خارجی معتمد در تهران ارسال کرد.

متن اصلی نامه به زبان عربی نوشته و ارسال شده است، آیت‌الله خالصی دلیل این امر را نیز در پایان همان نامه ذکر کرده و توضیح داده است.

اولین ترجمه‌ی فارسی این نامه که مترجم آن معلوم نمی‌باشد، در پنج قسمت، در هفته‌نامه‌ی «نور» که از سوی آیت‌الله خالصی‌زاده در تهران منتشر می‌شده ، به چاپ رسیده است.

قسمت اول: شماره‌ی یکم هفته‌نامه‌ی نور- سه شنبه٤ اردیبهشت ۱۳۲٤ش/ ۱۱جمادی الاول ۱۳٦٤، صص۱و٤.

قسمت دوم: شماره‌ی دوم هفته نامه‌ی نور- شنبه۱۵ اردیبهشت ۱۳۲٤ش/۲۲جمادی الاول ۱۳٦٤.

با توجه به اقدام رژیم شاهنشاهی به منع انتشار هفته‌نامه‌ی مزبور، قسمت‌های دیگر مراسله در ضمیمه‌ی هفته‌نامه‌ی «وظیفه» در شماره‌های

مورخ۲۹ اردیبهشت، ٥ خرداد و ۲٦ خرداد۱۳۲٤ش، به چاپ رسیده است.

چندی بعد و در همان سال، این نامه در کتابی به نام: «مراسله‌ی آقای خالصی به آقای احمد قوام‌السلطنه، نخست وزیر سابق ایران» در٥۲ صفحه به قطع رقعی در تهران به چاپ رسیده است. نسخه‌ای از کتاب در کتابخانه‌ی آستان قدس رضوی در مشهد مقدس به مشخصات زیر نگهداری می‌شود:

۲۰۷٥	ترجمه‌ی مراسله‌ی تاریخی (تهران)
	خالصی‌زاده- شیخ محمد
	فارسی- ادبیات

پس ازمراجعت آیت‌الله خالصی‌زاده به عراق (۱۳۲۸ش)، متن عربی نامه درسال ۱۳۲۹ش(۱۹٥۰)م، در کتابی تحت عنوان «سعاده الدارین» (سعادت دو جهان) در ۱۹۸صفحه، به قطع جیبی در بغداد منتشر شده است.

نسخه‌هایی از این کتاب در کتابخانه‌ی آستان قدس رضوی و کتابخانه‌ی شماره‌ی یک مجلس شورای اسلامی در تهران نگهداری می‌شود.

شایان ذکر اینکه شرایط سیاسی حاکم بر دو کشور ایران و عراق در زمان انتشار کتاب فارسی و عربی و نظارت رژیم‌ها بر مطبوعات و انتشار کتاب موجب شد فرازهایی از کتاب، متناسب با شرایط محل انتشار حذف شود. از این‌رو، نسخه‌ی کنونی، ادغامی از دو نسخه‌ی یاد شده است.

نسخه‌ی عربی بار دیگر در سال ۱۹۹۸م/۱٤۱۸ق (۱۳۷۷ش)، با عنوان: «رساله المجاهد الاکبر الامام الخالصی الی احمد قوام‌السلطنه رئیس الحکومه الایرانی» به انضمام اسناد منتشر نشده از مبارزه‌های مؤلف، به اهتمام فرزندش حجت‌الاسلام هادی خالصی در بیروت، به زیور چاپ آراسته شد.

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

از محمّدبن مهدی خالصی کاظمینی به آقای قوام نخست‌وزیر ایران

(... الحَمْدُلِلّهِ وَ سَلَامٌ عَلَی عِبَادِهِ الذِینَ اَصْطَفَی آللّهُ خَیْرٌ اَمَّا یُشْرِکُونَ)[1]

(ستایش خدا و سلام بر بندگانش آنان که برگزید، آیا خدا بهتر است یا آنچه شریک می‌دانند).

(وَ قُلْ الحَمد لِلهِ سَیُرِیْکُمْ آیَاتِهِ فَتَعْرِفُونَها وَ مَا رَبُّکَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ)[2]

(بگو ستایش خدایی را که می‌بینید آیات او را، پس بشناسید آن را و نیست پروردگار تو بی‌خبر از آنچه می‌کنند)

(و اشهد ان لااله‌الاالله وحده لاشریک له، کما شهدالله انه لا اله الا هو و الملائکه و اولوا العلم من خلقه لا اله الا هو العزیز الحکیم)

(و شهادت می‌دهم که یکتا است و شریک ندارد، چنانچه خدا برای

۱. سوره‌ی نمل، آیه‌ی ۵۹
۲. سوره‌ی نمل، آیه‌ی ۹۳

خود این شهادت را داد، و ملائکه و اهل علم و دانش از خلق او نیز شهادت دادند که غیراز خدای یکتا که عزیز و حکیم است پروردگاری نیست)

او را شناختم و به چشم بصیرت در نفس خود، و در آفاق کون و در هر چیزی او را دیدم.

(وَ إنْ مِنْ شَیءٍ الاّ یُسبّحُ بِحَمْدِهِ وَ لِکِنْ لاتَفْقَهُونَ تَسْبیحَهُمْ إنَّهُ کَانَ حَلِیْماً غَفُوراً)[1]

(هیچ چیزی نیست مگر اینکه خدا را تسبیح و تقدیس می‌کند و لکن تسبیح آنها را نمی‌فهمید. خدا است که حکیم و غفور می‌باشد).

و شهادت می‌دهم که محمد (صلی‌الله علیه و آله) بنده و فرستاده‌ی خداست، همچنان که محمد برای خود به بندگی شهادت داد. و قوانین و شرایع او، و سنن و احکام و حکمت‌هایی که دارد، و حسن انتظامی که آن احکام دارد، و از جهت احتمال آن بر جلب هر نفع برای هر بشر و دفع هر مفسدت از آنها به نبوت شهادت داد. قرآن او و آنچه در او از حکمت‌ها و علوم غیبیه و اعجاز در نظم و ترتیب بلاغات، اعجاز و فصاحت، که بشر از آوردن نظیرش عاجز مانده، تمامش به صدق پیغمبری و رسالت آن سرور گواهی می‌دهد.

در تمام اینها، و در معجزات او که به تواتر قطعی برای ما نقل شده ادله‌ی نبوت را دیدم.

آری، این ادله را مشاهده کردم هنگامی که اثری و عینی از ادله‌ی

۱. سوره‌ی اسرا، آیه‌ی ٤٤

پیغمبران سابق در این زمان نیست، و فقط معجزات (محمد صلی الله علیه و آله) تا امروز باقی مانده، و هر بیننده به چشم خود آن را دیده و تا روز قیامت باقی خواهد ماند.

اللهم صلِّ علی محمد و آل محمد، همچنان که وی انواع سختی‌ها را در راه هدایت مردم به سوی تو تحمل نموده، تا فقط به تو یکتای بی‌شریک، خاضع گردند، و تمام بت‌ها و خدایان پراکنده را در هم شکست، و مردم را از آنها دور کرد.

پروردگارا! بهترین پاداش محسنان را به محمد (صلی‌الله علیه و آله) عطا فرما، که تمامی بشر را هدایت کرد، و ودیعه‌ی تو را به بندگانت ابلاغ کرد، و مرده‌ی شهرها را زنده کرد، و درهای سعادت و رشاد را به روی تمام مردم باز نمود، و راه‌های گمراهی و تباه را به روی آنان بست.

پروردگارا! درود فرست بر اهل بیت محمد (صلی الله علیه و آله) که حجت به آنها استوار شده، و راه صواب به سبب آنها آشکار گردید، و تاریکی‌های شبهات را با ادله‌ی روش زایل کردند.

پروردگارا! سلام فرست بر اصحاب محمد (صلی‌الله علیه و آله) که حق را شناختند، و از آن پیروی نمودند، و با او مخالفت نکردند و بیرق‌های هدایت و روشنگر تاریکی‌ها شدند.

پروردگارا! ما را هدایت کن، و توفیق عطا فرما که سعادت را در هر دو جهان نائل شویم، و به خیر دنیا و آخرت برسیم.

تو ما را آفریدی، و بعد از مرگ زنده خواهی کرد، و غرضی از این خلقت نیست مگر اینکه رحمت تو شامل حال ما در این دنیا، که

مشاهده می‌نماییم، شود و در آخرت، که عظمتت و عظمت این جهانی که آفریدی بر آن دلالت کردند، و فهمیدیم که دنیا چند روزی بیش نبوده، و از هر طرف به درد و گرفتاری احاطه شده و به خواری و بدبختی پر شده است، و دنیایی مملو از این رنج‌ها، با عظمت تو، و عظمت این عالمی که خلق کردی تناسبی ندارد، پس دریافتیم که زندگانی والا و جاودانه‌ای که با عظمت تو، و عظمت این کَون متناسب باشد وجود خواهد داشت، زندگانی شریفی که مظلوم حق خود از ظالم باز می‌ستاند، و نیکوکاران پاداش عمل خود را می‌بینند، و بزه‌کاران عقوبت بزه خودشان را مشاهده می‌نمایند، اگر نیکی کردند نیکی، و اگر بدی کردند بدی خواهند دید (إن خیراً فخیرٌ و إن شراً فشرٌ).

هدف نامه

امّا بعد:

ای نخست‌وزیر ایران! من ترا با این کلمات مخاطب می‌سازم نه برای اینکه تو مالک نفعی که آرزو شود یا زیانی که از آن بیم رود، باشی، که تو از این دو امر ناتوانی؛ بل برای اینکه تو از حیث مکان از هر مسلمانی دیگر، که به شبیه این اسم نامیده شده، به من نزدیکتری. هدف من از این خطاب، نصیحت امثال تو از سردمداران مسلمین ـ هر کس بر حسب مقامش در امارت، عقیده، بلند همتی، و آنچه را که اوضاع مملکتش بر او ایجاب می‌نماید ـ هست، تا بدین وسیله نظر یکایک افراد بشر را به آنچه که می‌گویم جلب نمایم، زیرا که من از این خطاب جز خیر تمامی مردم، خواه سفید یا سیاه، امیر یا رعیت، رئیس یا شهروند، مسلمان یا کافر

باشند، قصد دیگری را ندارم.

شمه‌ای از سرگذشت علمی و دینی نگارنده

ای نخست‌وزیر ایران! سزاوار است قبل از شروع، خودم را برای تو معرفی کنم- گرچه مرا به خوبی می‌شناسی- تا اینکه هرکس بر این نامه واقف شود، قصد مرا بداند.

من در بیت علم دینی، که از بزرگترین بیوتات علم و دین در عراق به‌شمار می‌رود متولد شدم، و دین را به تقلید از پدران نگرفته، بلکه آن را به‌طور صحیح درس و تحقیق کامل نموده، و با علوم فلسفه [و شرایع گذشته]، علوم جامعه‌شناسی و تربیت، علوم کشورداری و مدیریت و جنگ، علوم طبیعی و ستاره‌شناسی و طب و بهداشت و بیولوژی و هر آنچه بشر دانسته، مقایسه نموده‌ام، چه در این بحث و مقایسه از هر ناخالصی تعصبی یا تقلید از نیاکان به دور شدم، و بالاخره [چنان معرفتی را پیدا کردم] که به طور قطع، نه مشکلی در آن راه پیدا می‌کند و نه شبهه‌ای آن را متزلزل می‌سازد، و نه اجماع بشر برخلاف آن یارای جابجایی‌اش را دارد. دانستم که دین ودیعه‌ی الهی در زمین، و نعمت سبحانی بر بندگان است، و اینکه (انَّ الدّیْنَ عِنْدَ اللهِ الأسلام)[1] (دین نزد خدا اسلام است و بس).

و نیز دانستم که بنیاد بنای عالم بشریت استوار نمی‌شود، کجی واعوجاج آن راست نمی‌گردد، مگر با پذیرش تعالیم اسلام، و غور در

---

۱. سوره‌ی آل‌عمران، آیه‌ی ۱۹

علومش و اجرای شرایع آن، و اینکه درک سعادت، و جلب مصلحت، و رفع مفسدت، و بستن درهای بدبختی ممکن نیست که برای بشر تحقق یابند، مگر به وسیله‌ی اسلام، و هرچه جز آن، از دیانت‌ها، رژیم‌ها و شرایع، همه آرای باطل، و خواهش‌های فاسد، و خرافات هستند، که نه تشنه‌ای را سیراب، و نه مریضی را شفا می‌دهند. بلکه خود سبب بینوایی بشریت، و سرازیری انسانیت بر اعماق وحشیگری است و هیچ راه خلاصی از آتش‌های دنیا و آخرت برای او نیست، مادامی که این خواهش‌ها- خواه به هر اسمی که باشد، فلسفه یا دین، اندیشه‌ی سیاسی یا نظام اداری، قانون فردی یا اجتماعی - بر افکار مردم حکومت دارد، و تا وقتی که دین اسلام عملاً بر این آراء و اهواء حکم‌فرما نگشته است.

این عقیده در نفس من ثابت و مستحکم گردید، به‌گونه‌ای که می‌توانم با واضح‌ترین ادله و براهین، این عقیده را اثبات کنم.

پیش از اینکه به بیست سال برسم، این عقیده بر نفس من حاکم شد، و مانند دانه‌ی صالحی گردید که در زمین پاکیزه غرس شده و نمو نموده، و به آب‌های زلال ادله و براهین آبیاری شود، و آفتاب حجت‌های درخشان بر او بتابد، و بادهای اطوار و اقوال مختلفه‌ی بشر بر او وزد، تا اینکه از پنجاه سال تجاوز، و نفس من از تمام آنچه را که خداوند متعال خلق کرده منصرف شده، فقط متوجه این عقیده، و مستغرق در آن گردید.

سبب و محرک اعمال صاحب مراسله

حرکات اعضا از دماغ و فکر مدد می‌گیرد، و من هنگامی که فکرم

مستغرق این عقیده شد، تمام جوارح من برای تأیید و بسط آن، و نشر تعالیم در تمام عالم برای سعادت اهل آن به حرکت درآمد، که رضایت الهی در اوست بر طبق احکام حقه‌ی اسلام.

خطای صاحب مراسله در عمل و سرّ آن

در عمل خطای بسیاری مرتکب شدم، و زحمت‌های تحمل‌ناپذیری، بیهوده متحمل گردیدم. سرّ این خطا این است که من «اسلام» را بیش مسلمانان شناختم، و خیال می‌کردم مسلمانی نزد مسلمانان هست، و من بین طبقات و ملل اسلامی احکام آن را جستجو می‌نمودم، و از هر طایفه که مأیوس می‌شدم نزد طایفه‌ی دیگری می‌رفتم، تا اینکه تمام طوائف اسلامی را دیدم، و اسلام را به تمام معنای کلمه نزد هیچ طایفه نیافتم، به این سبب وقتم بسیار تلف و عمرم بیهوده فنا گردید. زیرا اگر در جوانی از مسلمانان مأیوس می‌شدم، و راه دیگری برای یافتن اسلام اتخاذ می‌نمودم، برای من بهتر بود، و به قصد زودتر می‌رسیدم. در سرعت یأس هیچ خیری ندیدم، به‌جز در این مورد.

از کجا صاحب مراسله دیانت اسلام را فرا گرفت

پدرم اسلام را به من آموخت، او از مسلمانان حقیقی بود، و من شاگرد او بودم، و اسلام را از قرآن کریم و سنت صحیحه‌ی نبوی از طریق اهل بیت به من ارائه داد، و من در آن وقت اسلام را به معنای حقیقی نزد کسی جز پدرم و یک نفر دیگر، که نام او «محمدتقی شیرازی» و اعلم علمای عصر و مرجع تقلید کل بود، ندیدم، مدت کمی

هم نزد آن بزرگوار تلمذ نمودم [و تا به جایی که می‌دانم] در آن زمان مسلمان حقیقی که با او معاشرت داشته باشم [جز این دو] نیافتم، [والله اعلم].

«هنگامی که درباره‌ی انقلاب عراق برای شما خواهم نوشت، در خاطر شما باشد که فقط این دو نفر مسلمان حقیقی بودند، که به شرف صحبت آنها نائل گردیدم».

نخست، اسلامیت را در مدارس عراق و دروس دینی آن جستجو می‌کردم، ولی در آنجا نیافتم، سپس در کتب دینی مؤلفه در مصر و نجد و غیره نظر کردم، و سایر کتبی که نویسندگان عصری، راجع به اسلام، چه مسلمانان و چه مستشرقین، نوشته بودند، آنچه به دست من رسید مطالعه نمودم، همه را از اسلامیت حقیقی دور دیدم، منتهی بعضی از آنها از دیگری دورتر بود، آنجا فهمیدم که مقصد و آرزوی خود را در مدارس و دروس دینی و بین مدرسین کتب و نویسندگان، چه مسلمین و چه مستشرقین، نخواهم یافت، زیرا هر یک از اسلام بحث می‌کند در حالی که از حقیقت آن غافل هستند.

آنها خواهش‌ها و هوای نفس خودشان را ذکر می‌کنند، و نام آن را اسلام می‌گذارند، و زلال اسلام را از سرچشمه‌ی روشن وحی و کتاب و سنت نمی‌آشامند، و در راه صاف نزدیک آن، که راه اهل بیت می‌باشد قدم نمی‌زنند، بلکه بالعکس در راه‌های ناهموار و بیابان‌های ناهنجار پر ریگ و خاشاک و بسیار ترسناک، و در تاریکی‌های بسیار ظلمانی، بدون روشنی و راهنما، افتان و خیزان راه می‌روند، و از زیادی راه رفتن سودی به جز خستگی و دوری از مرکز نمی‌برند.

جنگ بین‌الملل اول و سر اشتراک صاحب مراسله در آن

هنگامی که در مدارس سیر می‌کردم، و در کتب نظر می‌نمودم، و به مدرسین گوش می‌دادم، بلاد اسلامی دچار مصیبت بزرگ و خطر عظیم جنگ بین‌المللی گردید.

فرط علاقه‌ی من به اسلامیت، مرا وادار کرد که در آن جنگ در ضمن قشون عثمانی شرکت نمایم، قصد من این بود که بلاد اسلامی زیر بیرق اسلام قرار گیرد، ولو اینکه اسلام حقیقی نباشد، شاید خدا کمک کند و اسلام به معنای حقیقی در آن بلاد ظاهر گردد.

آن وقت به نظر من آن‌طور جلوه داشت که اظهار حقیقت اسلامی در بلادی که بیرق اسلامی در آن برافراشته شده آسان‌تر و بهتر است تا اینکه در بلادی که بیرق بت‌پرستی یا تثلیث در آنها نصب گردید، چون که شر و فساد و خرافات و خواهش‌های فاسده و شقاوت، در بلاد بت‌پرستی و تثلیث بیشتر، و آن مفاسد با حقیقت اسلام سخت‌ترین دشمن است، زیرا دعوت اسلامی منحصر به خیر و صلاح و سعادت و عدالت و آزادی و صراحت لهجه است، و خواهش‌های کج و رأی بد و فساد و گمراهی در آن راه ندارد.

خطای دوم صاحب مراسله

این فکرت، مرا به شرکت در آن احوال ترسناک سوق داد، و این بزرگ‌ترین خطای من است، زیرا که آن مصیبت‌های هولناک به سوی مسلمانان متوجه نبود، تا اسلامیت برطرف کردن آنها را ضمانت نماید، بلکه به سوی کسانی متوجه بود که ادعای اسلامیت داشتند، ولی نظام‌ها و قوانین اسلامی را هیچ بلد نبودند

و چنان کسانی حتماً باید مضمحل و نابود گردند (وَمَنْ یُهِنِ اللهُ فمالَهُ مِنْ مُکْرِمْ)[۱]؛ (کسی را که خدا اهانت و خوار کرد هیچ‌کس او را کرامت و عزت نمی‌گذارد) از این جهت نیل [به] مقصد نکردم، با سختی و مصیبات و زیادی زحمات که در آن راه تحمل نموده بودم.

اختلاف فرق اسلامی

این مصیبت‌ها و گرفتاری‌ها که جوانی من در آن صرف شد، سخت‌ترین مصیبت‌های تاریخی اسلام، و حصه‌ی من از آن بسیار بود. در این موقع به‌علل زیر من در شدیدترین حالات از قلق و اضطراب به سر می‌بردم.

اولاً: برای انقسام مملکت عثمانی به دو قسمت، قسمتی طرفدار استبداد پادشاه، و قسمتی طرفداران مقید شدن او و به احکامی که آنها را خدا نگفته «قوانین فرهنگ»؛

ثانیاً: برای اختلافی که نظیر آن در ایران بوده؛

ثالثاً: برای جنگ و جدال که در عراق به سبب این اختلاف واقع شده بود؛

رابعاً: برای غرور و نخوت شبیه غرور و نخوت اهل جاهلیت که در ممالک اسلامی حادث شده، و مردم تعالیم اسلامی را زیر پا گذاشته، و وحدت اسلامی را از بین بردند. یک قسمت از اینها به نام (قنطورا) جد اعلای ترک، و دیگری به نام (یَعْرُبْ ابن قحطان) جد اعلای اعراب، ندا

---

۱. سوره‌ی حج، آیه‌ی ۱۸

می‌کنند به استخوان‌های پوسیده، در صورتی که همت‌های برجسته نداشتند که به آن افتخار کنند، همچنان عده‌ای در مصر طرفداری از دعوت فرعونی می‌کردند به سبب اینکه گول جهال را خورده بودند، و نظیر آن در ایران، اشخاصی بودند به نام هوشنگ و منوچهر و بهرام که دعوت می‌کردند، و پسران خود را به نام پیغمبران و پادشاهان مجوس[۱] می‌نامیدند، به جای اسماء محمد و علی و سایر نام‌های مقدس که داشتند؛

خامساً: به سبب هجوم اطریش بر دو ایالت اسلامی (بسنی و هرسک)[۲]، و هجوم ایطالی بر ایالت دیگر اسلامی «طرابلس- بنغازی»، و برای قیام آلبانی‌ها بر دولت عثمانی و انتراع شبه‌جزیره‌ی بالکان از دست دولت اسلامی، این قلق و اضطراب نصیب من بود تا جنگ بین‌الملل اول.

این جنگ تمام شد، در حالتی که من در (موصل) بودم و از دید قوائی که عراق را احتلال کرده بودند قرار اختفا اختیار کردم، نتیجه[ای] را که از تمام این زحمات گرفتم این بود که مأیوس شدم که به آرزوی خود در بلاد اسلامی برسم، آرزوی من اتحاد اسلام و اجرای تعالیم قرآن و سنت که در آن خیر بشر است بود، چگونه این آرزو را مابین مسلمین و بلاد اسلامیه درک نمایم؟ مسلمان‌ها جهل بر آنها غالب، و غالب آنها «همج الرعاع» هستند، و از مسلمانی به‌جز نام او نمی‌دانند، و علمای آنها به محض تقلید از کتبی که قدمای فقها تألیف نمودند

---

۱. مجوس: زرتشتیان

۲. بوسنی و هرزگوین

کورکورانه متابعت می‌نمایند، و عین احکامی که مناسب عصر قدمای فقها بوده در این عصر ذکر می‌کنند، و قدرت ندارند که از قرآن و حدیث، فقهی مناسب احتیاجات این عصر استخراج نمایند، و عالم را به واسطه‌ی آن اصلاح کنند، در صورتی که قرآن و سنت صحیح ضامن تمام مصالح، و دافع تمام مفاسد برای بشر هستند، و علمای مسلمان، این معنی را نمی‌دانند، و نیز نمی‌خواهند بدانند که چه تطورات و تبدلاتی در دنیا حادث شده، و آن تطورات چه اقتضا دارد؟

این بود حال علما، و جهال مسلمین، و بین مسلمین طبقه‌ی دیگری نیز بودند که به غصب ادعای ریاست و وزارت و سلطنت بر مسلمین نمودند، و خود را اهل حل و عقد، و «اُولو الامر» نامیدند. این طبقه دارای دو صفت جهال و علما بودند، و اضافه بر آن دو صفت، صفات رذیله‌ی شهوت و طمع و ضعف و سستی عقیده و رأی و تقلید کورکورانه از فرنگ را زاید بر مفاسد دیگر داشتند. این زمامداران را دیدم، در وقتی که آتش جنگ تمام ممالک عثمانی را گرفته بود، و آنها هیچ فکری نداشتند به‌جز اینکه پول و کالا و ارزاق قشون را بربایند، ولو اینکه تمام قشون از گرسنگی و بی‌سلاحی بمیرند، و زیر آتش خصم نابود شوند، در این حال اینها مشغول بودند که سیم و زر و درهم و دینار را از میدان جنگ به خانه‌ی خود بفرستند، ولو اینکه خانه‌ها هم به دست دشمن بیفتد. آنها را دیدم در حال مستی در آغوش فواحش می‌خوابند، و مست و خمار از خواب برمی‌خیزند، نه [به سوی خدا به نماز می‌ایستادند، و نه] وضو می‌کردند و نه غسل جنابت، در این حال صبح برخاسته و متوجه میدان جنگ می‌شدند، عاقبت این چنین قومی

با این کردار چیست؟

مگر جز مغلوبیت و مرگ و فرار و نابود شدن در آتش دشمن با ننگ و مذلت نصیبی دارند؟

آیا با امثال این فرماندهان امید نصر از خدا پیدا می‌کنیم، در صورتی که خدا فرمود (وَ لَيَنْصُرَنَّ اللهُ مَنْ ينصرُهُ)[1] (إنْ تَنْصُرُوا اللهَ يَنْصُرْكُمْ)[2]؛ خدا متکفل شده و ضمانت داده که نصرت می‌دهد کسانی را که دین الهی را نصرت دهند، نه چنین فرماندهان[را]. از آنجا معلوم می‌شود که مسلمانان در این جنگ مغلوب نشده، بلکه قوم مشرکی که خود را به تبع پدران مسلمان نامیدند مغلوب شدند.

حال اینها این بود، در صورتی که همه متفق بودند بر اینکه اتحاد اسلامی را از بین ببرند، به واسطه‌ی اینکه حمیت جاهلیت و عصبیت عرب و ترک در قلوب اینها متمکن شده بود.

از این جهت مأیوس شدم که به آرزوی خود در میان مسلمانان برسم. امّا بلاد اسلامی، بعد از جنگ مملکتی نمانده که این اسم بر او صدق کند، برای اینکه تمام بلاد اسلام یکسره زیر بیرق بت‌پرستی و تثلیث رفته، یا اینکه حکامی پیدا کرده به نام مسلمان که حقیقتاً کافر بودند.

حال مملکت سعودی بعد از جنگ بین‌الملل

شاید کسی تصور کند که مملکت سعودی از این حکم مستثنی

۱. سوره‌ی حج، آیه‌ی ٤٠

۲. سوره‌ی محمد(ص)، آیه‌ی ۷

هست، زیرا که پادشاه و امرای آن مملکت، خود را اتباع «سَلَف» (مسلمانان صدر اسلام)، و مجتهد می‌دانند؛ این تصور مورد ندارد، زیرا حقیقت امر غیراز این است، و امرا و سکنه‌ی آن مملکت، اجتهاد را رسماً قبول ندارند، و حقیقتاً از چند نفر از علمای قرن ۵ و ٦ هجری متابعت کرده، و کورکورانه آنها را تقلید نمودند [و قرآن کریم و سنت را تدبر نکردند]، چه لزوم دارد که اسم خود را «سلفیین» بگذارند، و «مسلمین» نگویند؟ برای چه مملکت خود را «مملکت عربی [سعودی]» نامیده، و «مملکت اسلامی» نگفتند؟ اگر آنها رأی «سَلَف» را برای خودشان گذاشته، و فقط از قرآن و سنت صحیحه متابعت می‌کردند، ممکن بود که آرزوی خود را میان آنها بیابم، امّا بعد از اینکه معلوم شد به‌جز تقلید چند نفر از قدما چیز دیگری ندارند مأیوس شدم از اینکه گمشده‌ی خود را در آنجا پیدا کنم، [زیرا که هدف و] آرزوی من از تعصب قومی و نژادی، و تقلید کورکورانه بسیار دور است. وحدت اسلامی را می‌خواهم، نه در بین عرب و عجم، و نه میان سَلَف و خَلَف، بلکه در قرآن و سنت و بس. آیا ممکن است که من احترام کنم فردی یا جماعتی را که عمداً یا خطاءً آیه [یا] آیاتی از کتاب خدا فراموش کرده و به آن عمل ننمودند، و خودم را به رذیلت و خواری و تقلید قانع سازم، بدون اینکه هدایت قرآنی و سنتی داشته باشم؟ من نظری ندارم به‌جز رضایت خدا و متابعت امر او در اصلاح امور بشر و تأمین سعادت آنها. [چه] بسا آیه‌ای یا آیاتی از قرآن که بعضی سلف به آنها عمل

ننمودند، و اهل «مملکت سعودی» نیز آنها را ترک کردند. آنها کجا و آیات قرآنی کجا؟! خداوند در سوره‌ی «آل عمران» آیه‌ی «مباهله»[۱] نازل فرموده، و در آن آیه، زنان پیغمبر را به فاطمه، و پسران پیغمبر را به حسنین منحصر کرده، و علی را نفس پیغمبر قرار داده، و در سوره‌ی «نساء» اطاعت اولواالامر را به اطاعت پیغمبر و خدا مقرون ساخته[۲]، پس آنها نفس پیغمبرند، و در سوره‌ی «انفال» فرمود: (یا أیها النبیُّ حسبک اللهُ وَ مَنِ اتّبعکَ مِنَ المؤمنین)[۳] یعنی ای پیغمبر کافی است برای نصرت تو خدا، و کسانی که تو را متابعت نمودند از مؤمنین، و در سوره‌ی «توبه» فرمود: (... وَ مانَقَموا الاّ أن اَغناهُم الله و رسولُهُ من فضله...)[۴] یعنی منافقین خورده‌گیری می‌کنند که خدا از فضل خود و پیغمبر، بعضی مسلمانان را غنی و با ثروت ساخت، و در سوره‌ی «انبیاء» فرمود: (... لایشفعونَ الاّ لِمَن ارتَضی...)[۵] یعنی شفاعت نمی‌کنند مگر برای کسانی که خدا راضی باشد به شفاعت در حق آنها، و اثبات شفاعت برای ملائکه و انبیاء نموده، و در سوره‌ی «تحریم» فرمود: (... و أن تَظاهَرا علیهِ فانّ اللهَ هوَ مولاه و جبریلُ و صالِحُ المؤمنینَ و الملائکةُ بعدَ ذلکَ ظَهیر)[۶] یعنی اگر برعلیه پیغمبر قیام کنید، خدا یار و ناصر او بوده، و

---

۱. (فَمَن حاجَّک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندعُ أبناءَنا و ابناءَکم و نساءَنا و نساءَکم و أنفُسنا و أنفُسکم ثمّ نبتهل فنجعلْ لعنةَ اللهِ علی الکاذبین) سوره‌ی آل عمران آیه‌ی ۶۱

۲. (یا ایها الذینَ آمَنوا أطیعوا اللهَ و اطیعوا الرسولَ و أُولیالأمر مِنکم...) سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۵۹

۳. سوره‌ی انفال، آیه‌ی ٦٤

٤. سوره‌ی توبه، آیه‌ی ٧٤

۵. سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۲۸

٦. سوره‌ی تحریم، آیه‌ی ٤

جبرئیل و مؤمنین و ملائکه بعد از این یارانش هستند، و نصرت ملائکه و مؤمنین را به نصرت خدا مقرون ساخته، نظیر [این] آیات در قرآن بسیار است.

[و دیگر آیات] و احادیث متواتره بر این مضامین است، بعضی سَلَف، اینها را متروک کردند، و خَلَف از اهل «مملکت سعودی» کورکورانه آنها را تقلید نموده و به این آیات وقعی ننهادند، و به این وسیله بسیار غلو کرده و از اعتدال خارج شدند، و بدعت تازه و طایفه بر اسلام زیاد نمودند، و به این عمل بر بدعت‌ها و طوایف اسلامی افزودند، و به اندازه‌ای غلو و مبالغه نمودند که طوایف دیگر مسلمانان را به شرک متهم نمودند، و آنچه که خداوند متعال از اعراض و اموال سایر مسلمین حرام کرده، مباح، و احکام کفار را بر آنها جاری نمودند، در صورتی که این مسلمانان گناهی نداشتند به‌جز اینکه به آیات قرآنی و احادیث متواتره که بعضی سلف آن را متروک ساخته[بودند] متمسک شدند.

اگر من بعضی مسلمانان را معناً مشرک می‌نامم قصدی ندارم که احکام شرک بر آنها جاری نمایم، و العیاذ بالله بگویم خون و عرض و مال آنها مباح است، چگونه این کار را بکنم با اینکه خدا محفوظ داشت مال و عرض و خون هرکس را که رو به قبله نماز می‌گذارد؟!

بلکه مقصود من اینست که بعضی از مسلمین، قرآن و سنت را اغفال و اهل بیت را مخالفت نمودند و به این سبب از مصلحت دور شدند همان‌طوری که مشرکین دور شدند، و غَرض (هدف) من تشویق و ترغیب آنها به تدبر و تفکر به آیات قرآنی و احادیث و کلمات اهل بیت

پیغمبر، که فوز عظیم در آن است، می‌باشد.

نه اینکه واقعاً مشرک هستند و احکام شرک بر آنها جاری است، چگونه به مسلمانان این کلمه حقیقتاً گفته می‌شود؟! درصورتی که خداوند متعال در سوره‌ی نساء می‌فرماید: (وَلاتَقولُواْ لِمَنْ اَلْقی اِلَیکُمُ السَّلامَ لَسْتَ مُؤمناً)[1] یعنی به کسانی که سلام را بر شما القاء می‌کنند نگویید مسلمان نیستید.

اگر اهل مملکت سعودی با من در عمل به تمام قرآن موافقت می‌کردند، به من از سایر طوایف اسلامی، نزدیکتر می‌شدند. برای اینکه دو صفت پسندیده دارند یکی نعمت توحید که مهمترین هدف قرآن و سنت است و دیگری ترک بعضی از خرافاتی که برخی از مسلمانان آنها را از اسلام می‌دانند.

حالا که وضعیت سعودی بر این قرار است مقصد خود را بین آنها نخواهم یافت، و از خدا می‌خواهم که آنها را هدایت و چشم بصیرت، کرامت فرماید، تا مقام و منزلت پیامبر (ص) در زمین را بهتر بشناسند، و در آیه‌ای که در سوره‌ی «انفال» آمده دقت و تدبّر کنند:

(وَ ما کانَ اللهُ لِیعذِبهمْ و أنتَ فیهم)[2]؛ (هیچ‌گاه خداوند آنان را معذب قرار نمی‌دهد مادامی که تو (پیامبر) در میان آنان هستی).

و بدین‌سان اذعان کنند که وجود پیامبر (ص) بیمه‌ی اهل زمین از عذاب است، و هیچ فرقی هم بین زنده بودن حضرتش و فوتشان نیست. در سوره‌ی «آل عمران» می‌فرماید:

---

۱. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۹۴
۲. سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۳۳

(وَ لاتَحْسَبَنَّ الذین قُتِلُوا فی سبیلِ الله أمواتاً بَل احیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرزَقونَ فِرِحینَ بما آتاهُمُ اللهُ من فَضْلِه)[1] (نپندار آنانی که در راه خدا کشته شدند، مرده‌اند، بلکه زنده‌اند پیش پروردگارشان و روزی می‌گیرند، خوشحالند از فضل و رحمت خداوند که نصیبشان شده است).

مسلم است که مقام و منزلت پیامبر بالاتر و برتر است از مقام و منزلت تمام مجاهدانی که در راه خدا کشته شده‌اند، و هر کس «نفس او» عین «نفس پیامبر» باشد همان مقام و منزلت را دارد.

و امیدواریم آنان نیز بر مقام و منزلت پیامبر (ص) در تمام عوالم، در دنیا و آخرت به‌وسیله‌ی تدبر و تفکر در آیه‌ی سوره‌ی «انبیاء» واقف شوند، که می‌فرماید:

(وَ ما أرسَلْناکَ الاّ رَحْمَةً للعالَمین)[2]؛ (ترا مبعوث نکرده‌ایم مگر رحمتی برای تمام عالمیان)، و قوله تعالی در سوره‌ی «بقره»: (و کذلکَ جعلْناکُمْ أمَّةً وَسَطاً لِتکونُواْ شُهداءً علی النّاسِ وَ یکونَ الرّسولُ عَلیکُمْ شَهیداً)[3]؛ (و بدین‌سان شما را امت میانه‌ای قرار دادیم، تا بر مردم شاهد باشید، و پیامبر بر تمام شما شاهد باشد).

ولی آنها نسبت به این موارد ناآگاهند، و این امر باعث یأس و ناامیدی‌ام از این گروه شده است، ولی با این‌حال خود را امید می‌دهم، و آرزوی تغییر زمان را می‌کنم.

---

۱. سوره‌ی آل‌عمران، آیه‌ی ۱۶۹
۲. سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۱۰۷
۳. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۴۳

دعوت عامه‌ی بشر به دین اسلام

آری مأیوس شدم از اینکه به آرزوی خود در بلاد اسلام و بین مسلمین بعد از جنگ عمومی اوّل برسم، و لکن از رحمت خدا مأیوس نشدم که خدا می‌فرماید:

(انّه لاییأسُ مِنْ رَوْحِ اللهِ الاّ القوم الکافِرُون)[1]، (وَ مَنْ یَقْنَطُ مِنْ رحمةِ ربه إلا الضالّون)[2]؛

یعنی (کسی مأیوس از نصرت خدا نمی‌شود مگر گروه کافران) و (کسی ناامید نمی‌گردد از رحمت خدا مگر گمراهان) از این‌جهت تصمیم گرفتم که همه‌ی بشر را دعوت عمومی کنم که در صلاح خودشان، و هرچه فساد را از آنها برطرف کند تفکر کنند، و در آیات قرآنی و نصوص احادیث صحیحه تدبر نمایند.

من وثوق کامل دارم که صلاح عموم بشر و رفع مفاسد آنها یافت نمی‌شود مگر در قرآن و احادیث، و اطمینان تام دارم که هرکس تفکر کامل نماید و حب مصلحت بشر داشته باشد مجالی ندارد مگر آنکه مسلمان [کاملی] گردد. برای رسیدن به این مقصود لازم است که به تمام بشر به نظر احترام و محبت و مهربانی نگاه کنم، و تمام بلاد دنیا را مانند وطن خود محسوب دارم. فرقی بین عرب و عجم و انگلیس و فرانسه و روس و آمریکا و سفید و سیاه و تفاوتی بین لندن و بغداد و برلن و مسکو و مصر و واشنگتن و شام و روم نگذارم. خواه دولت شرقی یا غربی باشد.

۱. سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۸۷

۲. سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۵۶

بر این عزم نموده، و از موصل به سامرا بازگشتم، به امید اینکه مسلمانی را که در آنجا سراغ داشتم بیابم، و رأی خود را بر او عرضه نمایم، و اگر آن را پسندید که اوّل موفقیت خواهد بود، چون او را در کشورهای عراق و ایران و هند و قفقاز چندان نفوذی بود که نشر این دعوت را یاری نماید.

این مسلمان تقی شیرازی بود. امّا او را در آنجا (سامرا) نیافتم، پس قصد کاظمین را نمودم که رأی خود را بر مسلمان دیگر که پنداشتم در آنجا است عرضه نمایم. این مسلمان در همه‌ی صفاتش تقی شیرازی را چون برادری بود، و آن پدرم بود.

در کاظمین معلوم شد که مرکزیت خود را ترک گفته و در کربلا اقامت گزیده‌اند، پس به کربلا شتافتم و در آنجا دیدم که هر دوی آنها برای کاری که بر آن عزم نموده‌اند در یک خانه گرد آمده‌اند. مرا از رأی خود آگاه کردند، دیدم عین آنچه را که من عزم کردم؛ و نیز گفتند تصمیم دارند که از هر جنگ و زدوخورد و دشمنی بپرهیزند، و هر دولتی که دعوت آنها را اجابت کند، هم او نخستین دولت اسلامی خواهد بود که اطاعت و یاری آن واجب خواهد شد.

مرا امر کردند به آن دعوت شروع نمایم، در حالتی که عراق تماماً مطیع آن دو نفر بود، و سفارش کردند که از هر عملی که به نزاع و جدال منجر شود اجتناب کنم. امر را اطاعت کردم، نه برای آنکه از جنگ باکی داشتم و یا از استقبال مصائب روگردان بودم، بلکه می‌دانستم دین اسلام ممکن نیست که به‌وسیله‌ی جنگ در عالم عمومیت پیدا کند، زیرا یا تمام مردم روی زمین محکوم شرک و تثلیث شده، و یا نام

مسلمانی داشتند ولی از دیانت اسلام دور بودند، با کی و چه کسی محاربه کنیم؟ در تهیه‌ی اسباب دعوت عمومی شروع کردیم و به‌جز راه محبت و مسالمت و صدق و صفا اتخاذ ننمودیم برای اینکه بر جلب منفعت عموم بشر بسیار حریص بودیم.

اوّل کاری که کردیم این بود که بر حسب امر آن دو پیشوای اسلام، اجتماع عمومی در کربلا در صحن «حضرت عباس»، شب بیست و هشتم ماه مبارک رمضان ۱۳۳۸ هجری قمری ترتیب دادیم، و در این اجتماع تمام علما و رؤسا و مشایخ و قبایل و اهل کلمه و نفوذ از عراق و غیره حاضر بودند، و صحن پر بود. بر حسب امر این دو پیشوا بر منبر رفتم و مقصد این دو پیشوا را در دعوت اسلامی، با مسالمت، بیان نمودم و مردم را از هرگونه نزاع و خصام و بدرفتاری و بدسلوکی منع کردم و بر حسب امر آنها مردم را به وداد و دوستی با تمام کشورها و ملت‌ها و افراد دعوت کردم. اثر آن خطابه در نفوس بیش از آنچه منتظر بودم ظاهر شد، و عموم، اجابت امر و دعوت آن دو پیشوا را کردند.

آنچه مابین ما و بعضی مأمورین انگلیسی در عراق گذشت

بر مأمورین انگلیس لازم بود که مقصد ما را از این دعوت به‌طور وضوح به مراکز لازم برسانند و از هرگونه سوءتفاهم که ممکن است حادث شود جلوگیری کنند، مخصوصاً هیچ‌گونه غموض و ابهامی نداشت، و بر اصول محبت و صدق و صفا و مسالمت و خیر بشر به واسطه‌ی تدبر در آیات قرآن و احادیث، مبتنی بود، و مردم انگلیس عالمترین مردم به اصول اداره و سیاست و فنون تربیت و شئون اجتماع

هستند، بدون شبهه اگر مقصد ما آن طوری که می‌خواستیم به آنها می‌رسید، اوّل ملتی بودند که دعوت ما را اجابت می‌کردند، و لکن مأموران انگلیس همه به زبان عربی آشنا نبودند، عمال آنها اشخاصی از عراقی و غیره بودند که منافعشان را در ایجاد اغتشاش و سوءتفاهم بین انگلیسی‌ها و عراقی‌ها تصور می‌کردند، و راه مستقیمی به مأمورین انگلیسی و مراکز آنها نداشتیم، این اسباب موجب شد دعوت را به عکس مقصد ما تلقی گردد و به انقلاب خونینی که جداً از آن احتراز داشته و درصدد آن نبودیم منجر شود.

بیعت فیصل و خیانت او

انقلاب عراق به وفات میرزای شیرازی و آمدن فیصل به عراق خاتمه یافت. در موقع ورود فیصل به عراق، ریاست دینی در عراق به پدرم منحصر بود و پادشاهی فیصل، بدون رضایت پدرم ممکن نبود تمام بشود. فیصل رأساً به مدرسه‌ی ما در کاظمین وارد [شد] و با پدرم بیعت کرد که سعی در دعوت عامه‌ی اسلامی و استقلال عراق بنماید. پدرم نیز امر کرد که عراقی‌ها با او و به این شرط بیعت کنند. فیصل پادشاه شد، آیا به بیعت خود وفا نمود؟ نه.

فیصل تصور می‌کرد که نفع او در بدگمان کردن انگلیسی‌ها از عراقی‌ها است تا بدین وسیله انگلیسی‌ها همیشه به او احتیاج داشته باشند. بدین منظور، پیوسته، خود و اطرافیانش می‌کوشیدند که سوءتفاهم زیاد شود، و از طرف دیگر در ایجاد فتنه مابین عراق و حکومت نجد سعی بلیغ داشت تا بلکه انگلیسی‌ها نتوانند بر حجاز استیلا کرده و پدرش را از

حجاز بیرون کنند، چنانکه بعداً هم همان کار را کردند.

انجمن بزرگ کربلا

در خلال این مدت نجدی‌ها به عراق هجوم کرده و به غارت و نهب مشغول شدند، و عده‌ای از علمای نجف به پدرم متوسل شدند. [زیرا که در آن زمان ایشان صاحب رأی بودند] او تصمیم گرفت که در کربلا مجمع عمومی منعقد بکنند و فیصل را ظاهراً برای مقاومت با نجدی‌ها و باطناً برای اینکه این مجمع مبدأ دعوت اسلامی اصلاحی باشد، به آن دعوت کند، لذا فیصل را دعوت کردند؛ لکن با وجود اینکه دعوت را اجابت کرد به مجمع حاضر نشد و وزرای خود را با فوجی از قشون به ریاست نوری‌السعید به کربلا فرستاد. چون وسایل دعوت به خوبی تمام نشده بود پدرم به من امر داد که مقدمات دعوت را گوشزد مردم نمایم و افراد قشون را هم به مقاصد ایشان آگاه سازم و انحصار غرض را به دعوت قرآن و احادیث که صلاح امور بشر در آن است خاطرنشان نمایم. امر را امتثال کردم و بدون آنکه جنگی با نجدی‌ها بشود انجمن پراکنده شده و به کاظمین مراجعت کردیم.

تبعید من و پدرم و سایر مجتهدین به ایران

چون فیصل از اجتماع کربلا نتیجه نگرفت، بر حقدش افزود، و در ظنین کردن انگلیسی‌ها به ما کوشید، تا اینکه موفق شد که نامه به امضای (سرپرسی کوکس) مندوب سامی عراق [نماینده‌ی عالی انگلیس در عراق] مبنی بر لزوم خروج من در ظرف ۲٤ ساعت از عراق خطاب به

پدرم صادر کند.

پدر هم میل داشت که به ایران بیایم، چون که مقاصد ما که محض مسالمت و خیر بشر و احتراز از هرگونه اغتشاش بود ممکن نبود که در عراق اجرا شود. زیرا که به کلی وسایل حسن تفاهم با انگلیسی‌ها مفقود بود و از جنگ و نزاع هم که کاملاً برخلاف مقصد ما بود نتیجه‌ای نمی‌گرفتیم. از طرف دیگر با محمدحسن میرزا، ولیعهد ایران در کاظمین، مذاکره داشتم که دولت ایران به مقاصد ما کمک لازم بدهد، و با شما، ای نخست‌وزیر ایران، به واسطه‌ی نماینده‌ی دولت ایران در بغداد نظیر این مذاکره را داشتم، و بدون شک فراموش نکرده‌اید زیرا چیزی نیست که فراموش‌شدنی باشد. در موقع حرکت، با قطار مخصوص عزیمت کردم، و در روز پنجم محرم ۱۳٤۰ هجری وارد ایران شدم، و این نامه که به شما می‌نویسم در روز پنجم محرم ۱۳٦۲ هجری، [است]یعنی بعد از ۲۲ سال تمام از ورودم به ایران.

بر اثر تبعید من، بعد از نه ماه پدرم از کاظمین به هند و یمن و حجاز، تبعید، و بعد به ایران مراجعت کرد. و بر اثر تبعید ایشان رفقا و همکاران و آقای سید ابوالحسن اصفهانی که فعلاً مرجعیت تام شیعه دارد، و بیرق دیانت در دست او است، و آقای آمیرزا حسین نائینی تبعید شدند.

ملخص آنچه را که صاحب مراسله در ایران عمل نموده

اولاً میهمان‌نوازی را که نسبت به من در حین رفتن و برگشتن خراسان به جا آوردی فراموش نمی‌کنم و شما هم البته از یاد نخواهی برد که در طهران با هم در خصوص پاره‌ای از امور متعلق به ایران و

عراق مذاکراتی داشتیم و آن چه که به شما تکلیف کردم اجابت نمودی و این موجب تشکر بود و مزید بر امتنان می‌شد اگر اجرا می‌کردی.

در اوّل ورود من به طهران در مجلسی که برای پذیرایی من تشکیل داده شده بود خطابه‌ای القا کردم تا نظر ایرانی‌ها را به دعوت اسلامی که خیر عموم بشر در آن است متوجه سازم و مانند این خطابه پس از ورود به خراسان در صحن القا نمودم. در خراسان، که محیط نسبتاً کوچکی است، زمینه‌ی مناسبی را برای دعوت اسلامی ندیدم چون که این دعوت از محیط کوچک خراسان، حتی ایران، وسیع‌تر است؛ از طرف دیگر هم مشاهده کردم احکام نظامی شدیدی در خراسان جاری است که به‌واسطه‌ی آن احکام، احدی جرأت اظهارنظر مفیدی برای اسلام ندارد و فرمانده‌ی لشکر شرق در ضمن مذاکراتی که با من داشت گفت اگر خیانتی نسبت به اسلام در خراسان مشاهده می‌نمایید تقصیری متوجه من نمی‌باشد زیرا من تابع اوامر نظامی هستم که از طهران می‌رسد، و حق اظهار هیچ‌گونه چون و چرا ندارم، اگر طهران اصلاح شود، طبیعتاً خراسان هم اصلاح خواهد شد، ولی با اصلاح خراسان اصلاح طهران ممکن نیست. در این شهر عمامه‌به‌سرهایی دیدم که از اسلام به‌جز اطاعت اوامر دشمنان مسلمین هیچ نمی‌دانستند.

نماینده‌ی دولت ترکیه و نماینده‌ی دولت افغان در خراسان با من مذاکره کرده، و اجابت نمودند که دعوت اسلامی را چنان‌که باید و شاید تقویت نموده و تعمیم دهند، نماینده‌ی دولت جماهیر شوروی سوسیالیستی نیز با من صحبت‌ها داشت.

به هر حال، مجال واسعی برای دعوت اسلامی در خراسان ندیدم، از

این جهت بعد از چند روز اقامت در خراسان به طهران مراجعت کردم. از اینجا باید موضوع صحبت خود را به دو قسمت نمایم، قسمت اوّل: آنچه را که در ایران عمل نمودم، و قسمت دوم: آنچه که در ایران به من رسید.

ملخص اعمال صاحب مراسله در ایران

(قسمت اوّل)

هنگامی که به طهران آمدم دیدم که شما، ای نخست‌وزیر ایران! استعفا کرده بودید، و فهمیدم که استعفای شما در اثر اغراض شخصی که مخالفین با شما داشتند بود، لذا ناچار شدم با خلف شما در منصب ریاست وزرائی[1] مذاکره کنم، ایشان را مسلمان دیدم، ولی از مسلمانی، به‌جز اندکی، چیزی نمی‌دانست. علاوه بر این آن قدر ایشان ترسو و خیالی بود، که از ایشان انتظار عملی، هر چند که خود هم بر آن میل داشته باشد، امکان نداشت.

با وزرا و نخست‌وزیرهای سابق، و نمایندگان مجلس و اعیان و اشراف و تجار و علمای طهران مذاکرات مفصلی داشتم، ولیکن همه را از مسلمانی دور دیدم، و به‌جز عادات و خرافاتی که معمول ایرانیان بوده، در آنها چیزی مشاهده نکردم. گمان می‌کردند که این عادات و خرافات، مسلمانی است، درصورتی که اسلام این خرافات را به‌شدت رد می‌نماید.

---

۱. میرزا حسن خان مشیرالدوله

اینها همه رغبت داشتند که در دعوت اسلامی شرکت کنند، امّا به شرط آنکه زحمت بدنی و مالی بر آنها وارد نشود، و این امر محالی بود. غالب اهالی طهران را ضعیف‌النفس و کم ادراک یافتم، تنبلی و لاابالی‌گری و گوشه‌نشینی و انزوا بر آنها حکومت داشت، به هیچ امری از امور آخرت اهتمام نداشته و کمی مال که از پست‌ترین راهی تحصیل کرده بودند آنها را کفایت می‌کرد. غالب آنها اسلامیت و دعوت به آن را دوست داشتند ولو اینکه چیزی از اسلامیت نمی‌دانستند.

انتشار عقاید و خرافات مجوس به اسم اسلام در ایران

چگونه اسلامیت را بدانند، و حال آنکه علمای آنها از فلاسفه‌ی اشراقیین و مشائین یونان و مجوس تقلید می‌نمایند؟ به نظر اینها گوئی اسلام نیامده، مگر برای تأیید خرافات (سقراط) و (افلاطون) و (ارسطاطالیس)، و آرای مجوس، از قبیل غلو و افراطی که در [حق] رؤسای دین، و پرستش آنها، و رسانیدن آنان به درجه‌ی الوهیت، یا تنزل دادن خدا به حدی که آن را با مخلوق یکسان کنند، و حوائج خود را از سنگ‌ها و سرچشمه‌ها و رودخانه‌ها و درخت‌ها و قبرستان‌های کهنه می‌خواهند.

روز «نوروز» را چنان تعظیم می‌کنند که گویی این «عید مجوس» از اعیاد اسلام است، و اعیاد مسلمانی را از قبیل «شوال» و «أضحی» و روزهای متبرکه مانند مولود و مبعث حضرت رسول، و «عید غدیر» را به کلی فراموش کرده‌اند. جمادات حتی توپ‌های فلزی [قدیمی] را مؤثر در برآوردن حاجت مردم می‌دانند.

آتش را تعظیم کرده، و نجوم و کواکب کَون را منشأ اثر می‌دانند، و نظیر این عادات و خرافات در میان آنها رواج بسیار دارد، و نمی‌دانند که این خرافات از دین مجوس و گبرها ناشی شده است. تمام طبقات ایرانیان تقریباً معتقد به این خرافات هستند. اگر با یکی از علما صحبت کرده و می‌گفتم این عادات مربوط به اسلام نیست و مردم را منع کنید، جرأت بر منع افکار عامه ندارند، بلکه این خرافات را تأویل بعید نموده و می‌خواهند رنگ مسلمانی به آنها بدهند، مانند بت‌پرستان که گفتند:

(ما نَعْبُدُهُمْ الاّ لِيُقَرِّبُونَا ألی الله زلفی)[۱]؛ یعنی (ما بت‌ها را نمی‌پرستیم مگر اینکه ما را به خدا نزدیک کنند)، در صورتی که خداوند متعال می‌فرماید: (أليسَ اللهُ بكافٍ عبدَهُ و يُخَوِّفونَكَ بالذينَ مِن دونهِ و مَن يُضلل اللهُ فمالهُ من هادٍ. وَ مَن يَهدِ اللهُ فَمالَهُ مِن مُضلٍّ أليسَ اللهُ بعزيز ذِی إنتقامٍ. وَ لَئِن سألتَهُمْ مَن خَلَقَ السماواتِ و الارضَ لَيَقُولُنَّ اللهُ قُلْ أفَرأيتُمْ ماتَدعونَ مِنْ دونِ الله إنْ ارادَنی اللهُ بضُرٍّ هَلْ هن کاشفاتُ ضُرّه أو أرادَنی برَحمهٍ هل هُنَّ مُمْسكاتُ رَحمتِهِ قُل حَسبیَ الله عليه يتوكَّلُ المتوكلون)[۲]؛ یعنی (آیا خدا کفایت‌کننده‌ی بنده‌اش نیست؟ ترا می‌ترسانند از کسان دیگر غیراز خدا، کسی که خدا او را گمراه کند چه کسی او را هدایت می‌کند و بالعکس کسی که خدا او را هدایت نماید چه کسی می‌تواند او را گمراه کند. اگر از آنها بپرسی که آسمان و زمین را کی خلق کرده خواهند گفت خدا، پس بگو آنهایی را که می‌خوانید، به‌جز خدا، چکاره هستند؟ اگر خدا ضرر مرا می‌خواهد آیا اینها قادر به رفع ضرر از من

---

۱. سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۳

۲. سوره‌ی زمر، آیه‌های ۳۶- ۳۸

هستند و اگر خدا خیر مرا می‌خواهد اینها می‌توانند از رحمت الهی جلوگیری کنند؟ فقط خدا کافی است؛ تنها به خدا، تکیه‌کنندگان، تکیه نموده و توکل دارند). توحید خالص قرآنی اینست ولیکن علمای ایران جرأت اظهار آن را ندارند.

عجیب‌تر اینست که اهل صلاح و عبادت و مردمان بسیار متقی از ایرانی‌ها، در مقام خواستن حوائج، دعای معروف به دعای (فرج) را می‌خوانند. این دعا را صاحب کتاب «بلد الامین» نقل کرده که یکی در خواب آن را خوانده و حاجتش برآورده شده است! این دعا کفایت حوائج را به محمد و علی منحصر می‌داند، و این خود کفر محض است، و بر ضد آیه‌ی (أَلَيْسَ اللهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ) می‌باشد. این دعا در خواب دیده شده! و حال آنکه دین نباید از خواب گرفته شود، بلکه باید به وحی الهی ثابت گردد. در آن دعا این عبارت وارد است (یا محمد یا علی، یا علی یا محمد أکفیانی فانکما کافیانی و انصرانی فانکما ناصرانی) یعنی (ای محمد ای علی شما مرا کفایت کنید، که شما کافی من هستید، و شما مرا نصرت دهید که شما ناصر من هستید)، در صورتی که خداوند در سوره‌ی آل عمران می‌فرماید (أنْ يَنْصُرْكُمُ اللهُ فَلاَغَالِبَ لَكُمْ وَ إنْ يَخْذُلْكُم فَمَنْ ذَاالذی يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ)[1] یعنی (اگر خدا به شما نصرت دهد، هیچ کس بر شما غلبه نخواهد کرد، و اگر خدا شما را خذلان کند هیچ کس قادر نیست شما را نصرت دهد)، این مؤمنین و عبادت‌کنندگان غفلت دارند، نه اینکه تعمد کفر می‌کنند، بلکه بین توحید و کفر فرق

۱. سوره‌ی آل‌عمران، آیه‌ی ۱۶۰

نمی‌گذارند و نمی‌دانند که هرچه مخالف توحید خالص باشد کفر است. بیشتر از این، طلب حاجت از «حضرت عباس» و «ام البنین» مادر او، و از امامزاده‌هایی که معلوم نیست که بوده‌اند و از قبوری که در «شمران» و «طهران»، و بیابان‌های بی‌آب و علف، و دهکده‌ها و سر کوه‌ها هستند، و اصحاب آنها مجهولند، که تقریباً هیچ شهر و دهکده‌ای در ایران از آن خالی نیستند، می‌نمایند.

این آثار و درخت‌ها و قبور و سنگ‌ها، به شهادت تاریخ، از زمان مجوس بوده، و تا امروز باقی مانده است، اسلام که در ایران آمد ایرانی‌ها آن عادات را تغییر ندادند مگر اینکه اسماء آن را عوض کردند.

این عادات و عقاید، آنچه که در «طرابلس غرب»[1] در زمان هجوم ایطالی دیدم به یاد من می‌آورد، (سنوسی‌ها) معتقد بودند که عالم در اختیار (سید احمد بدوی) است، و روح آن بزرگوار و ارواح (سنوسی‌ها) بر مادیات ایطالی‌ها غلبه خواهند کرد، تا اینکه دیدند آن ارواحی که وجود نداشتند، و فقط محض خیال بودند در برابر آتش توپ‌های ایطالی تاب استقامت نیاوردند.

و به مانند این عقیده، در جنگ بین‌الملل اوّل (برزنچی‌ها) و (قادری‌ها) نزد ما آمدند، نزدیک «بصره» بودیم، بعد از اینکه انگلیسی‌ها «بصره» را تصرف کردند، و عثمانی‌ها و عراقی‌ها بی‌اندازه پریشان بودند، عده‌ای از اکراد سلیمانیه با دف و دایره به میدان جنگ وارد شدند، در حالی که مرشدین آنها جلو بودند، آنها از اتباع (عبدالقادر) و مدعی

۱. کشور لیبی

بودند که مرشدین آنها با دهانشان گلوله‌ی توپ‌ها را می‌بلعند و آتش توپ‌های انگلیس را «بَرْداً و سَلاماً» می‌کنند.

به دلیل اینکه در موقع بازی، آتش را به شعبده در دهان خود می‌گذارند به این عقیده بودند، تا روزی که توپ‌های انگلیس شروع به فعالیت کرد، از اولین گلوله‌ای که از دهانه‌ی توپ خارج شد چنان دست‌پاچه شدند، که اسب‌های آنها از میدان فرار کرده و تا خانه‌های خودشان در «اربیل» و «سلیمانیه» نایستادند.

خیلی عجیب است که این عقاید مجوس چگونه به ایران و سایر بلاد اسلامی آمد! و حال آنکه خود آنها می‌دانند که حضرت رسول دعوت خود را در نتیجه‌ی سعی و عمل، و محراب و منبر، و دفاع از مهاجمین با شمشیر، و اجرای تعالم صحیحه منتشر کرده، اگر تنها روحانیت کافی بود، روحانیت پیغمبر اولی و احق بود، محتاج به این نبود که جبین مبارک او خون‌آلود، و ثنایایش شکسته، و اصحاب و عموی او در «اُحد» کشته شده و متحمل این همه صدمات و مشقات گردند.

بسیار جای تعجب است که ایرانی‌ها به «حضرت عباس» ملتجی شده، و کمک و نصرت از او می‌خواهند، در صورتی که می‌دانند «حضرت عباس» و آقای او «سیدالشهدا» در راه اجرای حق و برای از میان بردن بی‌دینی در راه خدا کشته شدند، و اگر برای رسیدن به مقصد سعی و عمل لازم نبود، آنها باید به هیچ‌وجه متحمل این صدمات که به قتل آنها منجر شد نشوند، و محتاج به درک شهادت نبودند!

فساد عقیده چگونه به فساد عمل منجر می‌شود

این بود شمه‌ای که در ایران و بلاد اسلامی از فساد عقیده مشاهده نمودم، البته فساد عقیده به فساد عمل منجر می‌گردد. مسلمانان قرآن را فراموش کردند عقیده‌ی آنها فاسد شد، و در نتیجه‌ی فساد عقیده، احکام قرآن را معطل ساختند، و به هلاکت رسیدند و خوار و گمراه شدند، و دیگران را نیز گمراه کردند. در ایران مشاهده نمودم که زنا و خمور و فسق و فجور و هرزگی و الواطی به حد منتهی رسیده.

طرز معاملات بازار آن، همان روش معاملاتی است که در بازارهای خارجه معمول می‌باشد، ربا و کلاهبرداری و تدلیس و قمار و غیرذلک از اعمال عادی آنها شده، و معاملات اسلامی که خیر و سعادت بشر در آن است به کلی ناپدید بود.

اداره و اقتصادیات و وضع مالی و سازمان وزارتخانه‌ها، تمام بر اصول قوانین فرنگ، که به‌جز خرابی از آن نفعی متصور نیست، جریان داشت، و از قوانین اداری و اقتصادی اسلام نمونه‌ای موجود نبود. آری تمام احکام اسلامی تقریباً در بلاد ایران معطل بود، جمعه و جماعتی در نماز ندیدم، مگر اینکه در هر شهری امام جمعه وجود داشت، ولی نماز جمعه و مأمومی نبود، خیرات، مبرات، صدقات، زکاة، امر به معروف و نهی از منکر، دعوت به سوی حق، مهربانی، شفقت، دوستی، مودت، رأفت، اقامه‌ی حدود الهی، تعزیر بر منکرات، عقوبات بر جرائم، احسان و ایثار، و رعایت حقوق، و احترام حدود الهی و اقامه‌ی شعائر حقیقی دین وجود نداشت، مگر بعض رسومی که عوام از خود اختراع و نام شعائر دینی بر آن نهاده‌اند، در حالی که دین به کلی از آن بیزار است.

مانند اجتماع مردم در بعضی امام‌زاده‌ها در تابستان که من نفهمیدم چه مستندی دارد، و سند تاریخی این اعمال چیست؟

و مانند زنجیر زدن، و سنج زدن، و گِل مالیدن، و قمه‌زدن، و شبیه شدن به أئمه، و غیره که به‌جز نارسایی فکر، و عدم ایمان، هیچ چیز دیگری را نمی‌رساند، و اثری از آن در شرع اسلام نیست.

این وضع چقدر شباهت دارد به وضع «صوفیین مغاربه» در مصر و طرابلس و تونس و مراکش و کردستان، و بوق زدن (بکتاشی‌ها) در آلبانی و ارناؤت و بلاد عثمانی، و امثال این خرافاتی که مابین مسلمانان معمول است.

این اوضاع کمتر از عبادات نصاری در کنائس، و پیانو زدن آنها به اسم خدا، و مزامیر داود، و توجه به تصاویر قدیسین و قسیسین که عین بت‌پرستی است، و طرز عبادات یهود در بیعه‌ها نیست، اینها به اسلام و مسلمانی ربطی ندارد، و مخالف احکام اسلامیه و فقه اسلامی می‌باشد.

خلاصه، آنچه را که دین اسلام امر کرده، و قرآن کریم به آن دعوت نموده، از عدل و صلاح و احسان و حسن نظام و اداره و اقتصادیات عالیه و اخلاق فاضله و حسن نظام، هیچ یک را در ایران ندیدم، و هرچه مشاهده کردم یا عادات خرافی، یا عبادات مجوسی، یا اوضاع یهودی و نصرانی، یا فحشا و بدعت‌های جاهلیت، یا خواهش‌ها و خرافات مبتذله‌ای بود که به مسلمانی ملحق ساختند، و حال آنکه به دین اسلام ارتباطی نداشت.

طایفه‌ای را دیدم که بر منبر به اسم وعظ به این خرافات دعوت کرده، و به نام مسلمانی سخن می‌گوید، در حالی که از احادیث اسلامی

بی‌بهره‌اند و جز بعض احادیث غُلات «خطابیه» و «کرامیه» و «مغیریه» چیزی نمی‌دانند، و از قرآن چیزی نمی‌فهمند، مگر بعض آیاتی که بر عقاید آن غلات به غلط حمل و تأویل شده است، و از صریح مدلول، آن آیات را خارج و متابعت از آن غلات نمودند، و ضرر این طایفه بر دین بیشتر از غلات و ملحدین است؛ اگر این طایفه صالح بودند، نفع آنها برای اسلام بیشتر از هرکس می‌شد، ولی چه باید کرد که اینها صالح نیستند، و کسی هم نیست که اینها را اصلاح بنماید.

عده‌ای از علمای دین را دیدم که از مقالات أشاعره و اوهام معتزله‌ی احمق متابعت می‌نمایند، و آنچه را که در قرآن و سنت است نمی‌دانند.

اکنون که دانستی مردم ایران از مسلمانی بی‌بهره‌اند، پس تعجب نکن اگر دیدی فقر و مرض و خصوصاً امراض تناسلی، نفوس آنها را از بین برده و مضمحل می‌سازد، و تعجب مکن اگر مشاهده نمودی که اطبای مست جاهل قادر به جلوگیری از این امراض نیستند، و همتی ندارند جز اینکه مال مریض را بربایند، و پس از اینکه فقر او را تهیه کردند سوی قبرش رهسپار کنند.

دوری از تعالیم اسلام، مجال واسعی در ایران گذاشت برای مبلغین مسیح که می‌خواستند مردم را از اسلامیت منصرف نمایند، و برای آنهایی که آرزو داشتند توده را به بی‌دینی و پیروی از عقاید و آراء مادیون و امثال آن تحریض و ترغیب کنند، و برای طایفه‌ای که به اسم «بهائی» می‌خواستند خدایی چند نفر از اهالی شیراز را به مردم بقبولانند، و برای دسته‌ای که درصدد بودند عقیده‌ی خود را درباره‌ی مباح شدن هر چیز، به اسم آزادی، به مردم تحمیل کرده و آنها را گمراه ساخته و

تعالیم اسلامی و حدود و قیود آن را انکار نمایند، و برای جمعیت‌هایی که به نام‌های مختلف هرچه خواستند کردند و هر سفاهت و جهالتی را مرتکب شدند، و با نوشتن کتاب‌هایی به نام «شیعیگری» و غیره، در ضعیف کردن اسلام کوشیدند، و برای جماعتی که به نام «شیخیه» و «صوفیه» و «رکنیه» مایل بودند عقاید خود را درباره‌ی محمد و علی، که عین عقیده‌ی نصاری درباره‌ی مسیح و روح‌القدس است، نشر دهند، (با این تفاوت که خدایان نصاری سه، و خدایان این طوایف چهارده عدد هستند، بر این چهارده، «أرکان» را شیخیه، و «مرشدها» را صوفیه اضافه نمودند، بدین وسیله خدایان شیخیه و بعض صوفیه خارج از احصا می‌باشند.)

شیوع این عقیده در ایران، به واسطه‌ی موافقت آن با عقیده‌ی مجوس درباره‌ی (امشاسبندان) و (هیربدان) می‌باشد، چون که مجوس اینها را خدایان دانسته و ایران به این عقیده‌ی قبل از اسلام متمایل بود، اسلام که آمد، همین عقیده به عین باقی‌ماند، مگر اینکه اسم «موبدان» و «امشاسبندان» به اسم محمد و علی و ائمه‌ی اثنی‌عشر و ارکان و اقطاب تبدیل شد.

امّا عقیده‌ی «وحدت وجود» که رکن اصلی دین مجوس است به حال خود باقی‌ماند، و چیزی که آن را تأیید کرد، انتشار فلسفه‌ی «اشراقیین یونان» در ایران، به اسم اسلام بود.

و غرض تمام این طوائف از نشر این آراء این است که «وحدت اسلامی» را از بین برده، و راهی برای مسلط کردن دیگران بر بلاد اسلامی باز نمایند، و یگانه سبب برای رواج این طوائف و حدوث این

بدعت‌ها، دوری مردم از تعالیم حقیقی اسلام، و نبودن کسانی است که به حقیقت اسلام دعوت و تبلیغ نمایند، و جهالت مسلمین، مخصوصاً بعض کسانی که اسم عالِم به خود گذاشته‌اند، این اختلافات و مصائب را تقویت می‌کند.

این اندک چیزی است که در بدو ورود خود در ایران دیدم، و قاعدتاً باید مأیوس شوم از اینکه بتوانم دعوت به دین اسلام در ایران بنمایم، و لکن اموری چند موجب شدند که مأیوس نکردم.

اوّل اینکه یأس از رحمت خدا بزرگترین گناهان کبیره محسوب است؛

دوم فرط علاقه‌مندی‌ام به عالم بشریت، و علم به اینکه عالم جز به اجرای تعالیم اسلامی که حضرت رسول آورده اداره نخواهد شد؛

سوم اینکه ایرانی‌ها حقیقتاً محب اسلام بوده و علاقه‌مندی مفرطی به دین اسلام دارند، فقط چیزی که هست به حقایق اسلام جاهلند، و اگر آشنای آن حقایق شدند، از بذل جان و مال دریغ نخواهند کرد، گرچه آشنا ساختن مردم به حقایق، زحمت فوق‌العاده [دارد]، و کار مشکلی است، زیرا واقف ساختن جاهل بر جهل خود بسیار امر دشواری است، مخصوصاً اگر آن جهل توأم با تعصب عامیانه به نام مذهب باشد.

چهارم، با اینکه اکثر ایرانیان، جاهل به حقایق اسلامند، در تمام طبقات، اشخاص مطلعی ولو اینکه عده‌ی آنها کم است وجود دارند، که از هر جهت ممتاز بوده و شاید در سایر بلاد اسلام کم‌نظیر باشند، مخصوصاً میان طبقه‌ی مجتهدین و وعاظ، اشخاص با دانش و فضل وجود دارند که به این معایبی که ذکر کرده‌ام کاملاً پی‌برده‌اند، ولیکن از ترس عوام جرأت بر تصریح و

مقاومت ندارند، امّا قطعاً، باطناً و ظاهراً اگر دعوتی را برای حقایق اسلام مشاهده کنند آن دعوت را تأیید می‌نمایند.

به‌هرحال هیچ مانعی نباید جلوی کسی را که ایمان داشته باشد، مخصوصاً در وقتی که می‌خواهد به اسلام دعوت کند، بگیرد، حکم و تدبیر برای خدای عالِم قدیر می‌باشد، و مصادر امور فقط به قضا و قَدَر لطیف خبیر است.

شروع به دعوت دینی در طهران

توکل به خدا نمودم، و با جدیت هرچه تمام‌تر به نشر حقایق اسلامی و دعوت به آن پرداختم. بزرگترین معارض این دعوت در آن موقع «وزیرجنگ» وقت بود، جهات و اسباب معارضه‌ی ایشان بسیار بود، و در اینجا موقع ذکر آنها نیست. یکی از صاحب‌منصب‌های مختص ایشان، اوضاع ایشان را برای من نوشت، و دانستم ایشان برای ایران بی‌فایده است، به واسطه‌ی اجحافاتی که نظامیان در آذربایجان در آن وقت کرده بودند، بعض وکلای آذربایجان به اتفاق بعض وکلای طهران، در مجلس بر این عمل اعتراض کردند، به جای اینکه ایشان در مجلس جواب این اعتراض را بدهد، در خیابان‌های طهران برای تهدید وکلا قشون را سان می‌دید، در اینجا دانستم که قانون در ایران رعایت نمی‌شود، و نیز دانستم که قشون ایران مهم نیست، در این بین وزیر جنگ ابلاغیه منتشر کرد که «چون دهات خالصه اختصاص قشون پیدا کرده، مأمورین آن اگر تسامح و تساهل کنند دچار سخط و غضب من خواهند شد.» و از این نشریه دانستم که خود وزیر جنگ برخلاف

معمول می‌نویسد، و در اطرافش هم کسی نیست که او را به طرز نوشتجات رسمی آشنا کند، از مجموع این حوادث و اوضاع دانستم که معارضه‌ی وزیر جنگ با دعوت اسلامی بی‌اهمیت است، و نشر حقایق دین [را] ادامه دهم، اگر ایشان معارضه نکردند کاری با ایشان ندارم، و اگر معارضه کرد از دعوت خود صرفنظر نمی‌کنم، برای این منظور جمعیتی از اهالی طهران تشکیل دادم، و حقیقتاً افراد این جمعیت فداکاری زیادی کرده، و تأثیر بسیاری در طهران و ولایات داشت، و دعوت اسلامی را عمومیت داد، و نیز جمعیت دیگری به اسم «نمایندگان عالی بین‌النهرین»، که افراد آن جمعیت از اهالی عراق، که در طهران بودند، تشکیل شد. کار آنها راجع به اوضاع عراق بود، و نسبت به جمعیت اولی هم کمک شایانی دادند، در خلال این ایام، وزیر جنگ کوشش زیادی کرد که منصب ریاست وزرائی را اشغال کند، احمد شاه از او خیلی ترس و ملاحظه داشت. مذاکرات زیادی در این خصوص مابین من و ایشان جریان داشت، بالاخره منتهی شد به اینکه او رئیس‌الوزراء شده، و احمد شاه به فرنگ رفت.

البته فراموش نمی‌کنید که در اوّل نخست‌وزیری سردار سپه، آن وقت شما را گرفت و حبس کرده و من درصدد استخلاص شما بودم، تا اینکه به تبعید شما [به] خارج از ایران اکتفا کرده و همدستان شما را حبس کرد، و بعد از مدت یک سال از آنها هم صرف‌نظر نموده، مجلس و مردم غالباً بر ضد «سردار سپه» بودند، و ایشان به مخالفت مخالفین هیچ وقعی نمی‌گذاشت، اشتغال سردار سپه به مخالفت مردم، فرصتی بود که دعوت اسلامی را بهتر تقویت کنم، و از موقعیت استفاده نماییم تا اینکه

سردار سپه به فکر تبدیل رژیم ایران افتاد.

فکر جمهوریت در ایران

در این خصوص با ایشان بسیار صحبت کرده، و شب و روز به منظور واقف شدن به افکار ایشان با او ارتباط داشتم. در نتیجه‌ی مذاکرات زیاد، برای من ثابت شد که ایشان می‌خواهد برخلاف اصول اسلامی اعمالی را اجرا کند، و به نام «جمهوریت»، اسلام را در ایران ریشه‌کن سازد، و تأسیس سلطنتی کند که ایران را به قهقرای خرافات «زردتشتیت» و شاه‌پرستی، و ارتجاع شش هزار سال قبل، که مردم آتش را خدا تصور کرده، و برای نبات و آب و تمام انواع، خدایی قائل بودند، و برای هفت سین اثری در کائنات تصور می‌کردند، سوق دهد.

نصیحت زیاد به ایشان کردم، و مدلل نمودم که تضعیف عقیده، و وهن دیانت، با اضمحلال ایران توأم است، ولی هیچ ممکن نبود که ایشان مطالب مرا فهمیده و قبول کند، و هرچه بیشتر به او نصیحت می‌کردم، سوءظن ایشان بیشتر می‌شد، تا اینکه مجبور شدم به مساعدت تقریباً تمام مردم طهران، که فعلاً جای آنها خالی است، مجلس را در وقتی که وکلا می‌خواستند رأی به جمهوری بدهند، و مخالفی به‌جز «مرحوم مدرس» که ایشان را به قتل تهدید می‌کردند نبود، محاصره کنم و مرحوم مدرس را از دست افراد رجاله و وکلایی که مأمور اجرای نقشه‌ی بیگانه و قتل او بودند نجات دهیم. در مجلس چه زدوخوردهایی شده، و با آقای (تدیّن) چه مذاکرات و مقاومت‌هایی داشتم، و با سردار سپه که رئیس‌الوزرای آن وقت بود، با سربازها که مأمور زدن مردم در

مجلس بودند چه معامله کردم، و غیرذلک، از تمام اینها برای رعایت اختصار صرفنظر می‌کنم.

هرچه شد، سردار سپه به استعفا مجبور گردید، و شبانه به «بومهن» رفت، و اشخاصی که در آن هنگام در حبس ایشان بودند مستخلص شدند، و برخلاف عادت، یا به حکم اعجاز، در آن وقت آقای «مؤتمن‌الملک» که رئیس مجلس بودند ابراز شجاعت و شهامت کردند، و قرار بر این شد که رئیس‌الوزرای جدیدی را به جای سردار سپه انتخاب کنند. مردم که در جلوی آنها علمای طهران بودند متفرق شدند، و من به انتظار اینکه صبح، نخست‌وزیر دیگری تعیین شود به منزل رفتم.

جنایت بزرگ سلیمان میرزا و افراد حزب سوسیالیست

«سلیمان میرزا» که رئیس حزب سوسیالیست آن وقت، و مؤسس «حزب توده‌ی» امروز بود، در قبال فعالیت ما چه عملی انجام داد؟ این مرد که مدعی آزادی بود، با افراد حزب سوسیالیست که غالب آنها فعلاً در حزب توده هستند، و سنگ آزادی به سینه می‌زنند، شبانه جمع شده، و انواع تهدید را نسبت به وکلا جاری نموده، و عموم اینها را مرعوب کرده، و از سطوت و خشم و غضب و قشون سردار سپه ترسانیدند، تا اینکه وکلا تمایل خودشان به اینکه همان سردار سپه مستعفی، باشد [و] دوباره رئیس‌الوزراء شود [را اعلام کردند.]

آقایان آزادی‌خواه، دیکتاتور مرتجع را با شکوه و جلال از «بومهن» آورده، و خود وزرای او شدند، و آنچه بر ملت و دین اسلام در مدت بیست سال جاری شد به برکت اقدام این آقایان آزادی‌خواه [است]، که اکنون به نام

توده تظاهر کرده، و شعارشان «دست عمال رضاخان کوتاه است» می‌باشد.

خوبست جامعه‌ی ایرانی این آزادی‌خواهان دیکتاتورتراش، و کمونیست‌های سلطنت‌طلب را بشناسد.

این دفعه اختلاف مابین من و ایشان بیشتر شد، زیرا تکیه‌گاه دیگری از آزادی‌خواهان سوسیالیست پیدا کرد، و حس انتقام او درباره‌ی من، و عموم ایرانی آشکارتر گشت، راست است که سردار سپه این دفعه به واسطه‌ی سلیمان میرزا و سوسیالیست‌ها بر قوّت خود افزود، ولی آیا از عزم من کاسته شده؟ حاشا، اراده و عزم من در مخالفت نسبت به او افزوده شد، و مقاومت با او را بر خود واجب دیدم.

حوادث داخلی و خارجی در ایران

هنگامی که نزاع من با سردار سپه به منتهی درجه رسید، حوادثی در ریف مراکش، و بلاد افغان، و در ترکیه، و عراق، و سایر بلاد اسلامی رخ داد.

بر طبق میزان شرعی، و وجوب تعاون مابین مسلمین، دو جمعیتی که در ایران و طهران تشکیل شده بود، تصمیم گرفتند که در آن حوادث دخالت نمایند، و نمایشاتی بر لَه مسلمین آن اقطار جاری نمودند، وجوه معتدٌ به برای کمک به آسیب‌زدگان آن حوادث در طهران جمع شد.

در آن هنگام چنان مقاومت کرد، و انواع تهدید جاری نمود که مخالفت مابین من و ایشان به حد منتهی رسید، و حس انتقامی از تمام مسلمین و مسلمانی در قلب ایشان مشاهده کردم، که ممکن نبود یک مسلمان، بلکه بشر تا این اندازه مظلوم‌کُش باشد، به جای اینکه کمک‌ها را به مسلمین برسانیم وقتمان مصروف برخورد با سردار سپه شد.

دعوت ولیعهد مملکت سعودی به ایران

در این هنگام تصمیم بر تعمیر «بقیع» و مراقد ائمه‌ی اطهار در مدینه، و تأسیس مدرسه‌ی دینی در آنجا گرفتم، و برای این منظور کمک از غالب بلاد اسلامی خواستم، تعهدات بسیار زیادی که برای این منظور کافی بود از ایران و هند و عراق و سایر بلاد اسلامی رسید، با پادشاه «ابن سعود» در این خصوص مکاتبه نمودم، و سردار سپه را به نوشتن نامه‌ای برای پادشاه مملکت سعودی تشویق کردم، و به توسط اخوی خود «حاج شیخ علی خالصی»، نامه را به حجاز فرستادم، و «فیصل» ولیعهد آن مملکت را به ایران دعوت نمودم.

در تمام این جریان سردار سپه مخالف بود، در اجرای بعضی قسمت‌های آن، ایشان را مجبور می‌کردم، ولکن او در باطن سعی می‌کرد که نتیجه‌ای از اقدامات خود نگیریم، چنانچه در موقع ورود فیصل، ولیعهد مملکت سعودی، من در حبس «خواف» بودم، و ایشان را ندیدم و نتیجه‌ی منظوره حاصل نشد، و تاکنون هم بقیع تعمیر نگردیده است، و تمام این صدماتی که بر دیانت اسلام وارد شده نتیجه‌ی بغض و حقدی است که سردار سپه بر دیانت اسلام داشت.

دعوت عموم نمایندگان بلاد اسلامی به طهران و جنایات دیگر سلیمان‌میرزا

چون برای تشکیل دعوت عام اسلامی تماس با عموم ممالک اسلامی لازم بود، شروع به دعوت نمایندگان ممالک اسلامی نمودم و برای این منظور اعانه‌ای ترتیب دادیم، و «عمارت مسعودیه» را که فعلاً

محل «وزارت فرهنگ» است، محل اجتماع نمایندگان ملل اسلامی قرار دادیم. سردار سپه چون نمی‌خواست علناً بر ضد دیانت اسلام و نمایندگان ملل اسلامی تظاهر کند، سلیمان‌میرزا را که وزیر فرهنگ آن وقت بود، مأمور کرد که با ما مقاومت نماید. ایشان و بعضی افراد حزب سوسیالیست جداً برضد این مقصود مشغول فعالیت شدند، و «عمارت مسعودیه» را برای اینکه از دست ما خارج کرده و نگذارند محل مناسبی برای اجتماع نمایندگان پیدا کنیم، به نام «دارالعلوم» یا «اونیورسیته»، عمارت مزبور، از وجوه اعانه به توسط سلیمان‌میرزا و رفقایش خریداری شد، و بعد آنجا محل وزارت فرهنگ شد، که تاکنون هم وزارت فرهنگ در آنجا است.

خلاصه با سردار سپه و عمال ایشان، یعنی سلیمان میرزا و رفقایش برای اجرای این منظور در زدوخورد بودم، تا دستگیر و به «خواف» تبعید شدم.

مذاکره با سفرای دول در طهران

چون مملکت ایران کاملاً تحت نفوذ سردار سپه بود، و ایشان در بیان حقایق اسلامی مانع قوی بود، در نظر گرفتم که با سفرای ممالک خارجه مذاکره کرده تا بلکه بدین وسیله در ممالک دیگر مجالی برای دعوت اسلامی پیدا کنم.

ابتدا با سفیر ترکیه مذاکره کردم، ولی او را مردی لشگری یافتم که غیراز قتل و غارت و توپ و تفنگ چیزی نمی‌دانست، و از اصلاح به‌جز آنچه که در ممالک اروپا جاری بود اطلاعی نداشت.او تمدن

فرنگ را برای اداره‌ی مملکت خود کافی می‌دانست، و به آن خوشحال بود، و به دین اسلام چندین علاقه‌ای نداشت.

در صورتی که عدم توجه پیشوایان ترکیه به اسلام، و غرق شدن آنها در تمدن مادی فرنگ، نتیجه‌ای جز ضرر برای آنها نخواهد داشت، و دیر یا زود به مفاسد این عمل متوجه خواهند شد. از این جهت چون گمان کردم تمام زمامداران ترکیه دارای فکر او هستند از او مأیوس شدم، ولی نگذاشتم که از یأس من آگاه شود. لذا برای من کسی بود که نه نفعی و نه ضرری داشت.

با سفیر افغان نیز صحبت کردم، او را مردی یافتم که به دین اسلام علاقه‌مند بود، و به اجرای آن رغبت داشت، ولی از حقایق آن چیزی نمی‌دانست.

از این جهت بیم بر مملکت افغانستان نیز داشتم، زیرا رغبت زمامداران آن مملکت، تنها به دین اسلام بدون آشنایی به حقایق آن، ضامن سعادت آن کشور نبوده، و ممکن است در آتیه او را به خطر اندازد.

به هر حال از این دو مملکت اسلامی مأیوس شدم [و] در نظر گرفتم که شاید در ممالک غیراسلامی مجالی برای دعوت اسلامی پیدا کنم.

با سفیر فرانسه به مذاکره مشغول شدم، و او را شخصی یافتم که [به] حسن اخلاق و تربیت، اهتمام داشت. او می‌خواست موجبات حسن تفاهم را مابین ایران و فرانسه ایجاد کند، مخصوصاً که آشنا به وضعیت بلاد اسلامی مانند مراکش و سوریه بود، ولی نتوانست که

دعوت مرا اجابت نماید، زیرا خوف بر مأموریت خود داشت، و اظهار کرد اگر من به افکار اصلاحی شما تسلیم شوم، ممکن است بعضی مقامات، این امر را خارج از حدود وظیفه‌ی یک سفیر بدانند، و چون ارتکاب امری که خارج از حدود و وظیفه‌ی من باشد مستلزم برکنار کردن من خواهد بود، لذا از قبول پیشنهاد شما معذورم.

فکر این سفیر را موافق فکر سفیر فرانسه در بغداد یافتم، چه او هم با آنکه مایل بود تماسی از جهت اسلام با فرانسه پیدا شود، ولی به علت همان خوف بر مأموریت خود، از زیر بارشانه خالی کرد.

با سفیر روسیه به مذاکره پرداختم، او را شخصی یافتم که حاضر برای شنیدن هر حرف و سخن، و مهیای هر سؤال و جواب و مناظره‌ای بود، لذا گمان کردم که وسیله برای دعوت اسلامی ممکن است در روسیه پیدا بشود، ولی برای امکان دعوت اسلامی در روسیه چهار مانع بود، که به خیال من برداشتن آن موانع آسان به نظر می‌رسید.

موانعی که در راه اجرای این منظور موجود بود، عبارت بود از موانع سه‌گانه، از قرار ذیل:

۱ـ اینکه سران بلشویک عقیده داشتند که دین با علم سازگار نبوده، و اصول علمی، منافی خداپرستی است. این عقیده‌ی آنها ناشی از آشنایی با نصرانیت و خرافات و مبتذلات کشیشان بود، تسلیم نمی‌شدند، پیدا است دینی که خالق کَون را از مرتبه‌ی الوهیت تنزل داده، و او را در رحم زنی به‌صورت بچه‌ای ملتحم نماید، و بعد هم او را به دار بیاویزند، با علم منافی است، دینی که خدا طبق آیات آن بر ابر سوار شود و با یعقوب کشتی گیرد بازیچه‌ی علم است.

دینی که اجرای عادات و رسوم آن، انسان را یک دفعه به مرتبه‌ی خدای ترقی دهد، قابل استهزا است، زیرا مطابق عادات کلیسا، و عقاید خرافی کشیش (که هر کس «نان قَرْبَنَه» (تقدیس) را که گوشت مسیح است بخورد، و از «خمر تقدیس» که خون مسیح است بیاشامد، خود مسیح و در نتیجه خدا خواهد شد).

دینی که به تثلیث قائل شده، و روح‌القدس و عیسی را یکی دانسته، و آن یکی [را]در عین یکی بودن سه تا فرض کند، و بگوید که مابین سه تا و یکی منافاتی نیست، مولد بی‌دینی است.

چرا مولّد بی‌دینی قابل استهزا نباشد، در حالی که خدا، یعنی «خالق کَون» که بر طبق علوم و مکتشفات کنونی عظمت آن روز به روز آشکارتر می‌شود، در رحم زنی جا گرفته و سپس بر سردار رفته است!؟

دینی که خداوند را به این وصف معرفی کند، و بخواهد بر طبق خرافات و موهومات مولود مغز کشیشان، جامعه را هدایت نماید، البته منافی علم و مخالف ترقی افکار است.

ولی اگر آنها به تعالیم اسلام و وصفی که قرآن از خداوند کرده بود، آشنا می‌شدند، و می‌فهمیدند که هرچه بشر ترقی کند، و هر اندازه علوم و مکتشفات و مخترعات زیاد شود، به هر نسبت که مظاهر کَون و عظمت فضای «غیرمعلوم النهایه» آشکار گردد، با قدرت لایتناهی، و عظمت خالقی که اسلام آن را وصف نموده، سازگار است، دیگر درخصوص دین و موافقت آن با علم مخالفتی نکرده، و تسلیم خواهند شد، و فرقی که مابین دینداران و بلشویک در این خصوص بود مرتفع شده و اگر وجدان و انصاف آنها اجازه دهد شاید راه دعوت این

موضوع در روسیه باز شود.

۲- چون قوانین بلشویکی با قوانین اسلام موافقت ندارد، ممکن بود از این حیث اشکالی در میان باشد. ولی اگر سران بلشویک به قوانین اسلام توجه کرده، و این معنی را درک کنند که هیچ قانونی در تمام شئون زندگی بشر از انعقاد نطفه تا روز مرگ مانند قانون اسلام وضع نشده، و هیچ قاعده‌ای نتوانسته است تمام اشکالات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی، چه از لحاظ فرد فرد جامعه، و چه از نقطه‌نظر جوامع بشری حل کند، ممکن است به تعالیم اسلام تسلیم شده، و مجالی برای دعوت اسلامی در مملکت آنها پیدا شود.

مخصوصاً که قوانین بلشویک در موقع اجرا مصادف با اشکالاتی گردیده، که خود مجریان آن به زحمت افتاده‌اند، و تنها راه‌حل این مشکلات در احکام اسلام است. زیرا که اسلام قبلاً هرگونه تحویل و تطورات اجتماعی را که در عالم حادث شده، و خواهد شد پیش‌بینی کرده، و این کیفیت فقط مختص آن است، و هیچ یک از قوانین از این لحاظ مانند او نیستند.

۳- چون مرام سران بلشویک «اباحه‌ی مطلق» و «اشتراکی افراطی» و لغو مالکیت است، از این نقطه‌نظر، با دین اسلام منافات دارد. ولی با نشر تعالیم اسلام شاید بتوان نظر آنها را جلب و اختلافات را رفع نمود.

چون احکام اسلام توانسته است در عین شرکت دادن فقرا در مال اغنیا، و از بین بردن فقر و مسکنت، اصل مالکیت را هم حفظ کند، و با قوانین مخصوصی از تمرکز ثروت، جلوگیری، و توزیع آن را آسان نماید، مخصوصاً که سران بلشویک به علت تأمین حقوق ضعفا مجبور

به لغو مالکیت، که مفاسد آن از لحاظ جلوگیری از رغبت مردم به کار و متوقف ماندن افکار و ابداعات از هر جهت ظاهر است، شده، و برای جلوگیری از تمرکز ثروت هم قاعده‌ی صحیحی وضع نکرده‌اند، زیرا ثروت اگر در نزد اشخاص متمرکز نشود، تمرکز آن در نزد دولت خواهد بود، و این خود عین تمرکز ثروت است.

خلاصه گمان می‌کردم که بتوانم با تشریح حقایق اسلام در اشتراک فقرا به مال اغنیا، بدون لغو مالکیت، و در جلوگیری از تمرکز ثروت نه تنها اشتباهات آرای «کارل مارکس» و ابطال نظریه‌ی او را ثابت کنم، بلکه سران بلشویک را هم متوجه قانون اسلام ساخته، و از این طریق هم راهی برای نشر دعوت اصلاحی اسلامی در کشور روسیه پیدا کنم، و این مانع هم مثل دو مانع دیگر برطرف شده، و اختلافی مابین مسلمان‌ها و بلشویک‌ها باقی نماند.

آشنا کردن بلشویک‌ها به تعالیم اسلامی کار بسیار دشوار و صعبی بود، زیرا آنها به صِرف این نظر که در هیچ دینی ممکن نیست نظر اصلاحی پیدا شود، حاضر به شنیدن مطالب دینی نبودند، ولی من امیدوار بودم که رفته رفته به علت حشر بلشویک با مسلمانان، و در دست داشتن چندین ناحیه‌ی اسلامی، این مقصود، یعنی حاضر شدن سران بلشویک برای شنیدن تعالیم اسلامی و دعوت عمومی آن تأمین شود، از این جهت بر دوستی با سفیر روسیه اصرار داشتم، و با او آمد و رفت زیاد و گفتگوهای بسیاری داشتم.

با اینکه در عراق نتوانستم مقاصد خود و علمای دیگری را به انگلستان بفهمانم، در طهران به خیال افتادم که با سفیر انگلستان باب

مذاکره را مفتوح کرده مقاصد خود را به وسیله‌ی او انجام دهم، لذا به توسط یکی از محترمین با او ملاقات کرده، و هرچه خواستم مقصد خود را که صرف دعوت اسلامی، و از هر غرض و شائبه و جنگ و غیره دور بود به او بفهمانم ممکن نشد.

امّا برای ملاقات سایر سفرای دول مقیم طهران فرصتی پیدا نشد.

اعمال متفرقه‌ی دیگر

در زمان ریاست‌وزرائی سردار سپه کارهای دیگری نیز انجام دادم، از قبیل تدریس علوم مختلفه، و نماز جماعت در «مسجد سلطانی» و القاء خطابه‌ها بر منبر در حضور ده‌ها هزار زن و مرد، و تألیف کتب، و طبع آنها، و نشر مقالات، مخصوصاً خطابه‌ها که در مدت بیش از یک سال هر روز در روزنامه‌های طهران منتشر می‌شد، و غرض از تمام این اقدامات این بود که تمام ایرانی‌ها را به تعالیم اسلام آشنا کرده، خرافات را محو کنم، تا بتوانم دعوت عمومی را شروع نمایم و پس از آنکه به محبس افتادم باز به تألیف کتب پرداختم، و مهمترین کاری که در محبس انجام دادم حفظ قرآن، که بزرگترین نعمت الهی بود، می‌باشد؛ که تمام دنیا را به آن نمی‌دهم، مگر آنکه مردم به آن آشنا شده و به آن عمل کنند. شکرانه‌ی این نعمت را نمی‌توانم به جا بیاورم، و زحمت محبس در اثر وجود این نعمت به کلی از خاطر من محو شده است، خدا هم مسلمانان را [بدان] موفق دارد. امّا بعد از خلع احمد شاه، تا آمدن سردارسپه به نام پادشاه ایران، آن وقت من در محبس «خواف» بودم. ولی بعد از مدت کمی از پادشاهی او از محبس مستخلص و به

طهران مراجعت کردم، به هیچ‌وجه‌من‌الوجوه مجالی برای دعوت اسلامی نبود، زیرا پهلوی شدیداً با این نظر معارضه می‌کرد.

فقط توانستم به لطایف‌الحیل ایشان را مجبور کنم که یک جمعیت سری تحت ریاست ایشان و نیابت خودم (چون او نمی‌توانست کاری را بکند) برای حفظ ایران تشکیل شود، و غرض من از آن، دعوت عمومی اسلامی بود که ایران از آن نصیب وافری ببرد. امّا سوءظن ایشان از یک طرف، و دشمنی او با اسلام از طرف دیگر، موجب کوتاهی عمر این جمعیت، و از میان رفتن آن گردید. در این مدت هم زراعت را برای تأمین معیشت اتخاذ کرده، و مشغول زراعت شده، و به تدریس علوم دینیه اکتفا کردم، و از هر عمل به هر نحو که باشد مأیوس شدم. تا اینجا قسمت فهرستی اعمال من در ایران تا ایام تبعید و حبس من به پایان می‌رسد.

صدمات و زحماتی که صاحب مراسله در ایران تحمل نمود

(قسمت دوم)

امّا قسمت دوم، راجع به گرفتاری‌ها و زحمات پی‌درپی [است] که در مقابل دعوت اسلامی در ایران تحمل نمودم. نمی‌خواهم تمام لطمات و مصائبی را که دچار آنها شده‌ام در این مراسله ذکر کنم، زیرا که حضرت مولی‌الموالی امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام فرموده (و رَضِیَ بالذُّل مَن کَشَفَ عَنْ ضُرِّهِ)؛[1] یعنی به خواری و مذلت تن در داد کسی

۱. نهج‌البلاغه، قصارالحکم، شماره‌ی ۲

که ضررهایی را که بر او وارد شده، آشکار نمود. هرگز خواری و مذلت را برای خودم قبول نمی‌کنم، و به آن تن در نمی‌دهم، ولکن از طرف دیگر نمی‌خواهم کلیاً از ذکر مصائب وارده خودداری نمایم، برای اینکه می‌خواهم به اهل عالم بفهمانم که یک نفر مسلمان در مقابل صدمات و مصائب و گرفتاری‌ها چطور باید ثبات کند، و در موقع کشمکش‌های زمانه به چه نحو باید قدم او نلرزد و مستقیماً با کمال قوت قلب و شجاعت و شهامت در میدان جدال به سمت مقصد برود، و به هیچ‌وجه من‌الوجوه به حوادث و مصائب زمانه اهمیت ندهد.

یکی از تعالیم اسلام که در هیچ دین و آئین نظیر ندارد، همین اصل است. ثبات و استقامت، جدیت و بردباری، صبر و تحمل، اهمیت ندادن به گرفتاری‌ها در مواقع اقدام، باید شیوه‌ی هر مسلمان باشد، تا اینکه به مقصد برسد. هر قدر که بلاها زیادتر شد، و گرفتاری‌ها سخت‌تر، اقدام و ثبات و صبر و بردباری باید شدیدتر بشود، در حالی که فعلاً در عین گرفتاری شدید هستم، و هنوز مستخلص نشده‌ام، نه برای اینکه اضرار و گرفتاری‌ها را آشکار بنمایم، بلکه برای اینکه به دیگران طریق صبر و بردباری و صعوبات را نشان بدهم اینک به طریق اجمال به انواع بلیّات و گرفتاری‌ها اشارت می‌نمایم.

انواع گرفتاری‌ها که صاحب مراسله گرفتار آن شده است

الف) جهل تمام مسلمین به حقایق دین اسلامی، و انتشار خرافات به اسم دین در ایران.

این جهل شامل تمام طبقات، حتی افراد جمعیت‌هایی که برای

دعوت اسلامی تشکیل داده‌ام، بود، به‌طوری که نمی‌توانستم حقایق دین و مقاصدی را که داشتم به آنها بگویم، و ایمن نبودم از اینکه آنها به مجرد شنیدن آن حقایق اسلامی از [اطراف] من متفرق نشوند، و برعلیه من اقدام نکنند.

زیرا آنها مسلمانی را کاملاً به‌عکس حقیقت عام فهمیده‌اند، و ناچار بودم با کمال احتیاط، حتی با رفقای خودم، رفتار کنم و این خود باعث قوی برکندی کار و عدم پیشرفت مقصود بوده است.

ب) طبقات مختلف در ایران با من در مقصدی که داشتم شدیداً مبارزه و مقاومت می‌نمودند، از قبیل کسانی که به لباس اهل علم مابین مسلمانان ملبس بودند، یا دین اسلام را نمی‌دانستند، و یا می‌دانستند و نمی‌خواستند به وظایف دینی به خدمات اسلام قیام کنند، و از اینکه دیگری به آن اقدام کند ممانعت می‌نمودند.

و از قبیل مبلغین کاتولیک و پروتستان، و کارکنان استعمار، و نمایندگان بعض دول، با زیادی قوا و وسایلی که در دست دارند، و شدیدتر از تمام آنها مبارزه و مقاومت رئیس‌الوزرا که بعد از آن شاه پهلوی شده بود، که با تمام وسایل و مال و قشونی که در دست داشت با من مقاومت می‌کرد، چون که او نمی‌خواست اسمی از اسلام در ایران باقی بماند.

ج) بزرگترین سلاح در دست دشمنان دین اسلام در ایران، این بود که تهمت‌هایی پی‌درپی به من متوجه می‌ساختند. مثلاً گاهی می‌گفتند که من بی‌دین هستم، برخی می‌گفتند که در دیانت اسلام بسیار سمج و باخشونت هستم، گاهی می‌گفتند من از طرف انگلیسی‌ها دعوت می‌کنم.

احیاناً می‌گفتند که من برای روس‌ها و بلشویک‌ها کار می‌کنم، زمانی می‌گفتند که من تندخو و بداخلاق هستم، گاهی می‌گفتند که من با تجدد و ترقی و تعالی ایران و آزادی ایران مقاومت می‌نمایم، قسمتی می‌گفتند که من درصدد غلبه و استیلای عرب به ایران هستم، و می‌خواهم که عرب‌ها را بر ایرانی‌ها مسلط کنم، و ایرانی‌ها را در برابر عرب خوار و ذلیل بنمایم، و بعضی اوقات هم می‌گفتند که من دیوانه و بی‌فکر و متمایل به انقلاب و خونریزی و ویران کردن شهرها هستم. کارکنان استعمار که پهلوی در صدر آنها بوده این‌گونه تهمت‌های متناقض و مختلف به من نسبت دادند، و در روزنامه‌های مزدور خودشان نشر می‌کردند، درصورتی که خودشان می‌دانستند که دروغ می‌گویند، و غرض آنها از این‌گونه اشاعات و تهمت‌ها این بود که مردم از دور من متفرق بشوند، و من نتوانم حقایق اسلام را گوشزد بنمایم، و کسی را پیدا نکنم که با من در دعوت اسلامی کمک و مساعدت بنماید.

عجب این است که در تهمت‌ها و روزنامه‌های خودشان خارج از حد اعتدال شده، و برای من اسم «هوچی» و برای پهلوی اسم «منجی ایران» گذاشتند، این دو کلمه در تمام شرق مستعمل است، گویا از یک اصل اجنبی و لغت بیگانه ترجمه شده است.

کسانی را که درصدد اصلاح و نجات بلاد شرق هستند، کلیتاً در ایران به‌نام «هوچی» و در بلاد عرب به اسم «مُشاغِب» می‌نامند. و کسانی که درصدد تخریب بلاد شرق و پایمال کردن تمام شئون آنها بودند در ایران به نام «ناجی» و در بلاد عرب به اسم «مُنْقِذ» نامیده می‌شوند. چنانچه پادشاه مخلوع حجاز «شریف حسین» که سبب خرابی بلاد عرب

شده، در بلاد عرب به نام منقذ نامیده شده است، و پهلوی که ایران را به منتهی درجه‌ی خواری و هلاکت رسانیده، و دیکتاتوری را که سابقه در عالم نداشته در ایران رواج داده، به نام مُنجی نامیده شده، و هرکس که معارض با پهلوی در ایران بود، به‌نام «هوچی» نامیده شده، و هرکس که با شریف حسین و فیصل و پسرش در بلاد عرب معارضه داشت اسم «مشاغب» به آن گذاشتند.

شگفتا که خیلی از افراد جدی با شهامت در ایران و عربستان از این دو کلمه ترسیدند، و از کار کردن برای نجات و ترقی و تعالی بلاد شرق دست کشیدند، از ترس اینکه مبادا اسم هوچی و مشاغب به آنها بگذارند، درصورتی که، کسی که برای رضایت خدا می‌خواهد مردم را اصلاح، و به تعالیم اسلام آشنا کند، از حبس و مرگ نباید بترسد. آری اشخاصی که برای رضای خدا و تعالیم اسلام قدم برمی‌دارند، چگونه از الفاظ تهی‌مغز و بی‌معنی ترس داشته باشند و از کار دست بکشند؟!

> «این‌گونه تهمت‌ها هنوز در طهران معمول و بلکه شدیدتر از سابق شده، این قبیل کلمات فحش و ناسزا را به (آقای خالصی‌زاده) و کسانی که دعوت اسلامی می‌نمایند در روزنامه‌های مزدور پی در پی درج و منتشر می‌کنند، و بر کلمات «هوچی» و «مشاغب» کلمه‌ی «فاشیست» اضافه شده، و برای عمال بیگانگان به جای «ناجی» و «مُنجی» نام «آزادی‌خواهان»، «روشنفکران» و «رنجبران» استعمال شده است.» مترجم

د) ابتدا به هر تصوری که باشد سفیر روس به ما وعده‌های مساعدت معنوی می‌داد، اظهار همدردی و همکاری می‌کرد، و شرکت اخباری

«تاس» روسیه[1] پی‌درپی تقدیر اعمال و اقدامات ما را می‌کرد، و مرا «لیدر آزادی‌خواهان ایران» معرفی می‌نمود و سردار سپه و کابینه‌ی او را کابینه‌ی ارتجاع می‌نامید، طول نکشید که سفیر روس به توسط سلیمان‌میرزا، و اعضای دیگر جمعیت سوسیالیست، و اجتماعیون ایران گول خورده و می‌خواست بنده را به موافقت با سردار سپه مجبور کند، به ایشان اظهار کردم که من مأمور سفارت روس نیستم، و سردار سپه را برای ایران و شرق و اسلام مضر می‌دانم، و ممکن نیست که من با او موافقت بکنم. بعد از اینکه از من مأیوس شد، به تهدید و مخالفت علنی مبادرت کرده و به شرکت «تاس» اشاره نمود که بنده را به نام «لیدر بین‌النهرین» و «مُرتَجِع» بنامد، و کابینه‌ی سردار سپه را «کابینه‌ی ملی آزادی‌خواه» اسم بگذارد، و از سردار سپه به همین قناعت کرد که چند نفر از سوسیالیست‌ها را در کابینه‌ی خود بگذارد، و به این سبب دشمنی سفیر روس با من و جمعیت‌هایی که با من بودند علنی شد، و سردار سپه قوت و غرور بیشتری پیدا کرد.

امّا من چون مقصد معینی داشتم، و غرض من نشر حقایق اسلامی بود اهمیت به موافقت و مخالفت ایشان در این راه ندادم و نمی‌دهم. بعد معلوم شد که سفیر روس چقدر گول خورد، و سلیمان‌میرزا چه اندازه به ایران خیانت نموده، و سبب قوت رضاخان همان سلیمان‌میرزا و افراد و رفقایش بودند، و هر اندازه از رضاخان در ایران جنایت سر زد، فقط مسئولش سلیمان میرزا و سران حزب سوسیالیست بودند، که

۱. خبرگزاری رسمی روسیه «تاس»

سفیر روس را گول زده، و رضاخان را فاعل مایشاء بدون معارض در ایران قرار دادند. اگر کسی اخبار شرکت «تاس» و روزنامه‌های مسکوی آن زمان را بخواند، به خوبی می‌داند که جنایات وارده بر ایران در مدت بیست سال، فقط به دست سلیمان‌میرزا و رفقایش بوده و مجلس مؤسسان را برای پادشاهی رضاخان آنها برپا کردند، و سایر فجایع دیگر را آنها ارتکاب نمودند، و بعد از اینکه چاه برای ایرانیان کنند عده‌ای از آنها در همان چاه افتادند. (مَنْ حَفَرَ بِئْراً لأخِيهِ وَقَعَ فيها)

هـ) بین اینکه ما گرفتار پهلوی و سوسیالیست‌ها و دیگران بودیم، ناگهان شرکت تلگرافی «رویتر»[1] خبر داد که پدرم در کاظمین دستگیر شده، و به هند تبعید گردید، و از آنجا به یمن و از یمن به مکه‌ی مکرمه، به این واسطه به حج بیت‌الحرام و زیارت قبر حضرت رسول و ائمه علیهم‌السلام موفق شد، و بر اثر دستگیری پدرم علمای نجف و کربلا قیام کردند، و عموم آنها به ایران تبعید شدند، و ملت ایران و سایر علما و طبقات از پدرم دعوت کردند که از حجاز به ایران تشریف بیاورند. چون که از تبعید برای آمدن به ایران آزاد شده بودند، دعوت ایرانی‌ها را اجابت کردند، و به قم وارد شدند.

آقایان علمای مراجع تقلید، در قم منتظر ایشان بودند. بعد از ورود به قم دیدند که آقای آسید ابوالحسن اصفهانی و آقای میرزا حسین نائینی، که مانند پدرم ریاست علمی ایران و عراق را داشتند، تصمیم مراجعت به عراق دارند، و خواهش کردند که پدرم به مراجعت به عراق

۱. خبرگزاری رویتر

موافقت بنمایند، و اظهار نمودند که پهلوی اینها را تهدید کرده و اخطار نموده که در ایران نمانند، و بعضی از علمای ایران هم با پهلوی موافقت دارند، و با آقای آسید ابوالحسن و آقای نائینی معارضه کردند. پدرم به این تهدیدات وقعی نگذاشته و با مراجعت به عراق موافقت نکرد و به خراسان رهسپار [شده] و آقای آسید ابوالحسن و آقای نائینی به عراق مراجعت کردند.

این حادثه از شدیدترین مصائبی بود که در ایران بر من وارد شد، نه برای اینکه پدرم تبعید شده و سایر علما [و] مراجع تقلید صدمه دیدند، بلکه برای اینکه پدرم و علمای عراق، یگانه مؤسس دعوت اسلامی بودند، و به سبب تبعید آنها رشته‌ی دعوت اسلامی گسیخته شده، و پهلوی در ایران، و فیصل در عراق قوت گرفتند، و مسلمانان مخصوصاً کسانی که درصدد دعوت اسلامی بودند سست و ضعیف شدند، و اگر یأس، شرعاً حرام نبود، می‌بایستی تا اینجا مأیوس بشوم، ولیکن چون دین اسلام اساساً مانع یأس و نومیدی است از این جهت با تمام موانع مقاومت نموده، و از دعوت اسلامی و تعالیم احکام قرآن دست نکشیده، و تا آخر عمر این رویه را از دست نخواهم داد. ان‌شاءالله تعالی.

آقا آسید ابوالحسن با آقای نائینی و سایر علما در مراجعت به عراق شاید معذور بودند، زیرا از ایرانیان یأس کامل داشتند و آقا آسید ابوالحسن می‌فرمودند: اگر در ایران بمانیم مضمحل و نابود خواهیم شد، چنانچه خیلی از علمای دین نابود شدند، و وقعی در ایران برای قتل آنان گذاشته نشده و برادرم آقای «حاج شیخ علی خالصی» به من خبر داد که آقای سید ابوالحسن فرمودند: که در ایران هیچ مسلمان نیست به

غیراز آقای «شیخ احمد شاهرودی» و باید پیش از اینکه در دست ایرانیان کشته شویم فرار کنیم، و من ایرانی هستم و ایرانیان را می‌شناسم و اگر شما هم مثل من ایران را می‌شناختید پیش از اینکه به دست آنها کشته شوید فرار می‌کردید.

حوادث و مرور زمان صدق کلمات آقای آقا سید ابوالحسن را نشان داد، زیرا موفقیت ایشان به مراتب دون موفقیت پدرم بود، و بعد از برگشتن به عراق ایشان رئیس مطلق، و زمامدار اوّل عالم اسلام گردید، و پدرم به واسطه‌ی ماندن در ایران در خراسان کشته شد و خون او پایمال گردید، و احدی فعلاً ایشان را در ایران یادآوری نمی‌نماید، و در مقابل قتل ایشان از ایرانیان فقط گریه و شیون دیدم، ولکن تحمل این‌گونه مصائب در راه اسلام گوارا و خوش است.

و) بعضی از افرادی که باطناً از عمال استعمار بودند، بین جمعیت ما با کمال جدیت مشغول کار بودند، و تظاهر به فداکاری، بیشتر از تمام افراد جمعیت می‌کردند، به امر مستعمرین توطئه چیدند که از یک طرف ترویج خرافات بنمایند، و از طرف دیگر سدی جلوی دعوت اسلامی ما بگذارند.

برای این دو منظور اشاعه دادند که سقاخانه‌ای که نزدیک خانه‌ی [یک] یهودی بود معجزه کرده و کوری را شفا داده، و مردم را دسته دسته به سمت سقاخانه سوق نمودند، و چراغانی برای این معجزه به‌پا کردند، و هو و جنجال عجیبی راه انداختند. و به‌قدری خرافات را ترویج کردند که افراد جمعیت ما کاملاً بیزار و منزجر شدند. در خلال این هو و جنجال و چراغانی، بعضی عمال استعمار که با «امبری» قنسول

جوان آمریکا که به آثار اسلامی و اوضاع شرق علاقه‌مندی بسیاری داشت، و مشغول نوشتن کتابی در این خصوص بود رابطه داشتند، و ایشان را تشویق نمودند که سقاخانه‌ی صاحب معجزه را ببیند و عکس آن را برای کتاب خود بردارد.

جوان بیچاره که از هرجا بی‌خبر بود با یکی دو نفر از عمال استعمار به سمت سقاخانه رفتند، در حین عکس‌برداری به مردم جاهل القا کردند که این فرنگی می‌خواهد زهری در سقاخانه بریزد و معجزه را باطل کند، و مردم احمق از آن بیچاره رنجیده و دو صاحب منصب که قبلاً برای قتل او حاضر شده بودند او را به قتل رسانیدند، و پهلوی بلافاصله آن دو صاحب منصب را کشت که سر را فاش نکنند. این احوال موجب شد که من از هر کاری دست بکشم، زیرا که منظور من اظهار حقایق اسلام و مبارزه با خرافات است، و به تمام ملل دنیا یکسان نگاه می‌کردم، و از هو و جنجال و اعمال وحشیانه و قتل اشخاص بی‌گناه کمال اعتراض را داشتم، و عمال استعمار این مقصد مقدس را معکوساً نشان دادند.

پهلوی که مطمئن شد که من جمعیت را از طرف خود متفرق نمودم، و دیگر وارد عمل نخواهم شد، فوری اعلان حکومت نظامی در طهران و دیگر بلاد ایران نمود، به‌حدی که در طهران یک نفر مخالف آن باقی نماند، و کاملاً نتیجه‌ای که از این منظور داشت به دست آورد و از افراد «جمعیت اسلامی» یک نفر هم در طهران باقی نماند.

ز) تمام سفرا بدون استثنا در سفارت ترکیه اجتماع نمودند و به دولت ایران به مناسبت کشته شدن کنسول آمریکا متفقاً بروتست دادند،

و عملاً نشان دادند که این حادثه به کارهای ما ارتباط دارد. بدین وسیله پهلوی و مخالفین ما به مقصد خودشان کاملاً رسیدند، زیرا که ما از دعوت اسلامی که داشتیم، نظر صلح و صفا و مودت کامل با تمام ملل داشتیم، و منظور ما فقط اصلاحی و ایجاد روابط محبت بدون هو و جنجال و کشت و کشتار و نزاع و جدال بود، لکن پهلوی و اتباع او، به سبب این حادثه افکار عامه را مشوش نمودند، و دعوت اصلاحی سلمی ما را به شکل هو و جنجال و قتل و غارت درآوردند و کاملاً از دعوت ما توانستند جلوگیری کنند، و شب روزی که کنسول آمریکایی در آن کشته شد نظامی‌ها تمام مراکز طهران را اشغال نمودند، و بعد از نماز عشا در حالی که از مسجد به منزل مراجعت می‌کردم، نظامی‌ها قبل از اینکه وارد منزل بشوم هجوم، و مرا و تمام عده[ای را] که با من بودند دستگیر و به خواف که در حدود افغان واقع است تبعید، و در قلعه‌ی هولناک آن مرا منفرداً حبس کردند، زیرا که عده[ای] را که با من بودند به کلات تبعید نمودند، و هر شب به قتل، مرا تهدید می‌کردند، تا مدت چهار ماه به این حال در قلعه‌ی خواف بودم. مقصد پهلوی و رفقایش، که توطئه‌ی کشته شدن قنسول آمریکا را چیده بودند، این بود که عملاً نشان بدهند که کشتن کنسول آمریکا به من ارتباط دارد، زیرا رسماً نمی‌توانستند چنین ادعایی را بکنند، از این جهت به سرعت مرا دستگیر و حبس کردند، و مجالی نگذاشتند که به سفارت آمریکا و سایر اهل عالم بفهمانم که قتل قنسول آمریکا به دست پهلوی و رفقایش بود، و به من و رفقایم هیچ ارتباط نداشت، و این‌گونه فجایع با مقصد و غرض ما که اصلاح محض می‌باشد منافات کلی دارد.

ح) بعد از چهار ماه از خواف به مشهد مقدس مراجعت کردم، در آنجا پدرم را به حال بسیار تأثرآوری دیدم، زیرا که تمام وسایل ارشاد و دعوت اسلامی و نشر حقایق آن را از دست ایشان گرفتند، و تنها در یک خانه‌ی کوچکی ایشان را محصور نمودند، و جواسیس و عمال استعمار شب و روز مثل یک زنجیر دور خانه‌ی مسکونی ایشان حلقه زدند و به انواع دسیسه‌ها از ملاقات ایشان منع می‌کردند، به حدی که گوئی ایشان در مشهد نبود، و مردم ورود ایشان را به آنجا فراموش کردند، و از مقاصد استعماری‌ها کاملاً بی‌خبر بودند، و خود خراسانی‌ها به‌دست خودشان وسایل فنا و هلاکت خودشان را فراهم می‌آوردند، و از اعمال بزرگترین علمای اسلام ـ که به‌جز نشر حقایق اسلام و ترویج دین و جلوگیری از خرافات و بیدار شدن عالم اسلامی از خواب غفلت، و دعوت اهل عالم به اصلاح و حقایقی که در دین اسلام هست مقصدی نداشت ـ مقاومت می‌کردند، و ایشان را به همان حال محصوری و غربت و کربت نگاه داشتند. و برای خدمت به مقاصد استعمار با بزرگترین مجتهد و پیشوای خودشان می‌جنگیدند.

امّا خراسان بهترین مرکزیت را در قلب عالم اسلام و بلاد شرق داراست، زیراکه مابین بلاد هند و افغان و ترکستان و ازبکستان و قفقاز و بلاد اسلامی روسیه واقع است، و در ایران اوّل مکان مقدس محسوب است.

از این جهت بهترین محل مساعد برای دعوت اسلامی و آشنا کردن تمام اهل آسیا و بت‌پرستان آسیای مرکزی به حقایق و نظامات و اجتماعات و روحیات و قوانین اسلامی، خراسان است.

لذا دیری نگذشت که دعوت در بلاد اسلامی مجاور خراسان شروع به انتشار نمود، و آن کس از مسلمانان که فریب خورده بود به هوش آمد، و گوئی مردمان[که] از وجود پدرم در خراسان خبر نداشتند یا اینکه در خواب غفلت بودند، بیدار شدند و گردش جمع گشتند، و پدرم خراسان را بهترین مساعد، و نیکوترین پناهگاه یافت، و ماه رمضان در این هنگام فرا رسید که برای بیان احکام اسلام مناسب‌ترین وقتی بود، و خراسانیان همگی برای بذل هستی خود در راه نشر دعوت اسلامی یک‌تنه آماده شدند و پدرم تصمیم گرفت که نماز عید را در بیرون شهر مشهد بخواند، و نیّات خود را آشکار، و شروع به کار دعوت مردمان به اصلاح اسلامی عمومی به طریقی صلح‌جویانه نماید. و به من فرمود که فرمانده‌ی ارتش و افرادش را، و همچنین کارمندان ادارات دولتی، و نمایندگان ممالک اسلامی مقیمین آنجا را همگی برای حضور در نماز بخوانم، و همه‌ی آنها این دعوت را اجابت نمودند. البته مفسدین، تمامی این امور را می‌دانستند، امّا نفوذ کلمه‌ی پدرم در خراسان چنان بود که مخالفت‌های آنها نمی‌توانست در آن تأثیری کند، یا آنکه او را وادار به ترک خراسان نماید.

و نمی‌دانم که چه شد و به دست کی شد، امّا این را می‌دانم که خوراک سحری روز ۱۲ ماه رمضان ۱۳۴۳ پدرم را زهر گذاشته بودند، که در نتیجه‌ی خوردن آن پدرم تمام روز را پریشان بود، و چون اذان نماز مغرب در مسجد جامع «گوهرشاد» گفته شد، پدرم در حالی که در نهایت اضطراب بود نماز گذارد، چون نشاط و آمادگی پدرم برای عبادت از بارزترین صفات مختص ایشان بود، از این رو زهر نتوانست

او را از گذاردن نماز بازدارد، و چون به نماز ایستاد زهر بر او غالب شد، و در محراب به زمین افتاد. من در آنجا حاضر نبودم، و وقتی که این خبر به من رسید با شتاب به مسجد رفتم و دیدم که با تأثیر زهر دست به گریبان است، امّا از شجاعت و شهامتی که دارد می‌کوشد خود را آرام نگاه دارد. پرسیدم: چه شده است؟ فرمود: این اثر دوائی است که برایم آوردند. در حیرت شدم، و دنبال پزشک فرستادم، امّا فرمانده‌ی ارتش همه‌ی پزشک‌ها را به بیرون شهر دعوت کرده بود، و شاید این دعوت برای این بوده است که طبیب به او نرسد، و زهر اثر خود را در او بنماید.

طبیبی نرسید و پدرم در حالی که سرش را روی دستم گذاشته بود همچنان مضطرب بود، و در خانه کسی نبود جز برادرم علی که [بر]سر و روی خود می‌زد، و نیز آن کسی که زهر را در خوراک گذاشته بود در این موقع ایستاده و نگاه می‌کرد که چگونه پدرم نفس‌های آخرین خود را می‌کشید. پدرم چند ساعتی را به این حال گذراند، تا روانش این جهان را مفارقت نموده و به سوی «فرادیس جنان» شتافت، در حالی که از مال دنیا چیزی نداشت، و پس از خود درهم و دیناری و یا مِلک و عقاری نگذاشت.

در اینجا دانستم که دعوت یکی از تجار، مرا به افطار در این شب، به دسیسه‌ی فرمانده ارتش بوده است برای اینکه هیچ یک از ما در وقت بروز آثار زهر حاضر نباشیم، و کسی که زهر را در خوراک گذاشت از مأمورین آگاهی بود، و خودش را نیز به دستور شهربانی بعداً کشتند که مبادا چیزی از این حادثه‌ی حزن‌انگیز را باز گوید، و کسی که شاهد

کشته شدن او بود برایم گفت وقتی که او را می‌بردند بکشند می‌گفت: گناهی کرده‌ام که خداوند آن را نخواهد بخشید. این حادثه سخت‌ترین مصیبت زندگانی من است، چون به صورت فجیع و مؤلمی صورت گرفت که از شرح آن عاجزم، و نیز برای اینکه تکیه‌گاه خود را در ادای وظیفه‌ای که برای اصلاح بشریت به عهده داشتم برای دومین بار فرو ریخت، چنان‌که دیگر امیدی برای برپا خاستن آن نیست مگر آنکه خدا بخواهد، چون عمادش در هم شکست، و اساسش منهدم شد. مخالفین به اصرار از دخول [به] مسجد، و اجتماع با هر کسی، و سخن گفتن بر منبر، یا در درس یا غیره مَنْعَمَ نمودند، و شهربانی خراسان مرا مقید به قیودی کرد که بازکردن آن در آن وقت مستحیل می‌نمود، و یار و یاوری جز خدا نداشتم و ندارم.

به پادشاه حجاز نوشتم و از او اجازه طلبیدم [که] در حجاز اقامت کنم و این خواهش را از پادشاه افغان نیز نمودم به توسط نماینده‌اش در خراسان.

پادشاه حجاز پاسخ نامه‌ی مرا داد، از رفتنم به حجاز در آن ذکری ننموده، فقط به قاصد شفاهاً گفته بود که نمی‌تواند به من اجازه‌ی چنین کاری دهد.

امّا پادشاه افغان در پاسخ مبلغی پول فرستاد و پیام داد که اقامت من در افغانستان ممکن است، امّا به شرط اینکه از حدود روسیه وارد آنجا شوم، نه از حدود ایران، و البته چنین چیزی برای من ممتنع بود.

بیش از دو سال در خراسان ماندم. در عرض این مدت پادشاه قاجاری خلع، و پهلوی جای او را گرفت، و این حادثه از توانایی من

کاست، زیرا دومی از سخت‌ترین مخالفین ما بود.

سپس به طهران بازگشتم به امید اینکه پهلوی را ملاقات و شاید او را از راه نصیحت و شفقت بر او و بر ایران، بتوانم وادار به اصلاح به جای افساد کنم، و از این راه بتوانم راهی برای نشر آن دعوت بیابم. چهار سال او را نصیحت کردم، امّا نصایح پی‌درپی من در او هیچ اثری نکرد، و روز به روز بر عناد و بغضش برای اسلام و ایران افزوده می‌شد، چون از جهتی نادان بود و از جهت دیگر به این کار مأمور. پهلوی امر به توقیفم داد، بدون هیچ سببی، خواه راست و خواه مُختَلَق و مزور، بلکه به محض اراده و میلش، و فقط برای آنکه او اصرار بر فساد داشت، و من اصرار بر اصلاح. در طهران سه ماه زندانی شدم، و در «قصر قجر»[1] یک ماه، و سپس به تویسرکان تبعید گشتم، و پس از یک سال از آنجا به نهاوند، و پس از دو سال طلب بازگشت به کاظمین را نمودم، و طلبم اجابت شد. امّا نگذاشتند بیش از یک روز و یک شب در آنجا باشم، و باز مرا گرفته و به فرمان پادشاه عراق به ایران بازگرداندند. بیست روز در قصر شیرین زندانی بودم، و بیست روز در نهاوند، و در تویسرکان. با مدتی که دفعه‌ی پیشین گذرانده بودم روی هم رفته دوازده سال تحت نظر شهربانی به سر بردم، تا اینکه حادثه‌ی استعفای پهلوی پیش آمد و انگلیس و روس وارد ایران شدند، زندانیان و تبعیدشدگان که شماره‌ی آنها به ده هزار می‌رسید، همگی آزاد گشتند، به استثنای من که از آنجا به کاشان تبعید شدم، و اینک در آنجا در تحت مراقبت

۱. زندان قصر تهران

سخت شهربانی هستم، و تا به امروز که «پنجم محرم سال ۱۳۶۲ هجری» است، هفت ماه است که در کاشان هستم، چون در «پنجم جمادی‌الاول سال ۱۳۶۱ هجری» وارد آنجا شدم، و اینک بیست و دو سال است که در ایران می‌باشم، و این مدت را همواره در زندان و تبعید سپری کرده‌ام.

آیا زندان و زجر ۲۲ ساله برایم بس نیست؟ آیا میهمانی را که بر ایران وارد شده باید این‌گونه با او رفتار کرد؟

شنیدم که جمعی از جناب‌عالی درخواست آزاد شدنم را نموده‌اند امّا جوابش این بوده است که مصلحت چنین اقتضا می‌کند که خالصی در کاشان بماند، این کدام مصلحت است، مصلحت کیست؟ و مصلحت چه؟

در طول این مدت که از تبعیدگاهی به تبعیدگاه دیگر، و از زندانی به زندانی کشیده می‌شدم، چه کشیدم. و از سوء اخلاق مأمورین شهربانی و دلسختی آنها که حتی در قرون وسطی نظیر نداشته چه‌ها به یاد دارم. از همدمی نادانان بی‌خرد شکایت کنم؟ یا دوری از خانمان و فرزندان و نزدیکان؟ یا مرگ چند تن از فرزندانم، چه پسر و چه دختر، که در نتیجه‌ی ترس یا سختی گذران زندگی و تنگی آن بود؟ و با اینکه با هزاران زحمت توانستم در شهری چیزی از اسباب خانه و لوازم معیشت فراهم آورم به شهر دیگر تبعیدم کردند، که به ناچار آنچه در شهر اوّل فراهم آورده بودم قهراً به جا گذاشته و به شهر دوم رفتم. در حالی که در آنجا نه کسی را می‌شناختم، و نه از وسایل معیشت چیزی داشتم، و تنگ‌ترین روزهای معیشتم همین ایام نخست‌وزیری شما

است، چون عالَمیان به سزای کرده‌های خود سخت در تنگنا هستند. در تویسرکان از وسایل معیشت، چندان که سد حاجت خود و فرزندان را کند، فراهم کرده بودم، امّا دولت ایران به کاشان تبعیدم نمودند، و بدین سبب هرچه را داشتم از دست دادم، و با دست خالی به کاشان آمدم، و حال آنکه مردمان کاشان از گرسنگی فغان دارند، و با سرما دست به گریبان هستند. با این وصف، تصور فرمایید حال «غریبی» را که با اطفال و زنانش به آنجا تبعید شده باشد و از تحصیل معیشت حتی از طریق کسب ممنوع باشد. بر فرض اینکه من سزاوار این شکنجه باشم تقصیر کودکان شیرخوار و پردگیان چیست؟

شهربانی حتی از دادن کوپن‌هایی که برای آسان کردن وسایل زندگی به همه‌ی مردمان داده شده بخل ورزید.

آقای نخست‌وزیر! شنیدم بعضی از علمای طهران درباره‌ی تسهیل وسایل معیشت من و فرزندانم با جناب‌عالی گفتگو کرده بودند، و نیز آقای رئیس مجلس (حاج محتشم‌السلطنه) نامه‌ای در این خصوص به جناب‌عالی نوشته بود، پاسخ همه‌ی آنها این بوده است که دستور فرموده‌اید روزی چهل ریالی به بنده بدهند، در صورتی که مخارج روزانه‌ام بیش از ده برابر این مبلغ است، با همه‌ی اینها آن هم تا به حال نرسیده است، و حال آنکه دستورهای کتبی درخصوص پرداخت آن چند ماه پیش از این رسیده است.

آقای نخست‌وزیر! آیا بر [عهده] جناب‌عالی نیست که معیشت کسی را که از راه ظلم و جور به زندان افکنده شده تأمین کنید؟

آیا آزادی و عدالت چنین است؟ آیا اصول اداره را بر چنین اساسی

استوار می‌نماید؟

آقای نخست‌وزیر! چه زیانی در نماز خواندنم در مسجد دیدید، یا از درس گفتنم که منحصر به تفسیر قرآن بود؟ و کدام ضرر را یافتید که به فرماندار کاشان نوشتید مرا از آن باز دارد؟ نامه‌ی جناب‌عالی را در این موضوع به بنده نشان دادند، و اینک چندی است که به ناچار نماز جمعه را در خانه اقامه می‌نمایم، با حداقل عددی که نماز جمعه بدان منعقد می‌شود. چون شهربانی اجازه نمی‌دهد نمازگزاران برای گزاردن نماز به خانه‌ام بیایند. آقای نخست‌وزیر! اگر یکی از زندانیان در یکی از زندان‌های ایران بیمار شود، شهربانی چگونه باید با او رفتار کند؟ بنده که نمی‌دانم، جز اینکه وقتی مریض [شده] و به ناچار به کتاب‌های طب مراجعه نموده و خودم را با دواهای مبتذل که چندان خرجی ندارد معالجه نمودم، و به سبب طول مدت حبس و ناخوشی، در طب و ساختن دارو مهارتی یافتم. امّا هزاران اشخاص دیگر را می‌دانم که در زندان‌ها جان سپردند، و بسیاری از آنان پس از نوشیدن اولین جرعه دارویی را که پزشک برای آنان وصف کرده بود از زندان به دار آخرت آزاد شدند.

آقای نخست‌وزیر! پهلوی فساد را در ایران بسیار نمود، و اعراض را هتک، مسکرات را شایع، مساجد را هدم، اموال و املاک را غصب، مدارس دینی را تعطیل، و نفوس بی‌گناه را قتل‌عام نمود، به شکنجه و کشتار زندگان اکتفا نکرد، بلکه مردگان را نیز از گور بیرون آورده، کاسه‌های سرشان را کوبید، و کوفته‌هایشان را به باد داد. و مختصر آنکه با دین و اهلش جنگید، و کفر و اهلش را با تمام توانایی خود یاری

کرد. حال باید دید که جناب‌عالی چه کرده‌اید. آیا از آنچه او افساد کرده جناب‌عالی چیزی اصلاح نموده‌اید؟ و آیا درصدد اصلاح هستید یا نه؟ آقای نخست‌وزیر! پهلوی مرا حتی از نشر کتاب‌هایی که زندان در تألیف آن به من کمک کرده بود منع نمود، به‌طوری که ناچار شدم، بعضی از آنها را در عراق به چاپ برسانم، و بعضی دیگر را پنهانی در ایران، و پاره‌ای را موقوف کنم، مانند کتاب «نظام عائله» که در خراسان چاپ شده، و شهربانی آن را ضبط و مصادره نمود. آیا جناب‌عالی هم کار او را خواهید کرد؟ یا آنکه اجازه‌ی طبع و نشر کتاب‌هایم را خواهید داد، که این مراسله، نخستین آنها است؟ اگر در پی اصلاح هستید و بدان مایل، امر فرمایید که آن را طبع و نشر، و به فارسی و زبان‌های دیگر ترجمه کنند، امّا مرا به این کار تکلیف نکنید که چنین کاری در این روزها بر بنده سخت و دشوار است. چیز دیگر که در ایران بر سرم آمده این است که شهربانی چند بار دارایی‌ام را چاپید، و چیزی از آن را پس نداد، این دارایی را یا از عراق با خود آورده بودم، یا آنکه از راه کشاورزی. بعضی از اعیان هم از شهربانی پیروی کرده و بسیاری از دارایی‌ام[را] یا چپاول یا غصب کردند، نام آنها را نمی‌برم. و این را بدین جهت ذکر نکردم که مال را در راه حق و مصلحت مسلمین قیمتی است، بلکه برای آنکه فرموده‌ی خدای تعالی در کتاب عزیز که آن را بلای مؤمنین نامیده در حقم تکمیل یابد، و او را سپاس می‌گذارم، فرموده است: (لَتُبْلَوُنَّ فِی أموالِکُمْ وَ أنْفُسِکُمْ وَ لَتَسْمَعُنَّ مِنَ الذینَ اُوتُوا

الکِتابَ مِنْ قَبْلِکُمْ وَ مِنَ الذین أشْرَکُوا أذیً کَثِیراً وَ إنْ تَصْبروا وَ تَتقُوا فان ذلکَ مِنْ عَزْمِ الأُمُور)[1] و قد کمل لی ذلک فی سبیل‌الله، و الحمد لله و اسأله ان یرزقنی الصبر و الثبات و عزائم الامور.

در اینجا اشاره به آنچه در ایران کرده و کشیده‌ام پایان می‌یابد، و نمی‌خواهم خود را بیش از این به جناب‌عالی بشناسانم و اینک بر بنده است که اصل غرض از این خطابه را برای جناب‌عالی ذکر کنم، شاید که در آن صاحبدلان را عبرتی باشد.

هدف اصلی خطابه

(فساد در برّ و بحر به سبب کرده‌های مردم ظاهر شد، برای آنکه خداوند متعال قدری از عملیاتشان را به آنها بچشاند که شاید به راه راست برگردند)[2] ارواح شریره‌ی شیاطین، آتش این جنگ[3] خانمان‌برانداز را برافروختند، فقط از روی دشمنی بشر و بشریت، و اگر مردمان بر گمراهی خود اصرار ورزند صاعقه‌ی «عاد» و «ثمود» آنها را اصابت خواهد نمود. بنده می‌خواهم در این خطابه، یگانه مرجعی را که نجات بشر منحصر در رجوع به آنست معین کنم. از تبهکاران روی زمین می‌شنوم که مراجعی برای سعادت بشر ذکر می‌کنند در حالی که این مراجع خود زمین را افساد، و جهان را ویران نمودند، و با آتش،

۱. سوره‌ی آل‌عمران، آیه‌ی ۱۸۶
۲. «ظَهَرَ الْفَسادُ فی البَرِّ والبحر بما کسبتْ أیدیْ النَّاسِ لِیُذیقَهُمْ بَعْضَ الذِی عَمِلُواْ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ» سوره‌ی روم، آیه‌ی ۴۱
۳. جَنگ جهانی دوم

خانه‌ها را بر سر کودکان و پیران و زنان خراب کرده. همان مراجع ماهی‌های دریا را از کالبدهای آدمیان سیر کرده، و کاخ تمدن دروغین را که اروپا در صدها سال بنا نهاده بود فرو ریختند. و بشر را با کشتار و گرسنگی و سرما و ترس و هول و آتش و غرق و حرق در تمام بقاع زمین، چه آنان که جنگیدند و چه غیراز آنها، بر باد داد. و تمامی ممالک دنیا حتی آنها که در جنگ شرکت نداشتند از شرور آن نجات نتوانستند بیابند، حتی الآن هزاران تن آدمی هر روزه در میدان‌های جنگ به خاک و خون غلطیدند، و حتی تاریکی شب نتوانست آنها را اندکی در امان دارد، آیا این جنگ سراسر رذیلت نیست؟ اسلام استعمال چنین وسایل سهمگینی را حتی در سخت‌ترین موارد منع نمود.

آری این جنگ شامل هر رذیلتی است، آیا ممکن است فضیلتی برای آن ذکر کرد؟ هرگز!

همچنان که این جنگ شامل هر رذیلتی است، خالی از هر فضیلتی است. اسلام جنگ را در راه دفاع از حق، دفاع از ایمان و کار نیک و غیرآن تشریع نمود، و ویران کردن مساکن و کشتن کودکان و زنان را اگرچه هجوم کنند حرام کرد، و نیز به آتش سوزانیدن و غرق کردن و زهر افشاندن؛ و در این باره فرمود: (وَ قاتلوا فی سبیل‌الله الذین یُقاتِلُونکُمْ وَ لاتَعْتدوا إنَّ اللهَ لایُحِبُ المُعْتَدِینَ)[1]. این است جنگ مشتمل بر فضیلت. پس دفاع فضیلتی است، و خواندن به سوی حق و سعادت بشر فضیلتی دیگر است، و تحدید وسایل جنگ، فضیلت سوم، وَ حفظ

۱. سوره‌ی البقره‌ی، آیه‌ی ۱۹۰

اطفال و سالخوردگان و زنان آنها فضیلت چهارم است. در جنگ‌های اسلامی فضائل بسیار است، آیا در این جنگ هم فضیلتی هست؟

بلکه [این جنگ] به‌عکس جنگ‌های اسلامی در آن به‌جز رذیلت چیزی یافت نمی‌شود، دعوت به سعادت بشر و دفاع از آن مجوز جنگ‌های اسلامی بود، آیا مجوز این جنگ چیست؟ این جنگ یک عامل حقیقی دارد، که از پست‌ترین و نکوهیده‌ترین خصال و بی‌ارزش‌ترین صفات بشر است، و آن حب استثمار و سیادت برای گروهی معلوم، و کوچک شمردن دیگران است، و آن را سببی نیست جز تکبر و خودپسندی، و این البته مخالف آزادی و عدل و مساواتی است که قواعد اسلام برای سعادت بشر بر آن بنا گذارده شده است. این، بشریت را به سوی شقاوت و سیه‌روزی می‌کشاند، و بزرگترین مصائب و نکبت‌ها را بر انسانیت وارد می‌آورد، که پس از آن نتوان چیزی جز هلاک و فنا و ویرانی انتظار داشت. و این همان است که اسلام از راه دوستی زندگانی بشر[1] آن را از میان برداشت، و آن را فساد نام نهاد. چون هدف اسلام صلاح انسانیت است، و در این خصوص فرمود: (إنَّ أكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللهِ أتْقَاكُم)[2] لافضلَ لعربی علی أعجمی (تِلْكَ الدارُ الآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَذِیْنَ لا یُرِیْدُونَ عُلُواً فِی الأرضِ وَ لا فَسَاداً وَ العَاقِبهُ لِلمُتَّقِین.)[3]

و همان متکبرین مغرور، دوست‌دار استبعاد و استثمار ملل غیراز

۱. از راه بشردوستی
۲. سوره‌ی حجرات، آیه‌ی ۱۳
۳. سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۸۳

خود، اقرار دارند که این صفت، ناپسندیده و ناچیز است، و بدین سبب پوشاکی نازک بر آن کشیدند که هر بیننده‌ی دانایی می‌تواند پس آن را ببیند، و چنین پنداشتند که عالمیان را به سوی چیزی می‌خوانند که برای آنها مرجع خلاص است از این شکنجه‌ی سخت. گروهی مردمان را به سوی «دموکراسی» می‌خوانند!! می‌خواهیم بدانیم «دموکراسی» چیست؟

دموکراسی چیست

دموکراسی چیزی جز یک مسئله‌ی اداری به غایت ناقص نیست.

(ذومقراطیس) کیست که رأی ناقصش یارای اصلاح داشته باشد، و بتواند تمامی مردمان را تحت یک جامعه گرد آورد؟ بر فرض آنکه دموکراسی از حیث اداره کامل باشد، جامعه‌ی بشری که وارد مرحله‌ی نوینی که سابقه نداشته، شده، برای اصلاح به هزاران هزار نظامات اساسی نیازمند است که دموکراسی مطلقاً از آن خالیست!

آیا پیروان دموکراسی برای رفع این حاجت چه خواهند کرد؟

آیا در وضع انظمه و قوانین به رأی خود التجا خواهند برد، و دیگران را که با آنان در رأی و احساس مخالف هستند، جبراً وادار به پیروی از آنها خواهند کرد؟ که این خود اول نزاع و دشمنی خواهد بود، و سودی نخواهند برد جز وارد آوردن شر بر انسانیت و بشریت ، ذومقراطیس در قرون ظلمات می‌زیست، و هرگز چیزی از این تطورات جهانی بر خاطرش نمی‌گذشت، و اگر هم می‌گذشت به اصلاح آن راه نمی‌یافت، چون او خود یکی از جهال بیش نبود.

و گروهی مردمان را به نام «بلشویک» دعوت کردند، که عبارت

[است] از یک مسئله‌ی اداری و اجتماعی و در آن برابری و الغای وطن‌پرستی، و همگی آدمیان را به یک نظر دیدن، پسندیده است، اگر راست بگویند!

امّا تظاهر آن و پیروانش به الغای دین ناپسندیده است، امّا از جهت پسندیده‌اش عین چیزی است که اسلام آورده و الغای دین از چیزهایی است که بشر را گرفتار بدترین نکبات می‌کند. چون اگر بشر نداند که در کارهای خود، بزرگش و کوچکش، در مقابل قوه‌ی توانایی مسئول است که چیزی بر آن قوه پوشیده نمی‌ماند، چه در آسمان، و چه در زمین، آدمی سزا و جزای کردار خود را می‌بیند، آن وقت این بشر از حیوانات درنده، درنده‌تر خواهد شد. و بلشویک چون دموکراسی به هزاران انظمه که فاقد آن است نیازمند است، و اباحه، و انکار محرمات، و قید در حدود شرعی، در بلشویک یکی از آفت عالم و هلاکت بشر است.

و جمعی دیگر به نام «اشتراکی وطن» خروش برآوردند، در حالی که پسندیده‌ترین تعالیم اشتراکی «الغای وطنیت» است، امّا اینان این را هم از آن زدودند، و آن را بسیار ناقص‌تر و پست‌تر از بلشویک کردند، و «فاشیزم» خواهر «اشتراک وطنی» است، و هر دو آنها می‌پندارند که برای آسیا و اروپا نظامی نوین تنظیم می‌کنند، در صورتی که در آنها آن قدر از انظمه‌ی اساسی که برای اصلاح یک خانه و یک عائله کافی باشد، وجود ندارد.

پس چگونه دنیا و عامه‌ی بشر را، که همگی در جهان به سبب تطورات نوین چون یک خانواده شده‌اند، اصلاح خواهند نمود؟ این

هوی و هوس‌ها خواه مقصود بالذات باشد، و خواه روپوشی باشد برای نخوت و غرور، شایسته‌ی آن نیست که مرجع [وسیله‌ی] نجات بشر از عذاب سخت، و بلایی که بدان دچار شده، بشود؟

و از این پرده نازکتر، پرده‌ی دیگر است که دموکراسی خود را در پس آن داشت، و بلشویک آن را در هم دریده، و آن پرده‌ی «مسیحیت» است. دموکراسی مدعی شد که «مسیحیت» مرجعی دیگر است برای نجات دادن بشریت از بدبختی. مسیحیت از جنبه‌ی عقیده چیزی جز یک داستان خرافه نیست،[1] که وجدان، آن را رد می‌کند، و برهان، نفی، و ممکن نیست که انسان آن را گردن نهد، چنان که بلشویک‌ها و عقلای اروپا نیز بدین معنی اعتراف نمودند، و امّا در عمل، اباحه، اشتراکی محض است چون که نجات [را] فقط در اعتقاد و ایمان به آن خرافات پوچ، و مسیحیت می‌داند. و سزا و جزایی نمی‌بیند، چنانچه «پولس» و «لوتر» بدان تضرّع کردند، و در آن، نظام یا قانونی که سودی برای بشریت جلب کند، یا زیانی از آن دور نماید نیست، پس چگونه می‌تواند مرجع برای نجات بشر باشد؟

این هواهای پوچ نمی‌تواند مرجعی برای نجات بشریت از این هلاکت و دمار که آن را در میان گرفته، گردد، اگر دوام یابد، و خردمندان جهان در تعیین مرجعی صالح نیندیشند که یارای نجات انسانیت را از بلا داشته باشد، و سعادت ابدی را برایش تضمین کند، این جنگ جز به ویرانی گیتی و تهی شدن از نوع آدمی به پایان نخواهد

---

۱. مسیحیت تحریف

رسید. همه کس می‌داند که دموکراسی اینک خود را آماده می‌کند که بلشویک را پس از جنگ از پا درآورد، و بلشویک نیز این تهیه را برای دموکراسی می‌بیند، و هم چنین است حال باقی متفقین و هم‌پیمانان که هر یک خود را آماده می‌کنند که هم‌پیمان امروزش را اگر بر دشمن چیره شد، فردا از پا درآورد.

سرعت وسایل قتل و کشتار در دست مردمانی است صاحب هواهای پوچ، که خود را در کارهای خویش مسئول نمی‌بینند، و این خود افنای بشر، و ویرانی زمین را نزدیک‌تر می‌کند. پس ناچار از قانون و نظامی کامل است، که، مجمع بشری به صورت یک توده در آمده، و دنیایی که چون یک شهر شده، و وسایل سرعت نقل و فنایی که در دست بشر است ملایم باشد، و این نظام نه «دموکراسی» است، و نه «بلشویک» و نه «اشتراکی وطنی» است، و نه «مسیحیت»، چون این مذاهب جز هوای مردمانی که بیش از این گمراه شدند، و بسیاری را گمراه کردند، و از راه راست باز ماندند چیز دیگری نیست، و نیز آنچه را که امروز بشر می‌اندیشد یا می‌بیند نیست، زیرا آفرینش آدمی چنین است که تابع طبیعت و مزاج و دماغ خود می‌باشد، و مستحیل است که جز آن چیزی بیابد. مردمان از حیث مزاج و فکر [مغز] مختلفند، و اگر ایشان دیگری را مجبور به پیروی از چیزی کند که مولود دماغ و مزاج خودش باشد، دوستی در میانه‌ی بشر منتفی می‌شود، و جامعه‌ی انسانی پریشان، و دشمنی پدید می‌آید، و مخترعات نوین، و وسایل جدید قتاله کمک به اهلاک نسل و خرابی دنیا می‌کند. دماغ‌های بشری هر چند هم ممتاز باشند، از نجات دادن بشر و تحصیل سعادت دائمی عاجز است، بلکه

خرابی عالم و فساد نوع انسانی، و هلاکت نوع بشر و اضمحلال ابدی و نابود شدن دنیا مولود فکر و دماغ بشر است، و اصل فساد و ریشه‌ی آن همان هوی‌وهوس سرکش زمامداران است.

نجات بشر چیست؟

پس برای نجات بشر چاره‌ی منحصر به فرد آنست که به قانونی رجوع کنند که برای هر حادثه و هر حال از احوال انسانی، حکم متین، که بر اصل عدل و مصلحت استوار است، و حتی مجازات «خراش بدن» را هم معین کرده، و مقنن آن دانا به سرّ و مکنونات ضمایر است، و بینا بر احوال بشر از اوّل خلقت تا انقراض عالم، و آشنا به آنچه صلاح بشر و فساد او در آن است می‌باشد. در تمام احوال و اطوار بشری به احساسات و مزاج و محیط متأثر نیست، حُکم او عدل، و قضاوت او فصل، به تمام بندگان لطیف و مهربان است؛ از خشم و غضب منزه؛ معصیت کسی به او ضرر نمی‌رساند؛ و در طاعت احدی برای او نفعی نیست. چنین قانونی از چنین [احدی] فقط می‌تواند بشریت و عالم را نجات، و به سعادت سوق دهد، و مادامی که بشر به این قانون عمل نکند، هلاکت بشر و فنای دنیا امری حتمی است.

این معنا را از روی حدس نمی‌گویم، گرچه هزار دلیل حسی بر آن قائم است، و لکن پیغمبر به ما خبر داد، و اوصیای طاهرین او به این امر اعلام نمودند، و به ما خبر این تطورات و تحولات بشری، و جنگ‌های خانمان‌برانداز آخرالزمان را دادند، و گفتند (به متابعت قرآن کریم) که عذاب بر اهل آخر زمان، و بلا از بالای سر و پایین پا و از خیلی اطراف

بشر نازل خواهد شد، و جنگ این قدر ادامه پیدا خواهد کرد تا اینکه چهار پنجم اهل عالم هلاک شوند، و دیار و بلاد خراب و ویران گردد.

و هر سال از سال پیش به مراتب بدتر شود، و آرامش و سکونت در عالم، و نظم و عدالت حکم‌فرما نمی‌شود، مگر اینکه تمام اهل عالم به دین اسلام متدین، و به قوانین آن عمل کنند. این مطالب به وضوح کامل در آیات قرآن کریم، و احادیث سیدالمرسلین و اهل بیت او وجود دارد.

آری قانون و نظامی که نجات بشر را تأمین می‌کند در دیانات سابقه بر اسلام نیست، زیرا که همه از نظامات اجتماعی، و قوانین مدنی، و اصول حقوقی و جزایی، و قواعد عقلیه، و عقاید صریحه خالی هستند، و نیز این قانون در بین مسلمین وجود ندارد، برای اینکه تمام مسلمان‌ها بدون استثنا، مگر افراد قلیلی که خدا آنها را عصمت داد، از دیانت اسلام عملاً دور شدند، کتاب خدا را پشت سرگذاشتند، ذکر حکم الهی را متروک نمودند، و از عمل به قوانین و نظامات اسلامی اعراض کردند، و هرکس که از ذکر خدا اعراض بنماید طبعاً خواری و مذلت و ضیق معیشت نصیب او خواهد بود.

(وَ مَنْ أعْرَضَ عَنْ ذِكْرِی فَإنَّ لَهُ مَعِیشَةً ضَنْكاً)[1] تنگی معیشت، و خواری و مذلت، و انواع گرفتاری‌ها بعد از اعراض از ذکر قوانین الهی، امر غیبی که سرّ آن مجهول باشد نیست، بلکه حکم عادی است که بر حسب موازین طبیعت جریان دارد. چون که رفاهیت و سلامت و امنیت و سعادت و حسن انتظام بشر بر قوانین توقف دارد، که تمام شئون بشر

۱. سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۲۴

را در نظر گرفته، و برای هر یک حکم عادل مبنی بر جلب مصلحت و دفع مفسدت معین کرده باشد، و مقننین آن، احاطه و علم به تمام احوال و اطوار بشر، در تمام دوره‌ی زندگانی بشریت داشته باشند، و چنین قانون از چنین مقننی فقط در دیانت اسلام وجود دارد، و هرکس که از آن اعراض نماید، طبعاً خود را دچار انواع مهالک و خواری و گرفتاری‌ها می‌نماید، چه،گرفتاری‌ها کشته شدن در میدان‌های جنگ! و زیر آوارها، و بمب‌های جهنمی!! و غرق شدن در آب‌ها، و طعمه‌ی ماهی‌های دریا شدن!! و هلاک شدن از شدت ترس و رعب، و گرسنگی و کمی خواروبار و اموال، و تهیدستی از تمام ثمرات و محصولات روی زمین، و کمی نفوس، و انواع عذاب دردناک، و نگرفتن نتایج، و ثمره نبردن از کار ملیون‌ها کارگر که شب و روز در حال گرسنگی و برهنگی با کمال سختی و شدت کار می‌کنند، و نتایج کارشان را جنگجویان به یک لحظه نابود و معدوم می‌سازند. انگار منادی غیبی بین اینها ندا می‌کند و می‌گوید: (وَ قَدِمْنا إلی مَا عَمِلُواْ مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُوراً)[1]، اژدری در نتیجه‌ی عمل اینها، که به یک رزمناو و ناوشکن، یا (دزیت بوت) رها می‌شود، و در یک لحظه او را غرق می‌کند، در صورتی که در چند ماه، چندین هزار کارگر برای ساختن او کار کردند، یا طیاره‌ای که در چندین ماه ساخته شده، در یک چشم به هم زدن در اثر شلیک یک ضدهوایی، از آسمان به زمین سقوط کرده نابود می‌گردد.

آری تنگی معیشت، و خواری و مذلت، و گرفتاری و پریشانی یک

---

۱. سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۲۳

سبب طبیعی عادی و منحصر به فرد دارد، و آن اعراض و روگردانی از ذکر خدا، و نظام کاملی که در شریعت اسلام موجود است می‌باشد، و راهی برای نجات و رفاهیت و سعادت بشر، و صلح عمومی نیست مگر به تمسک به آن قوانین، و طبق احکام آن شریعت.

آقای نخست‌وزیر! تعجب نکنید اگر ادعا بکنم که نجات بشر به تطبیق قوانین، و انظمه‌ی دیانت اسلام، و نظام قرآن منحصر است و اگر بخواهم این مدعا را به نحو کامل اثبات کنم، و مقایسه‌ی قوانین اسلام و نظام قرآن را به سایر دیانات و قوانین موضوعه بنمایم، و معلوم کنم که در آن دیانات و قوانین به‌جز هلاکت بشر نیست، و نجات و سعادت بشر به تطبیق نظامات و قوانین قرآن منحصر است، باید کتاب‌های بسیار بزرگ بنگارم، و وقت من و احوال و اطوار بر این مساعدت ندارد.

در حالتی که من فعلاً در حبس دولت علیه‌ی ایرانم، و جناب‌عالی بر آن دولت ریاست دارید.

پس برای اثبات این مدعا، اجمالاً به قرآن در مبدأ نزول وحی نظر کنید. مسلمانان صدر اسلام تمام نظامات قرآن را تطبیق نکردند، فقط در مدت کمی اندکی از احکام آن را اجرا نمودند، و نتیجه گرفتند که تمام دول دنیا را از بین بردند، و بر تمام مراکز معموره‌ی عالم مسلط شدند، و مدت طولانی، مالک روی زمین بودند. پس چگونه حال آنها می‌شد اگر تمام نظامات قرآن را تطبیق می‌کردند؟ و اگر مسلمانان امروزه آن احکام را اجرا کنند، حتماً روی زمین را اصلاح خواهند کرد، و جامعه‌ی بشری را از این مصائب نجات خواهند داد.

قرآن همان کتابی است که مردم را از ظلمت جهل به نور علم خارج

نمود؛ قرآن همان کتابی است که اصول جاهلیت را به عصر علم درخشان و مدنیت فاضله منقلب ساخت؛ قرآن همان کتابی است که مابین شترچرانان سرگردان، بزرگترین نظام تام را به وجود آورد، و آنها را پس از اینکه جاهلین امم بودند، عالم‌ترین امت‌ها قرار داد؛ قرآن همان کتابی است که اساس اجتماعی و مدنی و علمی و ادبی و اخلاقی آورد، که عالم بشر آن را قبل از قرآن ندیده بود.

تصور نکنید که اثر قرآن به تربیت مسلمانان اختصاص دارد، بالعکس تمام ملل دنیا ولو آنهایی که به قرآن ایمان نیاورده‌اند از تعالیم قرآن قهراً استفاده‌ی کامل نمودند، و به تربیت نائل شدند. نظری به نصرانیت و مسیحیت قبل از اسلام بنمایید، مسیحیت قبل از اسلام به‌جز مشتی خرافات و اوهام چیز دیگری نبود، پسر خدا از آسمان به رحم زنی فرو می‌آید، و خدا همان پسر است، با آن زن التحام نموده به واسطه‌ی روح‌القدس که همان خدا می‌باشد، سه هستند، یکی در آسمان، و دیگری در رحم زن، و سومی به واسطه‌ی التحام، و هر سه یک هستند، که همان یک پدر است، و هم پسر، و هم روح‌القدس، و همان پسر که خود عین پدر است به آسمان برمی‌گردد، و در جنب دست راست پدر، که همان پسر خود پدر است جلوس می‌کند.

اینها سه تا هستند، در عین اجتماع متفرق، و در عین افتراق مجتمعند، مؤمن به آن خدا، «گوشت خدا» را در نان (قَرْبَنَه) و «تقدیس» می‌خورد، و «خون خدای» خود را در خمر می‌آشامد، و خدا می‌شود، چون که «گوشت خدا» را خورد، و «خون خدا» آشامید. این مستوره‌ایست از عقاید مسیحیان در عصر قدیم قبل از قرآن، و تاکنون،

در کلیسای رومان بین جمیع کاتولیک جاری است. هنگامی که قرآن آمد و این‌گونه خرافات را با ادله‌ی حسی و عقلی باطل کرد، و قصور فکر پیروان نصرانیت را واضح نمود، مسیحیان به حکم اجبار مجبور شدند که خرافات خود را تأویل کنند و تناقضات و احالات را از آنها بردارند، و با دلیل عقلی تا اندازه‌ای تطبیق نمایند، تا اینکه «لوتر» طلوع کرد، و جداً خیلی از خرافات نصرانیت را از دیانت مسیحی برداشت، و دیانت تازه‌ای به نام نصرانیت آورد که در قدیم نبوده، و به مسیح و حواریون اتصال نداشته، زیرا او بعد از مسیح به هزار و دویست سال تقریباً به دنیا آمده، پس (لوتر) و اتباع او و از پیروان اصول «پروتستان»، نمی‌توانند مدّعی بشوند که نصاری و مسیحی هستند، چون که مابین اینها و حواریون و کلیسا هزار و دویست سال فاصله است، و بدعت‌هایی در مسیحیت به نام دیانت مسیح وارد نمودند، و به هر حال «لوتر» و اتباع او در محو بعض خرافات از دیانت نصاری، و کشیش‌هایی که برای خلاصی از جنون و بی‌عقلی و بی‌خردی که در دیانت مسیحیت موجود است دست به دامن تأویل زدند، و درصدد اصلاح بعضی قسمت‌ها برآمدند، همگی مدیون دین اسلام و براهین او هستند.

همین‌طور که قرآن اصلاحاتی را در مسیحیت ایجاد کرد، اصلاحاتی را در دیانات سابقه و قوانین و نظامات قدیمه موجود کرد، و هر اصلاحی که بعد از قرآن در هر آئین و دین و نظام و قانونی می‌بینید از قرآن استمداد جسته، و مدیون علوم و براهین قرآن است.

اگر آثار عامه‌ی قرآن را بخواهیم ذکر بکنیم، مقتضی تطویلی است که مناسب این رساله نیست، ولکن برای جناب شما آقای نخست‌وزیر، یک

مثلی را در این خصوص ذکر می‌کنم.

البته همین‌طور که آن شترچران بی‌سواد مشرک تندخو که خدای خود را در جاهلیت دو بار خورده (نه به طوری که کاتولیک خدای خودشان را می‌خوردند)، و اینکه در زمان جاهلیت دو دختر خود را زنده به گور کرده، و به آن افتخار می‌کرد و می‌گفت ننگ و عار را دفن کردم، و باقی اخلاق و ملکات او قبل از اسلام همین‌طور بوده، بعد از قرآن چه شد؟

آری بعد از قرآن به جای شترچرانی و بی‌نظمی و بی‌رحمتی، شاه جهان گردید، و مجری اصول عدالت و رحم و شفقت و تربیت صحیح و بناکننده‌ی بزرگترین مدنیت گردید، و به جای دفن دختر، به دختر خود افتخار نمود، و کنیه‌ی خود را «ابوحفص» گذاشت، به نام دختر، در صورتی که پسری به نام «عبدالله» داشت. همه‌ی این تعالی و تبدیل عجیب، تفضل قرآن بود، که اگر می‌خواست غیراز آن بکند ممکنش نبود، یعنی قرآن او را قهراً، خواهی نخواهی، به این مقام بلند رسانید. آن شخص «عمر بن الخطاب» است.

تأثیرات ژرف قرآن در جهان

اثر قرآن در تمام روی زمین، و بر عموم بشر، همان اثر است که بر این شخص نمود، عالَم بعد از قرآن غیر از عالَم قبل از قرآن است.

آیا عجب دارید اگر بگوییم که برای خلاصی بشر از گرفتاری و خواری و مذلت مرجع و راهی نیست غیراز قرآن و تعالیم آن!؟

آقای نخست‌وزیر! اگر شما یا دیگران شک و شبهه در اظهارات من

دارید، مشکلات مجمع بشری را از حیث امور اداری و سیاسی و اقتصادی و نظامی و اخلاقی و قضائی و حقوقی و جزائی و غیره در نظر بگیرید، و از هر یک بپرسید،[1] تا بدانید قرآن در نظامات خود چگونه تمام مشکلات را حل، و سختی‌ها را آسان کرد، که اگر «امپریالیست‌ها» و «کمونیست‌ها» به آن آشنا بودند در سرگردانی و حیرت نمی‌ماندند، و مشکلات اداره‌ی مجمع بشری برای آنها آسان می‌گردید.

آقای نخست‌وزیر! از حبس و تبعید من دست بکش، و مجالی را برای من بگذار که در خطابه، و بیان، و قلم، و نشریات، آزاد باشم، تا برای اهل عالم کشف بنمایم که راه نجاتی و ملجأ و مرجعی برای بشر نیست مگر قرآن و تعالیم آن.

یا اینکه خود شما یا کسانی دیگر، نظامات و تعالیم قرآن را در موقع اجرا بگذارید در یک قطعه از قطعات زمین، خواهید دید که چگونه در کمترین زمانی این قطعه را به منتهای اوج سعادت در تمام شئون اداری و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی می‌رساند.

آقای نخست‌وزیر! نگویید اگر قرآن خیری داشت اهل آن خوار و ذلیل نمی‌شدند، زیرا من می‌گویم در این عصر اهلی برای قرآن نیست، و مسلمانی در بین مسلمان‌ها وجود ندارد[2]، و فقط در قرآن منحصر است، و کسی از مسلمانان به آن علم ندارد، چه برسد به آنکه آن را تطبیق یا به مقتضای آن عمل کنند.

آقای نخست‌وزیر! شاید مرا به بلاهت و سفاهت و جنون و گمراهی

۱. یعنی: و از یکایک آنها از من بپرسید.

۲. یعنی: و اسلامیت در بین مسلمان‌ها وجود ندارد، و فقط در قرآن منحصر است.

متهم کنید، و در باطن به نحو مسخره این مراسله را تلقی بنمایید، و در ذهن خودتان خطور کند که در چنین ادواری بنای دول اسلامی، متزلزل، و مدنیت آن ویران و نابود گردیده، و ارکان و پرچم‌های آن سرنگون شده، و صنایع و اکتشافات و مخترعات «بت‌پرستان» و «پیروان خدای سه‌گانه» به حدی رسیده که تمام روی زمین و آسمان را مسخر نمودند، و طغیان امواج دریاها، و اعماق بی‌پایان آن [را] مقهور نمودند؛ در چنین زمانی، یک نفر حبس شده، مغلوب گشته که حتی قوت یومیه‌ی خود را هم مالک نیست، می‌خواهد اشخاصی را که به منتهای قوت رسیده‌اند، از دین خود دست کشیده، و به دین ملل مغلوبه‌ی مقهوره متدین بشوند، و این خواهش عین سفاهت و گمراهی است؟!

نه آقای نخست‌وزیر! نه سفیهم، و نه گمراهم. راست گفتم و به حق جزم نمودم، رأی من بر صواب، و حکم من قاطع است، هیچگاه بنای دول اسلامی متزلزل نشده، بلکه دول اسلامی به منتهای اوج رفعت و عزت بودند، سپس مرتد شدند، و به عمیق‌ترین دَرَکه‌ی خواری و مذلت افتادند، و قرآن قبل از وقوع آن خبر آن را به ما داده، آنجایی که در سوره‌ی «مائده» فرمود:

(یَا أَیُّها الذِیْنَ آمَنُوا مَنْ یَرْتَدَّ مِنْکُمْ عَنْ دِیْنِهِ فَسوفَ یَأْتِی اللهُ بِقَومٍ یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَهُ).[1]

و در سوره‌ی «محمد» فرمود:

(وَ إِنْ تَتَوَلَّوا یَسْتَبْدِلْ قَوْماً غَیْرَکُمْ ثُمَّ لایَکُونُواْ أَمْثَالَکُمْ)[2]، در این دو

۱. سوره‌ی مائده، آیه‌ی ٥٤

۲. سوره‌ی محمد (ص)، آیه‌ی ۳۸

آیه‌ی کریمه خبر داد که ملل اسلامی همین که از احکام و تعالیم دین اسلام سرپیچی نمودند، به درجه‌ی هلاکت می‌رسند، و خداوند متعال به جای آنها اقوام دیگری را می‌گمارد، که دیانت اسلام را حفظ و عزت و شوکت آن را نگه می‌دارند.

امّا صنایع و مخترعاتی که در دست «پیروان خدای سه‌گانه» و «بت‌پرستان» است، اینها نعمت نیستند، بلکه «وزر» و «وبال» و «نقمت» بر آنان است، آن اقوام از خدا دور شدند، و احکام الهی را زیر پا گذاشتند، خداوند متعال در افکار اینها القا فرمود، و آنها را به این درجه رسانید که آلات جهنمی را اختراع نمایند، و در صحرا و دریا، و اعماق زمین و فضا، موجبات هلاکت فراهم بیاورند، اسباب اختلاف و نزاع مابین آنها تولید شده، خودشان را به دست خودشان هلاک و افنا نمایند، و هرکس که ایمان به خدا دارد برای او یقین حاصل است که آنچه در دست انسان است مستحق نیست که اطلاق اسم «قوّت» به او بشود، بلکه او عین «وَهن» و «ضعف» و «سستی» و «خواری» و «هلاکت» است و قرآن کریم قبل از ۱۳٦۰ سال، خبر آن را به ما داده است، آنجایی که در سوره‌ی «انعام» می‌فرماید:

(قُلْ هُوَ القَادِرُ علی أن یَبْعَثَ عَلَیْکُمْ عَذَاباً مِنْ فَوْقِکُمْ أو مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِکُمْ أوْیَلْبِسَکُمْ شِیَعاً وَ یُذِیقَ بَعْضَکُمْ بَأسَ بَعْضٍ أُنْظُرْ کَیْفَ نُصَرِّفُ الأیَاتِ لَعَلَّهُمْ یَفْقَهُونَ)؛[1]

یعنی (خدا قادر است که عذابی را از بالای سر و پایین پا بر شما

۱. سوره‌ی انعام، آیه‌ی ٦٥

بفرستد و بین شما تفرقه بگذارد و بچشاند بعض شما بأس دیگران را، ببین چگونه نشانه‌ها را برای آنها واضح می‌نماییم که شاید بفهمند).

به این جنگ‌ها قرآن کریم به ما خبر داد و گفت که این جنگ‌ها تمام نمی‌شود مگر اینکه اسلام معمول به تمام بشر گردد، و تمام اهل زمین مسلمان بشوند.

احادیث و آیات، تفصیل آن را کرد، و دو امر به ما نشان داد، اوّل اینکه این جنگ و متعاقبات او از قطحی و طاعون و وبا و سایر امراض واقع خواهد شد، دوم اینکه عالم به واسطه‌ی دین اسلام اصلاح خواهد شد، و دین اسلام روی زمین را از عدل و داد پر می‌کند، پس از اینکه از ستم و جور پر شده باشد، امر اوّل واقع شد، و امر دوم حتمی‌الوقوع است، برای اینکه تمام این حدیث صادق و واقع خواهد شد.

آقای نخست‌وزیر! آیا شکی برای شما باقی می‌ماند که حتماً دین اسلام بر تمام ادیان و اهواء و قوانین غلبه خواهد کرد؟ خصوصاً که قرآن کریم در دو سوره، بر این معنا خبر داد،و می‌فرماید:

(هُوَالذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالهُدَی و دِینِ الحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّیْنِ کُلِّهِ وَلَوْکَرِهَ المُشْرِکُونَ)؛[1] یعنی خدا، آن کس که پیغمبر خود را به هدایت و حق فرستاد که او را بر تمام ادیان غلبه دهد ولو که این مشرکین کراهت داشته باشند.

آقای نخست‌وزیر! گمان نبرید و تصور نکنید که خضوع و خشوع دنیای کنونی نسبت به اسلام امر عجیب یا غریبی است که سبب آن

---

۱. سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۳۳؛ سوره‌ی محمد، آیه‌ی ۲۸ (هُوَالذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالهُدَی و دِینِ الحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّیْنِ کُلِّهِ و کَفی بِالله شَهیداً)

مجهول است، به نظر می‌رسد چنین نیست، از اینکه روش الهی که هیچگاه تغییرپذیر نیست در خلقت این‌طور بوده است، و خضوع و خشوع اهل عالم به دین اسلام بر حسب مدارج طبیعی در کون جریان دارد، چه که این صنایع مستحدثه تمام «کره» را مانند یک بلد واحدی قرار داده، و همگی بشر را مانند اهل آن بلد، و دنیای کنونی به طرز جدیدی واقع شده که خواهی نخواهی آنان را به قبول احکام اسلام ناگزیر می‌کنند، و هرگاه نپذیرند احکام اسلام را، مدنیت خراب می‌شود، چنانچه الآن می‌بینید، زیرا که عالم بشریت امکان‌پذیر نیست که حیات آن و رونق آن با تطورات کنونی و صنایع و اختراعاتی که امروز پدیدار شده بدون اسلام دوام پذیرد، و آن صنایع و اختراعات کنونی برای ساکنین دنیا که هنوز به ربقه‌ی اسلام وارد نشده‌اند، یک راهی را وسیع نموده برای صلح و سلام، و آن راه وسیع و «صراط مستقیم»، همانا اسلام است که به حکم طبیعت خداوند آن را باز نموده است.

محققاً بشر ممکن نیست حیات خود را با بودن این مخترعات مخرب عالم ادامه دهد، مگر به قانون عامی که براساس محبت مابین جمیع افراد بشر، و مشتمل بر دفع مفاسد و جلب مصالح و مساوات بین افراد نوع بشر باشد، و آن قانون فقط اسلام است.

بت‌پرستی و دموکراسی و بلشویکی و اشتراکی و فاشیسم، تمام اینها فتنه هستند، که ناچار است بشر از آنها بگریزد، و برای خدا به قانون دین اسلام عمل نماید.

بدیهی و حتمی است که بنابر «ناموس طبیعت»[1] همگی به ربقه‌ی اسلام وارد خواهند شد، چه وجود این صنایع عالم‌خراب‌کن، و جنگ‌های نابودکننده‌ی بشر که آن نیز به مشیت الهی بوده، آن را ایجاب می‌کند. پس هر که سبقت جست، و رحمت الهی او را شامل شد و در این میدان شرف و سعادت وارد گشت، به فوز عظیم و نعمت جسیم رستگار می‌شود.

آقای نخست‌وزیر! آیا حاضر هستید که گوی سبقت را بربایید؟ این گوی سبقت را ربوده و بشر را به این صراط مستقیم هدایت کنید، و او را متوجه این امر خطیر نمایید. این امر بسیار مشکل است.

من گفتم موانع شما بسیار زیاد است، و مالک تمام‌اختیار نیستید، خواستید که مرا آزاد کنید نتوانستید، ادامه‌ی حبس کردید، در صورتی که نمی‌خواستید در حبس باشم، امر فرمودید که یک دهم وسایل معیشت مرا بپردازند، در صورتی که من در حبس هستم پرداخته نشد، قلماً نوشتید که از نماز و مسجد و تدریس و قرآن و منبر ممنوع شوم، و حال آنکه قلباً به این امر راضی و مایل نبودید. پس معلوم شد که گاهی مجبور می‌شوید به پاره ملاحظاتی برخلاف تمایل قلبی حکم کنید. کسی که آن قدر موانع و ملاحظات داشته باشد، و هزاران مانع در جلوی او هست چگونه می‌تواند آزادانه این کار به این معظمی که سخت‌ترین دشواری‌ها در جلوی آن می‌باشد [را] اجرا نماید؟ هنگامی که در گرفتاری‌های گوناگون بودید، بعد از اینکه از منزل خارج شدید، در

۱. قانون طبیعت

صورتی که متجاوز از بیست سال به حال حبس بودید، خواستم بفهمم که حقیقتاً آزاد شدید و کمال اصلاحاتی که در نظر دارید اجرا خواهید کرد؟ یا اینکه از حبس در مضیقه بودید، و به هر وسیله می‌خواهید خودتان را از خانه نجات بدهید، ولو اینکه هیچ‌کاری هم نمی‌توانید بکنید، این است که بعض مطالب کوچکی از جناب‌عالی درخواست نمودم، چون اجرا نشد فهمیدم که آزادی کامل در عمل ندارید، و موانع بسیاری در جلوی پای شما هست. حبس، فضیلت و شرافت بسیار بزرگی برای شما داشت، و این آزادی بهتر از آن نیست، آیا با آن عدم آزادی در عمل که دچار آن هستید ممکن است عموم بشر را به این امر بسیار بزرگ که صلاح عالم در آنست دعوت فرمایید؟

معذلک جناب‌عالی را مخاطب قرار می‌دهم، أعم از اینکه به این دعوت بتوانید قیام کنید، یا اینکه موانعی داشته باشید. شما را مخاطب قرار دادم برای اینکه نزدیکترین رئیس‌الوزرائی به من هستی، در حالی که من در کاشان هستم، همچنان که گفته شد، و عرض من تنها شما نیست، بلکه می‌خواهم به این وسیله هر شنونده، بشنود، و هرکسی که مقام عالی را اشغال می‌نماید و توانایی دارد گوش کند، بلکه برای دعوت من اجابت‌کننده یافت شود.

درخواست نشر دعوت اصلاحی

آقای رئیس‌الوزرا! آیا کمک به من می‌دهید که این دعوت‌نامه‌ی عمومی اصلاحی در رادیو طهران منتشر شود، و امر فرمایید که این مراسله به زبان عربی و فارسی و زبان‌های مختلف طبع و نشر گردد؟

آقای نخست‌وزیر! می‌دانید چرا به زبان عربی این مراسله را به جناب‌عالی تقدیم کردم در حالی که شما فارسی زبان هستید، گرچه شما عربی هم می‌دانید و نیز من می‌توانم به لغت فارسی بنویسم؟ آیا خیال می‌کنید که من برای زبان عربی تعصب می‌کنم؟ خیر من مسلمانم، و به هرچه اسلام آورده ایمان دارم، و اسلام فرمود هر عصبیّت در جهنم است، و هرگز من عصبیت به هیچ امری ندارم، فقط تابع مصلحتی که در احکام اسلامی می‌باشد هستم. شما را به زبان عربی مخاطب ساختم برای امر بسیار بزرگی که از خفت و خواری عصبیت بسیار دور است، و آن امر مهم این است که افراد اهل عالم که در یک جامعه و مانند اهل یک خانه شدند، همین‌طور حتماً باید به یک قانون اداره شوند، و وحدت قانون برای آنها ضروری است.

به‌طور حتم باید دارای یک زبان باشند، مابین ارباب زبان‌های مختلف یک زبان جامعی باشد که همه آن را فهمیده و به واسطه‌ی آن تفاهم بنمایند، و سوءتفاهمی که ممکن است به واسطه‌ی اختلاف زبان حاصل شود مرتفع گردد، به این واسطه تمام افراد بشر دارای یک دین و یک قانون و یک زبان می‌شوند. و سعادت عالم بشری به‌جز این حاصل نخواهد شد. آن زبان، که قابلیت اجتماع اهل عالم بر آن باشد، نیست مگر همان زبانی که قانون جامع بشری از جانب خدا به آن نازل شده است، و آن زبان قرآن است و بس، فقط زبان عربی ممکن است زبان بین‌المللی گردد لاغیر.

چرا این مراسله به زبان عربی نوشته شده است؟

و نیز اسباب زیادی وجود دارد که موجب می‌شود که زبان عربی

زبان بین‌المللی شود، از اهم آن اسباب این است که کسی که زبان عربی نداند مزایای قرآن و نکات دقیقه‌ی قانون اسلام و برتری آن بر تمام قوانین موجوده‌ی دنیا را نخواهد فهمید، و از فوائد آن قانون و تصدیق اینکه سیادت نیز بدان منحصر است محروم می‌ماند، و سبب بدی ترجمه‌های قرآن به زبان‌های مختلف مانند فارسی و انگلیسی و فرانسه و غیرذلک همین است که مترجمین در دقایق زبان عربی وقوف کامل ندارند، حتی مفسرینی که از ملل غیرعربی بودند نتوانستند کماهوحقه از عهده‌ی تفسیر برآیند، و سبب شدند که عموم بشر از تعالیم عالیه‌ی قرآن و مزایای اسلام محروم بشوند، و اگر قران کماهوحقه برای بشر معلوم و از سوء ترجمه‌ها و تفسیر و تعبیر منزه گردد، خواهی نخواهی عموم بشر به حکم ضرورت و احتیاج، به آن تعالیم عالیه عمل می‌کنند، و سایر قوانین و نظام‌هایی [را] که در دست دارند ترک می‌کنند، مضاف بر اینکه زبان عربی بر حسب وسعتی که دارد، و اشتقاقاتی که در موارد آن موجود است، قابلیت آن را دارد که تمام احتیاجات علمی و فنی و صنعتی و تجاری و سایر احتیاجات را تأمین کند، بدون اینکه مدد و کمک از لغت دیگری بگیرد؛ و امتحان خود را در ترجمه‌ی علوم و فلسفه‌ی یونان، و ادیان فارسی و سریانی و عبری و هندی و غیره داده و غیراز زبان عربی هیچ زبانی این قابلیت را ندارد.

آقای نخست‌وزیر! این یکی از اسباب و موجباتی [است] که باعث شد که این مراسله را به زبان عربی به جناب‌عالی بنویسم، شاید از اظهار من وحشت و دهشت و رعب بر شما استیلا کند، و در باطن بگویید که چگونه ممکن است لغات بزرگ علم مانند انگلیسی و فرانسه و غیره

متروک بشود، و مختص همان طوایف بماند، و لغت عرب که ضعیف‌ترین لغات عالم می‌باشد لغت جامعه‌ی بشری و بین‌المللی گردد، آیا این از امور مستحیله نیست؟ مجال ندهید که چنین چیزی در قلبتان خطور کند، و یقین داشته باشید که این امر به‌هرحال خواهد شد، و عمومیت لغت عرب به حکم طبیعت و احتیاج، لغت عموم بشر [خواهد شد] چنانچه سائق طبیعی و احتیاج، موجب خواهد شد که قانون اسلام، قانون عموم بشر گردد.

آقای نخست‌وزیر! اگر مانعی داشته باشید از اینکه مسئول مرا اجابت کنید، و سبقت در دعوت بشر به دین اسلام نمایید، آیا ممکن است که به پلیس و شهربانی امر بدهید که بیش از این سلب آزادی مرا نکنند؟ و از بیان احکام اسلامیه و قوانین و انظمه‌ی شرعیه، که سعادت بشر در آن منحصر است، مرا منع نکنند، و به حال خودم واگذارند، که درس و منبر و تألیف را ادامه بدهم، و خودم با صدای ضعیفی که دارم اهل عالم را به سعادت خودشان که در اسلام منحصر است دعوت نمایم.

نمی‌دانم اگر چنین امر گردید، ادارات تابعه، برای دسایس که همیشه در آن هست، اطاعت آن خواهند کرد یا نه؟

آقای نخست‌وزیر! چون من یأس دارم از اینکه بتوانید مسئول مرا اجابت نمایید، یا اینکه مرا در تبلیغ و بیان احکام آزاد نمایید، با اینکه شما یک شخص مسلمان و علاقه‌مند هستید، و قطع دارم که میل دارید که من آزاد باشم و نمی‌توانید، از این جهت چند نسخه به زبان عربی از این مراسله نوشتم، و به نام هر سفیر از سفرای دول که در طهران سفارت دارند، یک نسخه از آن فرستادم.

بدون اینکه از حدود برهان و دلیل و تجربه خارج بشوم، و اگر دعوت مرا رد کردند هیچ نزاعی و جدالی با اینها نخواهم داشت، و خصومتی، به هیچ وجه‌من‌الوجوه با هیچ فردی از افراد بشر ندارم، غرض من فقط سعادت افراد و جامعه‌ی بشریت [است] که قرآن کریم مرا به متابعت آن امر می‌فرماید.

آخرین تکلیف شرعی

اگر مابین دول عالم، و افراد بشر مساعِد و پناهی پیدا نکنم، بی‌مهابا از خانه بیرون خواهم آمد، و فریاد می‌زنم که دین خدا فقط دین اسلام است، برای بشر نجاتی نیست مگر تمسک به دین اسلام، عالم و جوامع بشری که در وضعیت و کیفیتی نوین وارد شده، محال است، که استوار گردد، یا اداره بشود، یا جامعه‌ی آن منظم شود، مگر با عمل به قوانین اسلام.

آقای نخست‌وزیر! اگر شما یا کسی دیگر به واسطه‌ی این دعوت، مرا مجرم تشخیص بدهید، و به گناه اینکه من مسلمان هستم، و دین اسلام را می‌دانم، و فهمیدم که سعادت بشر فقط به دین اسلام منحصر است، گرفته و حبسم کنید، در محبس فریاد خواهم زد. آری، اقتدا به یوسف صدیق[کرده]، و بر طبق متابعت تعالیم قرآن در سجن فریاد خواهم زد:

(يَاْ صَاْحِبَی السِجْنِ أأرْبَاْبٌ مُتَفرِقُونَ خَيْرٌ أمْ اللهُ الوَاحِدُ القَهَّارُ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إلاّ أسْمَاءً سَمّيْتُمُوهَا أنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا أنْزَلَ اللهُ بِهَاَ مِنْ سُلْطَانٍ إن الحُكْمُ إلاّ للهِ أمَرَ أنْ لاتَعْبُدُوا إلاّ إياهُ ذَلِکَ الدِيْنُ القَيِّمُ وَ لكِنَّ

أَكْثَرَ النَّاسِ لايَعْلَمُونَ)؛[۱] (ای رفقای زندانی من! آیا خدایان پراکنده‌ی بی‌اثر بهتر است، یا خداوند یگانه‌ی قهار، آن چیزهایی را، غیر از خدا، که شما می‌پرستید فقط اسامی هستند که شما و پدرانتان آن اسماء را گذارده‌اید، خداوند تعالی راجع به الهه‌ی مصنوعی شما برهانی و دلیلی نازل نکرده، و حکمی نیست مگر مخصوص باری تعالی، که امر فرموده اینکه نپرستید و ستایش نکنید مگر خداوند یگانه را، این است دین استوار. و لکن بسیاری از مردم نمی‌دانند). و چون مرا به حبس منفرد بیندازید، ذکر من در قلب و ضمیرم در آن مجلس کلمه‌ی «لااله‌الاالله»، «محمد رسول الله» خواهد بود.

می‌گویم و عقیده‌ام این [است] که [(ان الدین عند الله الاسلام)]؛ (دین نزد خدا اسلام است و بس) که صلاح و قوام بشری به غیراز او نمی‌شود، و چون بکشند مرا برای این عقیده (و حال آنکه بدون خواست خدا نمی‌شود) به زودی در حالت «رضا» و «صبر» به لقاء الله فائز می‌شوم، بدانچه قضای مبرم جاری شده، و آنان که دارای صبر و شکیبایی هستند ضعف و هراسی ندارند.

این خطاب، وصیت من است که ماندگار است، از آنکه (هر کس بمیرد بدون وصیت، مرگ آن موت جاهلیت است)[۲]، مرا مالی یا خانه‌ای یا ضیاع و عقاری و یا درهم و دیناری نیست، عیال و اولاد و تمام مسلمین را به خدا می‌سپارم، و این وصیت من است، زیرا فرا رسیده

---

۱. سوره‌ی یوسف، آیات ۳۹ و ٤۰

۲. قال رسول‌الله (ص): «من مات بغیر وصیه مات میته جاهلیه» وسایل‌الشیعه، ج ٦، ص ۳۵۲ حدیث شماره‌ی ٢٤٥٤٥

است اجل من، و هر چند فائز به درجه‌ی رفیعه‌ی «شهادت» نشده‌ام، امّا (استخوانم سست شده، و پیری سرم را فرا گرفته)[۱]، و در طول مدت حبس قوایم به تحلیل انجامیده، و تنگی زندگی، و مرض بر من استیلا یافته، با اینکه شکوه نمی‌کنم از این، بلکه شکر باری تعالی را می‌نمایم، که منت بر من گذارده، و از شیطان نفس و هوی حفظم فرموده، و مرا باز داشته از آنکه به «امید» یا به «خوف» به درگاه سلاطین روی زمینی، که مخالف سلطان الهی هستند، روی بیاورم.

(و هو القاهر فوق عباده)[۲]

(و الله غالب علی امره)[۳] و له المِنَّة و الشکر، و آخر دعوای أن الحمد لله رب العالمین.

کاشان ٥ محرم ١٣٦٢

الراجی محمد بن محمد مهدی الکاظمی الخالصی

عفی عنهما.

شاید این مراسله‌ی من به وقت نرسد و چون پلیس اجازه‌ی طبع نمی‌داد نسخه‌های چندی از آن سواد برداشته و منتشر نمودم به جاهایی که محفوظ گردد و امیدوارم هر که مطلع بر مضامین آن شد آن را انتشار دهد و به دیگران قولاً یا کتباً یا ترجمتاً یا طبعاً برساند و اگر نتوانست که انتشار دهد صدق گفتارم را بگوید که این ستمکاران جنگجو، دین و اداره و سیاست را فاسد نمودند و صلاح و قوایی برای بشر نخواهد بود

---

۱. اشاره به آیه‌ی شریف: (... إنّی وَهَنَ العظمُ مِنّی واشْتَعَلَ الرّأسُ شَیباً) سوره‌ی مریم، آیه‌ی ٤

۲. سوره‌ی انعام، آیات ۱۸ و ٦۱

۳. سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۲۱

مگر به اسلام و دانسته شود که به واسطه‌ی ضعف باصره این کتاب را املا کردم به شخص فارسی زبانی که فرق بین ض ـ ظ و ذـ ز و ص‌ـس و عربی هم نمی‌دانست.

پایان مراسله

[رویدادهای پس از ارسال نامه]

«در نسخه‌ی عربی مراسله به نام «سعاده الدارین» چاپ ۱۹۵۰م بغداد، از آیت‌الله خالصی‌زاده در مورد وقایع واپسین ارسال این نامه سؤال شده است. برای کامل شدن مطلب، ترجمه‌ی آن را نیز در زیر می‌آوریم» (محقق)

سؤال:

سرور من، و مجاهد راه خدا، و مجتهد اکبر، امام خالصی، مایلم بدانم پس از ارسال این نامه بر شما چه گذشت؟...

(عبدالکریم الغراوی)

پاسخ

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

پس از رسیدن این نامه به دست «قوام السلطنه» گروهی از رجال ایران، اصرار داشتند که من از قید تبعید آزاد شوم. [محمدرضا] شاه در مقابل، سخت مخالفت می‌کرد، چون که نصیحت‌های من به او، باب طبعش نبود، آن را سرزنش می‌پنداشت، در حالی که جز خیر او و خیر

بلاد اسلامی چیز دیگری نمی‌خواستم. لذا تلاش کرد تا مرا در کاشان نگهدارد، ولی سرانجام مغلوب شد.

به طهران بازگشتم، و شاه از برگشتنم در هراس بود، او در آن زمان طرفدارانی را در میان «سوسیالیست‌ها» برای خود پیدا کرده بود، از میان «کمونیست‌هایی» این عده حضورم در طهران را سرانجامی برای کارهای سوء و فاسدشان به‌خصوص الحاد دینی می‌دیدند، روزنامه‌های کمونیستی با روزنامه‌های وابسته به شاه متحد شده، [و] تبلیغات وسیعی را برعلیه اصلاحاتی که درصددش بودم آغاز کردند. میان این روزنامه‌ها از یک سو، و روزنامه‌های طرفدار من از سوی دیگر، «جنگ تبلیغاتی» سختی درگرفت، و خدا خواست که روزنامه‌های طرفدار من جنگ را ببرند، و کید و مکر ملحدان را به خودشان برگرداند.

شاه پس از بازپس‌گیری مجدد «آذربایجان»، و براندازی حکومت کمونیستی آنجا، اصرار داشت که مرا از طهران تبعید کند، «قوام السلطنه» هم یارای مخالفت شاه را نداشت، لذا از طهران به «یزد» تبعید شدم.

زمانی که وارد آن شهر شدم، مدارس و مساجد و تمام مراکز دینی آنجا را ویران و خالی یافته‌ام، و موقوفات آنها به تملّک دیگران درآمده بوده‌اند، مراکز فحشا و میکده‌ها را آباد دیده‌ام، و کلاً آن شهر شهر کمونیست‌های ملحد، بابی‌ها، و زرتشتی‌ها گشته بود و مسلمانان آن شهر ساکت بودند. در حالی که آن شهر «دارالعبادة» نامیده می‌شده است.

مدت هیجده ماه در آن شهر توقف کردم، در این مدت تمام مدارس دینی و مساجد، آباد، و بیشتر موقوفات بازگردانده شده‌اند، و صدای بی‌دینی، چه کمونیستی و چه بابیگری یا زرتشتی، فرونشست و اسلام و

مسلمانان، صاحبان نفوذ در آن شهر گشته‌اند.

شاه به رغم شرارت‌های شدید عمالش نتوانست مرا از یزد بیرون کند، ولی همزمان با اعلان خبر ترور وی در طهران، ارتشیان خود را به یزد فرستاد تا مرا دستگیر کنند، با این حال ارتش در این مأموریت ناکام مانده، زیرا نظر بیشتر اهالی یزد بر حمایت از من بوده است.

عمال شاه، و در رأس آنان «رئیس عدلیه» و «دادستان کل» که سخت‌ترین دشمنان اسلام و مسلمین بودند، نقشه‌ی دیگری را طرح کردند، و مرا ناگهان و ناجوانمردانه دستگیر کرده، و به طهران فرستادند. در این شهر در زندان انفرادی زندانی شده‌ام تا زمانی که شاه «مجلس مؤسسان» را که عهده‌دار تشکیل «مجلس اعیان» (سنا) بوده انتخاب کرده است، تا به شاه، صلاحیت‌هایی را در قبال دو مجلس بدهد[که] بیش از صلاحیت‌های تعیین‌شده‌ی او در قانون اساسی ایران است، و شاه توقع داشت که من با آن اقدامات مخالفت کنم، بدین‌سان پس از تحقق خواسته‌هایش در برقراری این مجالس مرا آزاد کرد، و در طهران تحت مراقبت پلیس مانده‌ام، سرانجام با موافقت ولیعهد عراق که به طهران آمده بود، به کاظمین بازگردانده شده‌ام.

فصل سوم:

۲۷ ماه در طهران

مقدمه: کتاب «بیست و هفت ماه در تهران»

پس از آزادی آیت‌الله خالصی‌زاده از تبعیدگاه کاشان در تاریخ ٦اردیبهشت ١٣٢٣، معظم‌له راهی تهران شد، با گذشت ٢٧ ماه از اقامت ایشان در این شهر، معظم‌له خاطره‌هایی با عنوان «٢٧ماه در تهران» نوشتند و آن را نیز هم‌زمان با انتشار کتاب مراسله، در سال ١٣٢٤ش، در تهران منتشر ساختند.

کتاب «بیست و هفت ماه در تهران» بیش از یک خاطرات سیاسی می‌باشد، این کتاب حاوی مشاهدات و اقدامات یک مجتهد مبارز در پایتخت در زمان حضور اشغالگران در نزدیکی پایتخت، فساد دستگاه حاکم، وضعیت ضعیف شاه جدید ایران در برابر بیگانگان، وجود احزاب گوناگون و نداشتن برنامه‌های منظم، انتشار جراید حزبی و گروهی متعدد، گسترش فقر و فساد و بیماری، تشدید فعالیت مسیونرها و مبلغان غیرمسلمان، رواج فحشا و منکرات، ناکامی مدارس اندک آموزش دینی در مقابله با فعالیت‌های ضددینی می‌باشد.

[آزادی از تبعید کاشان]

روزجمعه، یازدهم جمادی‌الاول سال ۱۳٦٤ چند نفر از طهران با اتومبیل مخصوص و نامه‌ی حاکی از آزاد شدن من از قید تبعید به کاشان آمدند و تقاضای حرکت به طهران نمودند. چون می‌دانستم که وضع طهران بی‌اندازه مختل است و برای نشر دعوت اسلامی و آگاه کردن مردم به حقایق آن، وسایل در دست نیست و معاندین از هر طبقه با قوی‌ترین وسایل در طهران وجود دارند، از حرکت به سمت طهران امتناع نمودم و مهلت خواستم تا وسایل لازم را تهیه بنمایم. آن اشخاص اظهار کردند که تمام وسایل برای نشر تعالیم اسلامی آماده است و اگر حرکت نکنم بیم این می‌رود که حکم آزادی من لغو و دوباره حکم سلب آزادی تجدید گردد.همچنان که درکابینه‌ی سهیلی در یک‌سال پیش همان‌طور شده بود. پس از صدور حکم آزادی‌ام، در کاشان یک هفته برای مطالعه در کیفیت ورود به طهران توقف کردم و در نتیجه‌ی حرکت نکردنم دوباره حکم سلب آزادی من صادر شد و به حال تبعید در کاشان ماندم.

اهالی کاشان که از قضایا آگاه شدند از حرکت من جلوگیری نمودند و هزاران نفر دور خانه‌ام گرد آمدند. پس از مذاکراتی چند، حرکت نموده و روز دوازدهم وارد طهران شدم و به نحو اختصار مشاهداتم را در مدت اقامت در طهران ذیلاً به اطلاع خوانندگان می‌رسانم:

[فقدان سازوکارهای دعوت اسلامی]

۱ـ در طهران هیچ وسیله‌ای برای تنویر افکار مردم و نشر دعوت

اسلامی نبود؛ حتی خانه هم برای سکونت من وجود نداشت و اشخاصی که مرا به طهران آوردند دروغ گفته و یا در بیان مسائل مبالغه کرده بودند و خدمت آنها در طهران دیگر نرسیدم.

۲ـ تقاضاهایی از من شده بود و نظر به سوءظن نسبت به تقاضاکنندگان، که به دشمنی اسلام و خیانت به مملکت در طهران معروف بودند ، مانع از اجابت مسؤول آنان شدم.

۳ـ چون مسؤول آن دسته اجابت نشد، با تمام وسایل و امکاناتی که در دست داشتند؛ شروع به حمله و تبلیغ بر علیه من نمودند و از هیچ تهمت و افترا احتراز نکردند.

[مخالفت با حزب توده]

٤ـ عده‌ای تقاضا نمودند که با حزب توده موافقت نمایم، بدیهی است یک نفر مسلمان که از روی دلیل و تجربه، عقیده‌ی ثابت دارد دین و قوانین اسلامی بر هر مرام و قانون برتری دارد و اقتصادیات آن، یگانه راه نجات عالم است، نمی‌تواند با اصول مارکسیستی و ماتریالیستی که عالم بشریت را به هلاکت می‌رساند تن بدهد؛ علی‌الخصوص که انکار شرایع و ادیان، شعار کارل مارکسی‌ها است و اضمحلال بشریت و عالم انسانیت در آن است و بس. و بر هر مسلمان و هر دینداری بلکه بر هر انسانی، نابود کردن این عقیده که مضرترین خرافات بشری است، وظیفه‌ای حتمی و فرض لازمی است.

۵ـ حزب توده و پیروان خرافات مارکسیست‌ها و منکرین شرایع با تمام وسایلی که در دست داشتند برعلیه من شبانه روز با جدیت هر چه

تمام مشغول مبارزه شدند و برتهمت‌ها و افترای دسته‌ی اول افزودند.

۶ـ نمایندگان بعضی روزنامه‌ها با من مصاحبه کردند، به ایشان ثابت نمودم که خرابی وضعیت داخلی وخارجی ایران با پشت‌پا زدن به تعالیم اسلامی ارتباط دارد و راه نجات ایران بلکه عالم بشریت منحصراً در پیروی ازتعالیم وقوانین اسلام می‌باشد ودرضمن از بت‌پرستی خاصی که در ایران معمول است، مخصوصاً ازنصب مجسمه‌ی رضاخان پهلوی (خراب‌کننده‌ی ایران، و دشمن دین و اسلام) انتقاد نمودم ودعوت نمودم که این مجسمه‌ها و مجسمه‌های دیگر برداشته شوند؛ زیرا که مجسمه‌سازی در دین اسلام از اشد محرمات است.

[نصیحت به شاه]

۷ـ به مجرد انتشار این مصاحبه، بی‌دینان با اختلاف مشارب و نظریاتی که دارند برای مبارزه با من دست به دست یکدیگر داده و متحد شدند. و با تمام وسایلی که در دست داشته و دارند شروع به هجوم بر من نمودند. مخصوصاً روزنامه‌ها و عناصری که تظاهر نزدیکی به شاه می‌کردند، جدیت آنان درجعل و افترا نسبت به من ازهمه زیادتر بود.

گویی در اطراف شاه اشخاص عاقلی نیستند که او را متقاعد بسازند وبفهمانند که طرفداری از پهلوی که مسلمانان را در بزرگترین عبادتگاه‌های ایران (مسجد گوهرشاد وصحن امام رضا(ع))در حال اجرای مراسم عبادی قتل عام نمود، به جز زیان برای شخص شاه و دربار سلطنتی نتیجه‌ی دیگری ندارد و شاه باید از اعمال پدر خود کاملاً تبری نماید تا محبوبیت ایشان در قلوب عموم مسلمین روز به روز

بیشتر ثابت گردد؛ چرا که طرفداری از پدر و اعمال او هیچ نتیجه‌ای عاید او نمی‌گردد جز اینکه گناهی که مرتکب نشده به حساب او نوشته شود، در صورتی که خداوند می‌فرماید: (ولاتَزِرُ وازرةٌ وِزرَ اُخری)[1]؛ گناه پدر به پسر ارتباطی ندارد بسا که پادشاهی بد باشد وپسر او پادشاهی صالح وعادل بشود.

(یُخرِجُ الحیَّ مِنَ المیّت)[2] من این نصیحت را تقدیم می‌کنم و می‌خواهم که شاه در قلوب تمام ایرانیان و عموم مسلمین محبوبیت خاصی داشته باشد، لیکن اشخاصی که می‌خواهند ازآب گل‌آلود ماهی بگیرند میل ندارند چنین نصایحی به شاه برسد؛ زیرا که از اختلاف مابین شاه وملت استفاده‌های شخصی می‌برند و علاقه‌ای به مملکت ندارند.

[وضعیت تجار و بازاریان]

۸ـ عده‌ای از تجار درجه‌ی اول طهران با من مذاکره نموده و از رفتار حزب توده و لغو مالکیت خصوصی شکوه داشتند؛ اما به انکار خدا و شرایع و ادیان، که شعار مارکسیست‌هاست، اعتنایی نداشتند. در جواب گفتم: مولد حزب توده در بلاد اسلامی شما هستید؛ برای اینکه بر احتکار و استثمار و ربا و سفته‌بازی اصرار ورزیدید و حقوقی را که خداوند برای ضعفا و فقرا در مال اغنیا مقرر فرموده ندادید و طبعاً اشخاصی باید بر شما مسلط بشوند که شما را تأدیب نمایند؛ مانند تسلط بخت‌النصر بر بنی اسرائیل در زمانی که مرتد شدند. خدا فرموده: (الظالم

---

۱. سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱٦٤
۲. سوره‌ی روم، آیه‌ی ۱۹

سیفی أنتقم به وأنتقم منه)؛[1] یعنی ظالم، شمشیر من است به‌واسطه‌ی او از سرکشان انتقام می‌گیریم و سپس از او هم انتقام می‌گیریم. ودر حدیث وارد است هرکس که یک درهمی از حقوق ضعفا و فقرا را ضایع کند ظالمی بر او مسلط می‌شود که چندین برابر از او می‌گیرد و روز قیامت وبال و وزر عظیمی در گردن او خواهد شد، حالا عذاب دنیا را بچشید و منتظر عذاب آخرت باشید و از توده و غیره شکوه نکنید. فقط از سوء عمل خودتان شکوه داشته باشید. اگر می‌خواهید نجات بیابید حقوق الهی را بدهید و ضعفا را دستگیری و فقرا را سیر کنید؛ نه توده‌ای می‌ماند نه مارکسیست.

۹ـ تجار که این سخن را شنیدند و به رفقای محتکر خودشان در خارج رسانیدند، طبعاً شروع به اقدام علیه من نمودند؛ زیرا نمی‌خواستند از شدت حرصی که دارند اندکی از مال خودشان را در راه خدا بدهند و اگر به اسم خمس یا سهم امام یا زکات، چیزی بدهند به هزار منت و غرض شخصی آلوده می‌کنند و به مستحق خیرات ومبرات عمومی ومصالح عامه نمی‌رسانند.

[مذاکره با جمعیت‌های زنان]

۱۰ـ چند نفرازحزب زنان و زنان دیگر آمدند و با من مذاکره کردند اما چه جور، (مسلمان نشنود، کافر نبیند)راجع به آزادی زنان صحبت کردند.برای آنها مدلل نمودم که منتهای درجه‌ی آزادی با فضیلت و

---

۱. حدیث قدسی

حفظ نسل و تشکیل صحیح خانواده را برای زن، اسلام قائل شده است و دین اسلام حقوق زن را محترم شمرده و در تقسیم کار مابین زن و شوهر منتهای درجه‌ی عدالت را رعایت نموده، حتی زن را از کار و تحصیل قوت و نفقه معاف فرموده و او را مانند یک پادشاه مقتدر مخدوم قرار داده؛ بعد از این که زن قبل از اسلام جزو اثاث البیت محسوب و خرید و فروش شده و جزو ارث محسوب می‌گردید. با چنین قوانین عادلانه و محکم چه احتیاج هست که سخن دیگری بگوییم و پیروی از نظریات دیگران بنمائیم. اما این حالی که شما دارید و وضعی که در آن هستید خراب‌کننده‌ی عائله و مضمحل‌کننده‌ی اساس تشکیلات خانوادگی و سلب‌کننده‌ی محبتی است که مابین زن و اولاد لازم است، و به‌طور قطع اگرخدای ناخواسته ادامه پیدا کند نسل ایرانی نابود و مانند نسل ملل مضمحله‌ی فینیقی‌ها و آشوری‌ها خواهد شد. آزادی، با فضیلت و حفظ نسل، اگر بخواهید در اسلام هست واگر آزادی با بی‌بندوباری غیر محدود می‌خواهید به حال خود و نسل ایرانی رقت نموده از عذاب الهی در دنیا و آخرت بهراسید.

۱۱ـ زنان که این سخن را شنیدند با تمام وسایل مؤثر که در وسع داشتند و دارند ـ از جمله این که چند نفرشان هم مدیر روزنامه هستند ـ شروع به اقدامات وتحریکات جدی علیه من نمودند و چون حرف حسابی نداشتند متوسل به تهمت و افترا گردیدند.

[مذاکره با وعاظ]

۱۲ـ عده‌ای از روضه‌خوان‌ها و واعظها با من مذاکره کردند که آنها

را از نشر خرافات و اخبار ضعیف که بر عقاید حقه لطمه می‌زند و بهانه به دست دشمنان دین می‌دهد که علیه اسلام اقدام نمایند منع کردم و به متابعت قرآن و راهنمایی‌های آن و اخبار صحیحه‌ی احکام اسلام، آنان را دعوت نمودم ولی چون غالب آنها اطلاع کافی نداشتند و تمییز مابین حدیث و آیه نمی‌دادند و هزار آیه را برای یک حدیث غالی و ارتفاعی و شرک ترک می‌کنند،ممکن نبود که حرف مرا بفهمند.

۱۳ـ به‌حکم (الناس أعداء لما جهلوا) این بی‌سوادان، بر منابر، علیه من شروع به تبلیغ نمودند.

[اقدامات بهائی‌ها]

۱۴ـ چند نفر از سران بهائی نزد من آمدند و به انواع حیل و دسایس و تدلیس بر علیه اهالی شاهرود که به ظلم به دست بهائیان کشته و زخمی شده بودند شروع به صحبت کردند. چون من اطلاع کافی داشتم که بهائیان به امر شوقی و محفل آنان در طهران و در تمام بلاد ایران خاصه در شاهرود مشغول دسیسه و فتنه بودند و به قتل و غارت مردم می‌پرداختند آنها را از این اعمال ملامت کردم و از غضب و سخط الهی تخویف نمودم و در استخلاص شاهرودی‌ها که هم کشته و هم حبس شدند کوشش بلیغی نمودم، ودر تغییر معاون وزیر دادگستری که پسر یکی از بهائیان بود اقدام کردم؛ زیرا او سبب شد مسلمانانی که از خود دفاع کرده بودند وغیر از چوب و چماق چیزی نداشتند و بعضی از آنها هم کشته شده بودند حبس بشوند، و هیچ یک از بهائیان مهاجم که نارنجک در دست داشتند و مسلمانی را کشته بودند تعقیب نشوند.

۱۵ـ بهائیان هم با تمام وسایلی که در دست داشتند و مخصوصاً روزنامه‌هایی که باطناً بهائی و ظاهراً مدیران آن مسلمان هستند، شروع به حمله علیه من نموده و به دروغ و افترا و جعلیات متوسل گشتند. لکن بحمدالله در محاکمه‌ای که جاری شد مسلمانان تبرئه شدند، اما هنوز شوقی و مسببین دیگر این واقعه از میان بهائیان تعقیب نگشتند.

[وضعیت آموزش و پرورش و آموزش عالی]

۱۶ـ در هر محله و گذری، تقریباً، کودکستانی مشاهده نمودم که اطفال را از دختر و پسر، بعد از سن رضاعت تا هفت سالگی، دراینجا پرورش می‌دهند. و مدیران آن کودکستان‌ها غالباً از زنان پروتستان یا کاتولیک یا کمونیست یا بهایی یا بددین هستند و اینان گر چه در مذهب و مشرب مختلف‌اند، اما بر یک اصل متحدند، و آن تربیت اطفال برخلاف تعالیم دین اسلام می‌باشد. همه‌ی عداوت اسلام و مسلمانی را در قلوب اطفال غرس می‌نمایند، و بعد از هفت سالگی اطفالی را که هیچ ازتعالیم اسلامی نمی‌دانند و به گوششان نرسیده،به مدارس مختلف دخترانه و پسرانه تحویل می‌دهند. در این مدارس هم از تعالیم اسلامی هیچ چیز به گوش آنها نمی‌رسد، تا اینکه مراحل ابتدایی و متوسطه را تمام می‌نمایند و تا سن ۲۱ سالگی اصلاً از تعالیم اسلامی چیزی نمی‌دانند، و بالعکس اخلاق و طرز رفتار ملل غیر مسلمان مورد توجه آنان قرار می‌گیرد، وبعد از مدارس متوسطه به مدارس تخصصی می‌روند و غالب این مدارس بر ضد تعالیم اسلام است؛ از حیث رفتار و کردار. حتی علومی هم که در آنجا تحصیل می‌کنند مخالف تعالیم و احکام

اسلام می‌باشد: مانند علم حقوق موضوعه که احکام اجتماعی و مدنی منتوسکیو و ژان ژاک روسو را برضد احکام قرآن فرا می‌گیرند و ادبیات و فلسفه نیز بر طرز ادبیات فرنگی که بوی مسلمانی هیچ ندارد تحصیل می‌نمایند، و هکذا سایر علوم بر طبق اوضاع فرنگی و مخالف با اوضاع و رفتار اسلامی تحصیل می‌شود، تا اینکه محصل از این مدارس با تصدیق صحیح یا غلط بیرون می‌آید. البته این‌گونه محصلین به هیچ وجه من الوجوه به درد ایران وایرانی نمی‌خورند؛ بلکه موافق آمال و آرزوهای استعمارگران و متفقین کمونیست عمل می‌نمایند و موجب نفرت شدید مابین توده‌ی مردم مسلمان و آنها شده، و این‌گونه محصلین هم به نظر دشمنی به آنها می‌نگرند.تصور نشود که من با علم و مدارس مخالف هستم، بالعکس تحصیل علوم را فرض لازم بر هر مسلمان در تمام احوال می‌دانم، چنانچه آیات و احادیث و شریعت مطهره بر این معنی تصریح دارند، و لکن معتقدم، و واقع امر همین است، که اگر علوم با اخلاق فاضله و تربیت صحیحه و تقوی و پرهیزکاری تحصیل بشود برای نوع بشر، خدمت‌گذار حقیقی می‌گردد، و اگر از اخلاق فاضله عاری شود نابودکننده‌ی نوع بشر است؛ چنانچه در وضع اروپا و علوم آن مشاهده شده است که صنایع و علوم، سبب اضمحلال و ویرانی مدنیت اروپا گشته و افراد بشر را در آنجا معدوم نموده: «لوکان فی العلم من غیرالتقی‌شرف، لکان اشرف خلق الله ابلیس»، اگر درعلم بدون پرهیزکاری شرف و فضلی بود، هر آئینه ابلیس شریف‌ترین خلق خدا می‌شد. کودکستان و مدرسه‌ی ابتدایی و متوسطه و تخصصی را لازم و واجب می‌دانم، ولکن نه به اداره‌ی پروتستان و کاتولیک و بهائی، ونه با

دشمنی با دین اسلام، ونه با تضییع احکام الهی وتعدی و تجاوز از حدود شرعی و نوامیس انسانی. کودکستانی لازم است که مدیران آن عفیف و نجیب و باتقوی و پرهیزگار و دارای اخلاق فاضله باشند که کودکان را بر اصول عفت و نجابت و حفظ حدود الهی و ترس از خدا و روز بازپسین پرورش بدهند، همین‌طور مدارسی لازم است که علم با فضیلت در آن تحصیل بشود و از هر رذیلت وسوءاخلاق اجتناب و احتراز گردد. علم حقوق را لازم می‌دانم نه برای آنکه به آن عمل و قضاوت نمایند و افراد بشر را به واسطه‌ی آن به هلاکت برسانند و اداره و قضاوت را مختل سازند، بلکه برای آنکه با فقه مقایسه بشود و برتری علم حقیقی بر علم حقوق معلوم شود.ادبیات را لازم می‌دانم به شرط اینکه فلسفه و حکمت و ادبیات اسلامی [که] بر تمام انواع ادبیات و فلسفه تفوق دارد در آنجا گفته شود؛ نه اینکه به فلسفه‌ی پوچ و متزلزل یونانیان قدیم و فرنگیان جدید، و به ادبیات ناقص فرنگیان مختص بشود.طب و داروسازی و فیزیک و شیمی و نجوم و غیره را لازم می‌دانم نه برای اینکه انسان به این علوم به طور ساده و سطحی نگاه کند و منشأ اصلی و طریق پیدایش آنها را نداند؛ و حال آن چارپایانی که علف را می‌بینند و می‌خورند و نمی‌دانند و تفکر نمی‌نمایند که طریق پیدایش و نحوه‌ی پرورش آن به چه نحو بوده است. این علوم را واجب می‌دانم با تفکر به این که هر ذره (اتم) و هر سلول و هر عضله و هر گلبول و تمام عالم و سیارات و شموس آن، هر یک دلیل توحید و حکمت و تدبیر و تقدیر الهی است؛ چنانچه قرآن به تفصیل این معنی را توضیح داده است. و علمای صدر اسلام این علوم را به این نحو

تحصیل می‌کردند. طرز تحصیل علوم در مدارس کنونی به جزحیوانیت و همجیت چیز دیگری را تولید نمی‌کند، و از هر گونه عنصر هدایت ولوازم انسانیت خالی است. این است که بشریت زیر بار سنگین این مباحث و این علوم می‌نالد؛ زیرا که آنها برای هلاکت بشریت تهیه شده است و بشریت طالب علوم و مدارسی است که انسانیت را تکمیل و سعادت برایش ایجاد نماید. در طهران پرورشگاه‌های دارالایتام و شیرخوارگاه‌ها و مؤسسات دیگر بر این منوال وجود دارد که همه برای هلاک نسل ایرانی متحد هستند و مبارزه با تمام اینها برای حفظ تعالیم اسلامی و نسل و ملیت و سعادت و مصلحت بشر لازم است.

۱۷ـ همین که به اظهار معایب این‌گونه مدارس و مؤسسات و طرز تدریس در آنها شروع کردم، خیلی از معلمین ومدیران نادان، و دکترهای بی‌سواد که از لوازم انسانیت عاری و به کسوه‌ی شهوانی حیوانیت ملبس هستند شروع به مخالفت نمودند، و شایع کردند که من با علم تجدد مخالفم و کهنه‌پرست و مرتجعم؛ در صورتی که نشر علوم و تجدد و آزادی بزرگترین آرزوی من است؛ اما با درک فضیلت انسانی و خالی از شهوات حیوانی، و لکن آن حیوانات هرگز این معنی را درک نمی‌کنند؛ زیرا در شهوت حیوانی مستغرق هستند.

[انتشار عقاید فاسد]

۱۸ـ تبلیغات در طهران بر ضد اسلام منحصر به این نبود، بلکه قولاً و عملاً مبلغین پروتستان، کاتولیک و کمونیست و اذناب اینها از بهائی‌ها و صوفی‌ها و غیرهم همه متفقاً بر نابودی اساس اسلام کوشش می‌کرده

و می‌کنند، و اخیراً نشریات عدیده به نام کسروی و مردوخ و غیره در طهران منتشر شده و غرض از تمام اینها به جز جنگ با اسلام و نشر خرافات و از بین بردن حقایق اسلامی و مهیا کردن ایرانیان برای بارکشی استعمارگران و ترویج نیات سوء کمونیست‌ها چیز دیگری نیست و برای نیل به این مقصد، مجامع رقص و خمر و فسق و فجور به حد وفور در طهران و سایر بلاد ایران ترویج شده. تکلیف یک نفر مسلمان که به اوضاع بشریت و اصول انسانیت آشنا و مقید است چیست؟ به جز این که با این‌گونه مفاسد مبارزه کند. این بود که کتاب‌ها بر ضد خرافات کسروی و مردوخ، و تقبیح این مجامع سوء و نشریات عدیده منتشر نمودم.

۱۹ـ همین که شروع به آگاه نمودن ایران از این مفاسد کردم، تمام این مبلغین و مجامع بر ضد من قیام کرده و مرا به ارتجاع و کهنه پرستی و سایر تهمت‌های دیگر متهم نمودند.

[گسترش فقر و فساد]

۲۰ـ مفاسد گوناگون که در طهران مشاهده نمودم منحصر به این نبود. فقرو فلاکت عمومی، شیوع امراض گوناگون جنسی به واسطه‌ی آزادی مطلق و اشاعه‌ی فحشا که مولد سفلیس و سوزاک و شانکر و انواع امراض زهراویه می‌باشد، شیوع استعمال تریاک و شیره و بنگ، و بدتر از همه‌ی اینها آب طهران، که هیچ اسمی نمی‌شود بر آن گذاشت مگر مخزن عفونت و پرورشگاه میکروب‌ها و ویروس‌های وبا و باکتری‌ها و معدن امراض! همان آب، روزانه هزاران مریضی ایجاد

می‌کند، و مردم از جلوگیری آن عاجز هستند و بی‌راهه می‌روند. مثلاً برای مبارزه با فقر تشکیل خیریه می‌دهند که نان مجانی به بعضی افراد بدهند؛ در صورتی که این مولد فقر است و باید کار برای بیکاران و موارد ارتزاق تهیه بنمایند. و نیز برای درمان امراض، مریض‌خانه‌ی صد یا دویست تختخوابی درست شود، اما روزی ده‌ها هزار مریض به‌واسطه‌ی شیوع فحشا وخمر و خرابی آب طهران و بدی اوضاع معیشت به این مریض‌خانه‌ها روانه می‌شوند. جای آنها در کدام مریض‌خانه خواهد بود؟ و به چه نحو معالجه خواهند شد؟ چاره برای جلوگیری از این مفاسد کافی است که به تعالیم شرعی عمل کنیم؛ چنانچه در احکام اسلامی مقرر است باید برای بیکاران کار تهیه نمود و برای اشخاص عاجز از کار، از وجوه بریه‌ی شرعیه لوازم معیشت آنها را تهیه کرد و برای عدم حدوث امراض زهراوی و تشنجی باید از فحشا و خمر و سایر مواد مضره اکیداً جلوگیری کرد و قدغن نمود که بیشتر آب‌های طهران استعمال نشود چون استعمال آنها شرعاً حرام است و باید کوشش کرد که آب اصلاح بشود یا آنکه پایتخت به جای دیگر منتقل گردد؛ چون که این پایتخت منبع کثافت شده است و قابلیت برای سکونت ندارد.

۲۱ـ این معانی را که در نشریات اظهار و توضیح می‌دادم بهانه به دست مفسدین داده و شروع کردند به تبلیغ بر علیه من و متهم نمودن به اینکه من ضد مجامع خیریه و تأسیس مریض‌خانه‌ها هستم؛ در صورتی که طبق تعالیم شرعیه می‌خواهم فقر و مرض اصلاً ایجاد نشود، نه اینکه بعد از ایجاد مرتفع گردد؛ زیرا شق دوم محال به نظر می‌آید.

[پراکندگی احزاب]

۲۲ـ تشتت احزاب و بدبینی به یکدیگر و متهم ساختن هم به خیانت و دزدی و خدمت به اجانب و انواع تهمت‌های معمول در طهران به شدت رواج دارد و هر دولتی که روی کار می‌آید مواجه می‌شود با تهمت‌ها و مخالفت‌های احزاب و جراید و ناسزا گفتن و فحش‌هایی که نه مناسب وضعیت دولت‌ها ونه مطابق آداب و عفت قلم روزنامه‌هاست. در حالی‌که رابطه‌ی احزاب و دولت‌ها به این صورت بود. قشون شوروی تا شش میلی طهران مانند یک حلقه، پایتخت را احاطه کرده [بودند] و در داخل شهر آمدوشد داشتند. در این بین دولت شوروی از ایران تقاضای استخراج نفت شمال را نمود و مجلس و دولت وقت، رفتار غیرحکیمانه در مقابل این تقاضا پیش گرفتند که موجب شدت سوءظن شوروی‌ها و تشنج سخت اوضاع در سرتاسر مملکت گشت.بدتر از همه وضعیت مجلس بود، جلسه‌هایی که تشکیل می‌شد و به فحش و ناسزا گفتن اعضا نسبت به یکدیگر منقضی می‌گشت. مردم ایران مخصوصاً اهالی پایتخت حیران و سرگردان و در اضطراب شدید بودند. عجیب‌تر از همه، جهل عموم طبقات به اوضاع سیاسی و مجاری امور و احوال دول و ملل و وضعیت داخلی مملکت بود و با این جهل،همه درتمام امور مداخله داشتند، ولیکن مردم عموماً حرکت می‌کردند بدون اینکه بدانند حرکت به چه سمت [است] و محرک کیست و از تناقض در گفتار و کردار و اقوال و اعمال هیچ احتراز نداشتند یا اینکه احساس نمی‌کردند. ای بسا یک نفر یا یک حزب در یک روز چندین رأی و نظر و عمل متناقض از او صادر می‌شد و

نمی‌دانست یا اینکه به عمد این چنین می‌کرد.

از سن طفولیت، درمملکت عثمانی وعراق و اعتاب مقدسه و ایران تا امروز سعی من فقط منحصر بوده است به نشر تعالیم اسلامی و آگاه نمودن مردم از سراسر آن. در عراق و اعتاب مقدسه استقبال می‌شد تا اینکه در زمان فیصل به ایران تبعید شدم. در ایران هم دچار زندان‌ها و تبعیدگاه‌ها شدم، بالجمله مدت ۲۵سال در حبس و تبعید بودم؛ زیرا دشمنان اسلام نمی‌خواهند اهل عالم از تعالیم حقه‌ی اسلام مستحضر باشند، چون که قطع دارند که اگر آن تعالیم کما هو حقه منتشر بشود و خرافاتی که مدلسین به اسم دین اسلام به آن ملحق کرده‌اند، مجزا گردد و عموم اهل عالم به حکم اجبار، مسلمان می‌شوند، از این جهت مرا از محبسی به محبسی و از تبعیدگاهی به تبعیدگاهی تحویل می‌دهند.

[دست‌های پنهان انگلیس]

بدیهی است فیصل و رضاخان در تبعید و حبس من مختار نبودند و اطاعت از امر دیگران می‌کردند. فی‌الحقیقه این مدت طولانی درحبس و تبعید و شکنجه‌ی انگلیسی‌ها بودم .جهل ایرانیان تا این اندازه بود که در زمان رضاخان در شهری که تبعید می‌شدم می‌گفتند که چون من طرفدار انگلیس هستم رضاخان مرا تبعید کرده، تا اینکه به طهران آمدم. شیاطین انس و جن در اذهان عمومی طهرانیان مزخرفاتی وحی نمودند که من از عمال انگلیس هستم و دو دلیل بر مدعای خودشان اقامه می‌کنند: اول اصرار بر نشر تعالیم اسلام و جلوگیری از خرافات، و آن به مصلحت انگلیس‌ها تمام می‌شود، چون از کمونیستی جلوگیری می‌کنند. دلیل دوم

این است که من با ماندن قشون شوروی در ایران مخالفت دارم پس برده‌ی انگلیسی‌ها هستم. این طرز استدلال عامیانه نه فقط دراذهان عوام القا می‌شد؛ بلکه تمام روزنامه[ها] تقریباً شبانه‌روز با این طرز استدلال برعلیه من مقالات عریض و طویل منتشر می‌کردند و تا یک اندازه بر افکار عامه این تبلیغ خالی از تأثیر نبود؛ برای اینکه اصل فوق که ایرانیان در فکر ایران نیستند و فقط در فکر انگلیس یا روس هستند محرز است.

اگر اقدامی به نفع ایرانیان بشود و موافق مصلحت انگلیس باشد، ایرانیان فریاد می‌زنند که این اقدام از طرف انگلیسی‌ها شده است و اگر عملی به نفع ایران اجرا شد و موافق وضعیت روس‌ها باشد، ایرانیان فریاد می‌زنند این عمل از طرف روس‌ها شده است چون در فکر ایران نیستند. حالا من صراحتاً می‌گویم قشون روس الحمدلله از ایران رفته است؛ ماندن آن قشون محو استقلال ایران بود و بر هر ایرانی لازم بود که با ماندن آن مخالفت بکند. و هر کس که با بقاء قشون انگلیس در ایران موافقت داشت، بر ضد استقلال ایران بود و نیز یگانه حافظی که ایران را می‌تواند نگهداری و اصلاح کند دین اسلام است و هر کس که با دین اسلام مخالفت دارد تن به اضمحلال و هلاکت ایران و ایرانیان می‌دهد. حرف من، اسلام و ایران است و باکی نداریم از اینکه اعمال اسلامی و ایرانی ما به نفع دولتی و یا به ضرر دولت دیگر باشد و آن دُر مکنون و جوهر مخزون، یعنی دین اسلام را به عموم عالم نشان بدهیم تا خریداری پیدا کند و منتهای درجه‌ی خوشوقتی ما وقتی است که دولتی قوی مانند انگلیس یا روس یا آمریکا خریدار این دین گرانبها بشود. حقیقتاً چقدر مایه‌ی افتخار است اگر انگلیس‌ها متوجه حقایق

اسلامی بشوند، یا روس‌ها یا آمریکایی‌ها در ممالک خودشان تطبیق کنند. از این جهت در اینجا اعلام می‌دارم که کار من فقط آشکار نمودن حقایق اسلامی است و میل دارم که سایر دول از دین اسلام استفاده بنمایند و منتهای آرزوی من همین است.

[تبلیغات دینی و ضددینی]

۲۳ـ تبلیغات برای اضمحلال ایران، منحصر به تبلیغات قولی از نواحی مختلفه‌ی کمونیست و کشیش‌ها و بی‌دین‌ها نیست، بلکه تبلیغات عملی در مجالس رقص و فحشا و خمر و قمار و لاقیدی در تمام امور، و احتکار و ربا و اخلال به نظم و امثال اینها کمتر از تبلیغات قولی نیستند بلکه تمام اینها بر ضد دین اسلام و استقلال ایران است.

۲۴ـ درمقابل تمام این تبلیغات که بر ضد اسلام است، اشخاصی یافت می‌شوند که ادعای نصرت اسلام دارند آن هم بر چند قسم:

اول ـ روضه‌خوان‌ها و اهل منبر که ذکر آنها گذشت.

دوم ـ پیش‌نمازها که آنها غالباً عوام هستند و از دین اسلام و دنیا و آخرت چیزی نمی‌دانند به جز مسجدی که درآن نماز می‌خوانند و چند تا پیرزن و پیرمرد که پشت سر آنها نماز می‌گذارند.

سوم ـ مجامعی که به نام «جمعیت قرآن»، «کانون اسلام»، «نهضت مسلمین»، «پیروان قرآن»، «جمعیت اسلامی» و.....در طهران و بعضی بلاد دیگر ایران وجود دارد. اعضای این جمعیت‌ها غالباً از عوام تشکیل می‌شوند و از حقایق اسلامی خبر ندارند و به اوضاع دنیای امروز آشنا نیستند وچه بسا خرافاتی را به اسم اسلام ترویج می‌کنند و از این سو،

ضرر به اسلام و مسلمانی می‌رسانند و ممکن است از روی نادانی به نام طرفداری ازاسلام برضد دین اسلام طرفداری نمایند؛ اما این جمعیت‌ها عموماً، در اموری که تشخیص بدهند که موافق دین اسلام است، فداکاری از آنها مشهود می‌شود و اگر به حقایق اسلامی علم داشته باشند، بهترین وسیله برای ترویج و نگهداری دین اسلام هستند. فداکاری در قتل کسروی و جانبازی‌ای که برای رفع ظلم و تعدی بهائیان از اهل شاهرود، از همین افراد مشهود شد، دلیل بر این است که اینها منتهای علاقه‌مندی به دین اسلام را دارند، لکن جای تأسف است که حقایق دین اسلام را نمی‌دانند و به وضعیت امروزی آشنا نیستند و متجاوز از بیست و پنج مدرسه‌ی ابتدایی با بودجه‌ی خودشان برای تدریس قرآن و احکام شرع تأسیس کرده‌اند.

این عمل بسیار مستحسن و واجب است؛ ولکن این جمعیت‌ها نمی‌توانند تصورکنند که ۲۵ مدرسه‌ی ابتدایی برای احکام دینی در مقابل تمام مدارس و وزارت فرهنگ که برخلاف دین اسلام تنظیم و تربیت شده و سالیانه ده‌ها هزار بی‌دین به نام لیسانس و دکترا، از آنها فارغ‌التحصیل می‌شوند و به‌علاوه‌ی کودکستان‌ها و پرورشگاه‌ها و کلیساها و سازمان‌های کمونیستی و سرلشگر مسلمانی که بهائی می‌شود، و سرتیپ مسلمانی که کاتولیک می‌گردد، و دختر سرلشگر مسلمانی که غسل تعمید می‌کند و رسماً مبلغ کاتولیک می‌شود و صدها مسلمانی که در مدارس و دارالتبلیغ‌های مختلف کیش پروتستانی را اختیار می‌کنند، مناصب عالیه‌ی دولتی را اشغال می‌نمایند و مجالس مختلط و باشگاه‌های مختلط زنانه و مردانه که جهت پوکربازی و هزاران فسق و

فجور دیگر تأسیس شده و خرابی مدارس دینی و صدها مورد دیگر، ۲۵ مدرسه‌ی ابتدایی برای تدریس قرآن به نحو ساده، در مقابل این همه مؤسسات بی‌دینی و شهوانی، چه می‌توانند بکند.

این مجامع نمی‌توانند بفهمند که به جای این همه زحمت بیهوده، واجب است که آب از سرچشمه ببندند و از طریق قانون، وزارت فرهنگ را وادار کنند که برنامه‌ی تمام مدارس را بر طبق مبانی دینی تنظیم کنند و از نادانی افتخار می‌کنند و می‌گویند که ما در انتخابات مجلس شورای ملی دخالت نمی‌کنیم و این سخن را در مجامع ومنابر خودشان تکرار می‌کنند و نمی‌دانند که بزرگ‌ترین گناه را مرتکب می‌شوند. چون مبنای عدم مداخله در انتخابات این است که گله را به گرگ واگذار می‌نمایند و اختیار مملکت را به بی‌دینان می‌دهند و گناهی بالاتر از این نیست.

غالب مردم متدین ایران که اکثریت نام دارند بر این منوال هستند، دین دارند ولی دین را نمی‌دانند.

چهارم ـ عده‌ای از ملاهای عالم و به اصطلاح متقی و پرهیزگار که فقط علم فقه و اصول می‌دانند و از دنیا بی‌خبرند و در منتهای درجه‌ی ضعف‌نفس هستند، گوشه‌نشینی اختیار نموده و امر به معروف و نهی از منکر که از اهم واجبات دین مبین اسلام است را ترک گفته و با این طریق بزرگ‌ترین گناه را مرتکب می‌شوند.

پنجم- عده‌ای دیگر که تصدی ریاست دینی را در طهران دارند، تظاهر به خدمات اسلامی می‌نمایند مشروط بر این که ضرر جانی و مالی به آنها نرسد و کسی از آنها نرنجد. و چنان در شخصیات متوغل هستند

که از دنیا و آخرت قناعت نموده به اینکه اموال موقوفه پیدا کرده و میل نمایند و در مجلسی وارد شده و به سلام و صلوات آنها را استقبال نمایند و در صدر مجلس بنشینند و به چیز دیگری اهمیت نمی‌دهند.

ششم- مراجع تقلید، این آقایان باید متوجه مقتضیات عصر حاضر شوند و در مقابل مجامع کاتولیکی و پروتستانی و سازمان‌های کمونیستی و بهائی و بی‌دینی، سازمان صحیح و بر طبق اصول صحیحه تشکیل بدهند و حقایق اسلامی را در دنیا منتشر نمایند و به طور قطع نور اسلام بر تمام آن ظلمات غلبه خواهد کرد. ولکن این آقایان نمی‌خواهند از اطوار قدیمه، قدمی فراتر بنهند و وجوه بریه‌ی شرعیه را که برای حفظ و صیانت و دعوت اسلامی بیشتر مقرر شده، فقط بر طبق اصول قدیمه که احتیاج به این‌گونه سازمان‌ها نبود مصرف می‌کنند و به افراد بیکار می‌دهند که بخورند و بخوابند و هیچ خدمتی برای اسلام انجام ندهند و حاضر نیستند که مدارس دینی را بر طبق احتیاج عصر حاضر، اصلاح نمایند و برنامه‌ی تحصیلی شامل تمام علوم حاضره گردد، چنانچه تمام علوم متداوله‌ی عصر قدیم در مدارس دینی تحصیل می‌شد، و اگر به این طریق اصلاح بشود محصلین آن مدارس قطعاً بر تمام کشیش‌ها و کمونیست‌ها و سایر دعات بی‌دینی تفوق [می‌یابند] و غلبه خواهند کرد. بالعکس، میلیون‌ها فقط برای افراد بی‌فایده خرج می‌شود. طبقات دیندار، که به دیانت علاقه‌مند هستند، اینها می‌باشند، با تمام اینها مذاکره و مکاتبه کردم، هیچ‌کدام حاضر نیستند دین اسلام را کماهوحقه بفهمند و به واجبات شرعیه عمل کنند، یا از بی‌فهمی ونادانی؛ یا اینکه می‌دانند و از ترس عوام وهمج‌الرعاع، نمی‌توانند به

وظایف دینی کاملاً قیام کنند. مراجع تقلید کاملاً می‌دانند که صرف وجوه بریه به طرز قدیم مفید نیست و باید سازمان صحیحی برای ارشاد و هدایت مردم تأسیس بشود و لکن از ترس عوام نادان جرأت اقدام ندارند. بعد از مصاحبه با آقای حاج حسین بروجردی معلوم شد کاملاً متوجه این امر خطیر هستند ولکن در غیاب من به یکی از علما اظهار کردند که ما اگر به این امر خطیر اقدام کنیم با مخالفت عوام مواجه خواهیم شد و در نتیجه موفق نمی‌شویم، خصوصاً که مذاق تصوف در عموم دینداران ایران غلبه دارد و اگر پیشوای دینی از عزلت و گوشه‌نشینی خارج شود و دخالت در امور اصلاحی نمایند منفور عامه می‌شود و به انجام اقدامی موفق نخواهد شد.

[برنامه‌ریزی برای تأسیس مراکز تبلیغ دینی]

در نظر داشتم که مدرسه‌ی دینی که شامل تمام علوم امروز باشد، برحسب برنامه‌ی صحیح و برای اینکه سرمشق برای وزارت فرهنگ بشود، تأسیس بنمایم، در قم آقای صدر به من فرمودند [که] خوبست علوم جدید را از قبیل طبیعیات و ریاضیات و فلکیات و علوم دیگر را، تدریجاً در برنامه‌ی تحصیلی طلاب علوم دینی وارد نموده، که عوام نرمیده و مخالفت ننمایند، زیرا اگر مخالفت کنند به نتیجه نمی‌رسید.

در طهران، جهت تعمیر مسجد مخروبه‌ی چال‌حصار، هیئت مؤسس تعیین نموده و جهت احیای آن شروع به جمع‌آوری اعانه نمودیم و چون برای ساختن این مسجد بهترین نقشه تهیه شده بود، برای اینکه بتوانیم از تمام خارجی‌ها برای تبلیغ دعوت نماییم، در نظر داشتم بهترین

سالن‌ها تهیه شود، اولین مخالفتی که از طرف بعضی افراد هیئت شروع شد این بود که می‌گفتند خوبست به جای سالن، اتاق گفته شود. و روی همین نکته‌ی پوچ، از کار کردن برای احیای مسجد دست کشیدند. زیرا هیئت مؤسس می‌خواهند که مسجد پیرزن ساخته شود و من می‌خواهم بهترین مؤسسه‌ی دینی در طهران برپا گردد و عوام با افکار سمج خود برای هیچ اقدام جدیدی حاضر نیستند و نمی‌خواهند دیانت را بر حسب مقتضیات عصر حاضر منتشر بکنند. آقای سیدابوالحسن اصفهانی که یگانه مرجع تقلید عصر حاضر می‌باشند، کاملاً متوجه نکات فوق هستند، و می‌خواهند بر اصول صحیحه، مدارس دینی اداره بشود و لکن با افکار عامه‌ی جهال چه می‌توانند بکنند؟ هنگامی که در کاشان بودم، برای تأسیس چنین مدرسه‌ای تشویق می‌فرمودند، تا اینکه تأسیس شد و در نظر گرفته شد که تمام علوم دینیه و علوم طبیعیات و ریاضیات و فلسفه و انواع ادبیات و حقوق از نقطه نظر مقایسه با احکام شرعیه تا تخصص درجه‌ی اجتهاد، با فراگرفتن یک زبان شرقی و یک زبان غربی در مدت١٤ سال تحصیل بشود. این مدرسه در کاشان تأسیس شد و به طهران آمدم، آقای آسید ابوالحسن برای نشریات دینی و تأسیس مدارس در طرز مذکور اظهار اشتیاق و مساعدت کامل داشتند، اولین وجهی که برای این منظور فرستادند با مخالفت شدید بعضی ملانماها و عوام «کالانعام بل هم أضل» مواجه شد.

آخوندی که مدعی وکالت از آقا سید ابوالحسن بود، بر منبر، «منشور

نور»[1] را پاره نمود و گفت:

«باید رساله خواند ، مگردیانت هم با روزنامه توافق دارد؟» سیدی دیگر که گمراه‌کننده‌ی عوام و خود بی‌سواد بود گفت: «اگر سهم امام برای روزنامه ونشریات دینی مصرف بشود پس ما چه بخوریم؟» و امثال این مقاومت‌ها از متظاهرین به دیانت زیاد شد. من به اخوی و بعضی علمای نجف نوشتم که با آقای آقا سیدابوالحسن مذاکره کنند که این وکلای گمراه‌کننده را عزل و جدیت کامل در تأسیس سازمان دینی مبذول فرمایند، اینها اظهار کردند که آقا فرموده است: «با این عوام چه می‌شود کرد؟» و همین‌طور عوام ایشان را مجبور کردند که میلیون‌ها که از وجوه بریه به ایشان می‌رسید، برای مورد احتیاج صرف نشود و فقط محل ارتزاق اینگونه شیادان، که نه به درد دنیا و نه به درد آخرت می‌خورند، بشود.

من آقای آقا سید ابوالحسن را بهتر از هرکس می‌شناسم، زیرا در زمان مرحوم میرزا محمدتقی شیرازی و مرحوم پدرم از علمای نجف بودند، و تماس کامل و رفاقت تمام با ایشان داشتم و با روحیات ایشان آشنا هستم و قطع دارم اگر پیری و ناتوانی و ضعف مزاج بر ایشان غلبه نمی‌کرد، مؤسسات دینی را کاملاً اصلاح می‌فرمود و تمام پیشنهادات مرا به مورد اجرا می‌گذاشت ولکن مرض و ناتوانی، ایشان را از مداخله و عمل متقاعدشان ساخت، خدا صحت کامل به ایشان عطا فرماید.

بالجمله، این طبقه‌ی متدینین با همه‌ی معایبی که دارند، خیلی از

۱. **منشور نور**، روزنامه‌ی اسلامی ـ سیاسی که امام خالصی در طهران منتشر کرد.

طبقات بی‌دین بهتر و به خدا نزدیک‌تر هستند، خدا انشاالله آنها را هدایت کند. از اینجا معلوم می‌شود که سر حدیث شریف که فرمود: «در آخر زمان از قرآن خبری نمی‌ماند، مگر نام او»، [چیست] زیرا دانسته شد که بی‌دینان و دینداران همه متفق هستند بر ضد تعالیم قرآن عمل کنند و نیز معنای [این] حدیث شریف: «در آخر زمان کسی که دست به دیانت می‌زند، مانند کسی است که بر آتش دست بزند.» [دانسته شد.] حال من فعلاً چنان هستم، زیرا با تمام دینداران و بی‌دینان یک تنه در حال مقاومت هستم و یار و یاوری به جز خدا ندارم و کفی بالله حسیبا.

[تأسیس نماز جمعه در حرم حضرت عبدالعظیم]

۲۵ـ برای رد شبهات بی‌دینان و مادیون (ماتریالیست‌ها)و سایر خرافی‌ها و تفکیک حقایق دینی ازخرافات و آشنا کردن متدینین به حقایق دینی، وسایلی لازم است از قبیل: مدرسه و دارالتبلیغ که مواجه با مخالفت متظاهرین به دیانت ومقاومت بی‌دینان شد.لازم دانستم که خود شخصاً به طریق خطابه و اجتماع ونشریات دینی ونشر حقایق ومخالفت باخرافات قیام کنم و شبهات بی‌دینان را رد و خرافات دینداران را از دیانت تفکیک نمایم. در هر دو امر، با مقاومت شدید هر دو طایفه مواجه شدم. چون من نمازجمعه را واجب عینی می‌دانم و ترک آن [را] حرام و در یک شهر دو جمعه نمی‌شود اقامه کرد و مرحوم امام جمعه، از بی‌دینان و دینداران در طهران، ترس و ملاحظه داشت؛ برحسب اصول اسلامی در حضرت عبدالعظیم اقامه‌ی جمعه را نمودم و در جمعه‌ی سوم از طرف بعضی رجاله‌ها که به تحریک بی‌دینان بود با

مجتمعین درگیری شدید شد؛ و در حال القای خطبه‌ی جمعه در منبر، تهاجمات شدید از طرف رجاله که از طرف حکومت نظامی و پلیس نیز مقاومت [پشتیبانی] می‌شدند شروع شد و نزدیک بود که فتنه‌ی عظیمی برپا شود؛ اما خونسردی و صبر و بردباری مجتمعین که به توصیه‌ی من بود، مانع از حدوث فتنه گردید؛ چون حکومت نظامی از این توطئه نتیجه نگرفت تصمیم بر آن نمود که شبانه مرا دستگیر و به کرمان تبعید نمایند و مدت دو ماه، متواری بودم.

[اجتماعات دینی کوچک]

در زمانی که متواری بودم بر علیه دولت ساعد در مجلس اقداماتی شد تا این که مجبور به استعفا و ترمیم کابینه گردید. و من به منزل آمدم در صورتی که تمام راه‌ها و منابر به روی من بسته شده بود، مع ذلک در خانه و مجامع کوچک، القای خطبه می‌کردم و مردم را به حقایق اسلامی آگاه می‌کردم و با خرافاتی که با نام دین اسلام از سوی نادانان منتشر می‌شد، مبارزه می‌کردم. تا اینکه احتیاج به محل بزرگ‌تری برای جمعیت پیدا کردیم. یکی از افراد جمعیت «جامعه‌ی اسلامی» که پیرمردی متقی و پرهیزگار، ولی بی‌اندازه عوام و نادان بود و سابقه‌ی دوستی با اوداشتیم و محل وثوق و امانت بود و در ضمن، در انجام خدمات دینی نیز مشهور بود، منزل بسیار بزرگی داشت که برای خطابه، دارای سالن‌های مناسب بود. ازایشان تقاضا نمودیم که ده شب محرم، در آنجا مجلس به خرج خودمان اقامه بنماییم، و آقای حسینی ـ مدیر «کانون اسلام» ـ متصدی خرج بشوند که تحمیل بر حاجی مذکور نشود.

سه شب که مجلس اقامه شد، ایشان تلفن کردند و گفتند که از پذیرفتن جمعیت و ادامه‌ی مجلس معذور است و در خانه را به روی مردم بست؛ برای اینکه احتمالاً، از طرف بعضی مقامات تهدید شده بود. حاجی‌ها، مسلمان به شرط هستند؛ یعنی به شرط اینکه زحمات مالی و بدنی بر آنها وارد نیاید، والا از مسلمانی دست می‌کشند؛ چنانچه در دوره‌ی پهلوی کاملاً آزمایش خود را [پس] دادند. خلاصه مجلس را دوباره به محل کانون اسلام منتقل نمودیم و در بعضی خانه‌ها نیز مجالسی داشتیم؛ ولکن همیشه با اشخاصی مواجه بودیم که دوقسمت بودند، نادانان از متدینین و بی‌دینان. با سعی زیاد در مسجد شاه اقامه‌ی نماز جمعه نمودم و در محذور بودم وغالباً برای نمازجمعه شخصاً نمی‌رفتم مبادا فتنه وآشوبی ایجاد بشود. اخیراً در منزل شخصی، اقامه‌ی مجلسی در مدت یک ماه نمودیم؛ برای اینکه اتاق وسیع و بزرگی نداشت روی صحن اَمام [فضای جلوی خانه] چادر زدیم ولکن مواجه با اشکالاتی شدیم، بالجمله در تمام طهران و وسعتی که دارد محلی برای اظهار حقایق اسلامی پیدا نکردیم؛ چون که در طهران مسلمان حقیقی نیست و عموم متدینین تابع خرافات، و بی‌دینان بر ضد دین هستند. همیشه به یاد فرمایش حضرت رسول(ص) بودم هنگامی که می‌خواست توحید الهی را ظاهر کند و محل پناهی نداشت بین قبائل و اهل مکه وطائف فریاد می‌زد:

«من یجیرنی و أنا أضمن له الجنه » یعنی: «کیست که به من پناه بدهد و من بهشت را برای او ضامن می‌شوم.»

با این تفکر بسیارخوشحال بودم و موقعیت خودم را از موقعیت تمام

مسلمانان برترمی‌دیدم و به یاد آیه‌ی شریفه‌ی: «فان کذبوک فقد کذب رسل من قبلک جاؤوا بالبینات و الزبر و الکتاب المنیر[1]» می‌افتم. یعنی اگر تو را تکذیب می‌نمایند، اهمیت نده؛ زیرا پیغمبرانی قبل از تو نیز تکذیب شدند، در حالیکه دلایل واضحه و منع‌کننده از باطل و کتاب روشن از جانب حق آورده بودند؛ و این آیه‌ی شریفه و نظایر آن که در قرآن همیشه تلاوت می‌کردم، بزرگ‌ترین تسلی برای من بود و همواره به زبان حال و مقال این آیه را تلاوت می‌کردم: «و إن کذبوک فقل لی عملی ولکم عملکم انتم بریئون مما اعمل وأنا بریء مما تعملون»[2] یعنی: «اگر تو را دروغگو پنداشتند، پس به آنها بگوعمل من برای من (مراد نفع آن) و عمل خودتان (مراد ضرر آن [برای خودتان]).شما بیزار هستید از آنچه من کردم(از کارهای خوب) و من بیزارهستم از آنچه شما کردید(مراد کارهای بد).

[منع انتشار روزنامه منشور نور]

این بود وضعیت منبر و خطابه که هنوز جای مناسبی بر آن در تمام طهران پیدا نکردم. و اما نشریات دینی، حال آن هم شبیه به حال خطابه و مجامع دینی بوده و هست. اول ورود به طهران، بعضی مقالات در روزنامه‌ها و خطابه‌های نماز جمعه را مستقلاً منتشر می‌کردم که با مقاومت خرافی‌های دینداران و بی‌دینان مواجه شدم. پس ازمحرومیت از نماز جمعه، به نام (نور) منشور مستقلی منتشر کردم. شماره‌ی اول از

---

۱. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۸٤
۲. سوره‌ی یونس، آیه‌ی ٤۱

طرف اداره‌ی شهربانی و حکومت نظامی به بهانه‌ی نبودن امتیاز توقیف شد.

از این عمل خلاف آزادی به مجلس شکایت نمودم، از طرف مجلس در جواب من نوشته شد که باید از طرف وزارت فرهنگ طبق قانون مزبور امتیاز گرفته شود و نیز به وزارت فرهنگ نوشته شد که به نام من امتیاز روزنامه داده شود و درخواست امتیاز با تشریفات قانونی نمودم. دشمنان دین و علم که در وزارت فرهنگ به حد وفور وجود دارند؛ مخصوصاً، اعضای شورای عالی فرهنگ که تصویب امتیاز روزنامه‌ها به عهده‌ی آنها محول شده است، مدت ده ماه که سه وزیر فرهنگ در خلال آن عوض شده، درخواست «روزنامه‌ی نور» را مطرح نکردند، لکن امتیاز صدها روزنامه و مجله که اکثر آنها بر ضد دیانت اسلام تبلیغ می‌نمایند و بعضی از آنها ناشر افکار صهیونیست‌ها و بهائی‌گری هستند، مانند روزنامه‌ی شهباز که به دست یک بچه جهود با افکار ماتریالیستی و تجزیه‌طلبی اداره می‌شود و عالم یهود و اسرائیل و روزنامه‌های بهائیان که ذکر نام آنها برای نگارنده وهن است؛ وصدها روزنامه‌ی دیگر که منظور و مقصودشان ترویج افکار اجانب و تجزیه‌ی ایران و محو و پایمال نمودن دیانت اسلام و از بین بردن استقلال و شئونات ملی ایران می‌باشد، از همین شورای صددرصد آزادیخواه و دموکراتیک فرهنگ که کاملاً مجری قانون می‌باشد! ! صادر گردید. نمونه‌ای از ضعف نفس و تشتت آرا و بی‌اعتنایی به قیود قانونی همین شورای آزادیخواه، لغو امتیاز روزنامه‌ی فحاش «مرد امروز» بود که یک روز امتیاز او را با کمال صراحت و شجاعت به خیال خودشان به استناد اینکه مدیر آن شایستگی

اخلاقی ندارد، به اتفاق آرا لغو می‌نمایند و روز دیگر با کمال ابهت و شرافت و آزادی و طرفداری از قانون، دوباره امتیاز آن را به اتفاق آرا تصویب می‌کنند. در صورتی که فاصله‌ی این مدت بیش از چهار ماه نیست، شورای فرهنگی که در مدت چهار ماه به این آشکاری و واضحی تغییر ماهیت داده و طرز عمل او عوض شود، حقاً غیر از تصویب امتیاز همان روزنامه‌های نامبرده، انتظاری از آن نمی‌توان داشت.

برای اطلاع از درجه‌ی معلومات و دینداری و علاقه‌مندی شورای عالی فرهنگ، اسمای آنها ذیلاً درج می‌شود و تشخیص آن را به خوانندگان واگذار می‌کنیم.

۱- آقای ملک الشعرای بهار

۲- آقای لاهیجی

۳-آقای دکتر کشاورز

٤- آقای دکتر سیاسی

۵- آقای دکتر رعدی

٦- آقای دکتر زنگنه

۷- آقای دکتر حسابی

۸- آقای دکتر شایگان

۹- آقای دکتر بدیع‌الزمان فروزانفر

۱۰-آقای دکتر مجتهدی

۱۱- آقای دکتر سعید مالک

۱۲-آقای حسین علاء

۱۳-آقای دکتر صدیق

١٤-آقای اسفندیاری.[1]

در این شورا با این صفات، بعد اللتی و اللتیا و زحمات بسیاری روزنامه‌ی دینی نور مطرح گردید. رأی، مخفی بود. نه رأی دهنده معلوم، و نه دلیلی برای رد یا قبول از مخالف یا موافق خواسته می‌شد. به این طریق راجع به روزنامه، رأی گرفته شد و [با] اکثریت رأی مخالف در مقابل سه رأی موافق، امتیاز روزنامه را رد کردند و به این وسیله بی‌دینان در القای شبهات و خرافی‌ها در ترویج خرافات آزاد ماندند وحقایق دینی در کتمان باقی ماندند و گویندگان حقایق، مقید و محدود ماندند و سلب آزادی آنان گردید.

درخلال این مدت که امتیاز روزنامه‌ی نور به این طریق جریان داشت، هفته‌ای یک شماره از روزنامه‌ی (وظیفه) به نحو عدد خاص دینی منتشر نمودم و استقبال عجیبی ازمردم مشاهده شد و «هیئت علمیه‌ی دفتر نشریات دینی» در این مدت، از گفتن حقایق و جلوگیری از شبهات بی‌دینان با کمال شجاعت از هیچ اقدامی فروگذار نکردند. تا اینکه هیجده [هجده] شماره منتشر شد. چون روزنامه‌ی وظیفه، روزنامه‌ی سیاسی بود و توقیف گردید، طبعاً عدد ممتاز دینی هم منتشر نشد و از طرف دیگر، مضیقه‌ی مالی ممد بر تعطیل گردید؛ زیرا که برای ۱۸ شماره‌ی روزنامه‌ی نور و بعضی نشریات دیگر، تقریباً نه هزار تومان مصرف شد که از وجوهات بریه بیشتر آن تهیه گردید و قسمتی از آن را

---

۱. در موقع طرح روزنامه‌ی نور، تمام این آقایان حضور نداشتند و عده‌ای از آنها در مسافرت بودند. لکن عده‌ی حاضر که هشت نفر بودند، پنج نفر از آنها که به دیانت اسلام بی‌علاقه‌تر و به بی‌دینی مشهورتر و به جاسوسی اجانب معروف‌ترند، مخالف تصویب روزنامه‌ی دینی بودند. تشخیص آنها با خوانندگان محترم است.(این پاورقی از اصل کتاب می‌باشد.)

مطبعه هنوز طلبکار است؛ چون در خطابه و نشریات دینی، یعنی تبلیغات کتبی و شفاهی دچار این اشکالات گردیدم، تصمیم گرفتم به طور غیر منظم هر طور که دست من برسد کتباً و قولاً به اتفاق هیئت علمیه‌ی دفتر نشریات دینی ادامه‌ی تبلغ را بنمایم.

طرز تبلیغ غیرمنظم

هر وقتی که وجهی دست من برسد کتابی منتشر خواهم کرد و این کتاب اول است و در نشریات فقط خدا را منظور خواهم داشت. در بیان حقایق اسلام نه به ملل و نحل، و نه به خرافات متظاهرین به دیانت، و نه به شبهات بی‌دینان، به هیچ‌کدام وقع نخواهم گذاشت و همه‌ی آنها را با سلاح علمی و حق از بین خواهم برد، انشاءالله تعالی. و در تبلیغ زبانی هر جا که دستم برسد، ندای حق را به پا خواهم کرد و در مجالس روضه و وعظ می‌روم ومی‌گویم: «ای واعظین وروضه‌خوان‌ها، اخبار دروغ و ضعیف بر ضد قرآن نخوانید.»

در مساجد می‌روم و به پیش‌نمازها می‌گویم: «غیر از این مسجد، دنیایی هست و غیر از این مؤمنین در دنیا مردانی وجود دارند و ریاکاری مرضی خدا نیست و نفع دنیا و آخرت ندارد.»

نزد منزویان اتباع حسن بصری خواهم رفت و به آنها می‌گویم: «انزوا گناه کبیره است و امر به معروف ونهی از منکر واجب است. پیروی از علی بکنید نه از حسن بصری.»

در مجالس درس اهل علم خواهم رفت و خواهم گفت: «صرف عمر در اصل برائت و احتیاط و اصل مثبت و معنای حرفی، حرام است و به

فقه و مقایسه‌ی آن با قوانین موضوعه مشغول باشید و حقایق اسلامی را بفهمید و ترویج کنید.»

بر ریاکاران و مدلسین که هر یک رجال مستقلی هستند خواهم گفت: «این دغل‌بازی و ریاکاری، جنگ با خدا و رسول خداست و عاقبت بدی برای شما و ایران دارد.»

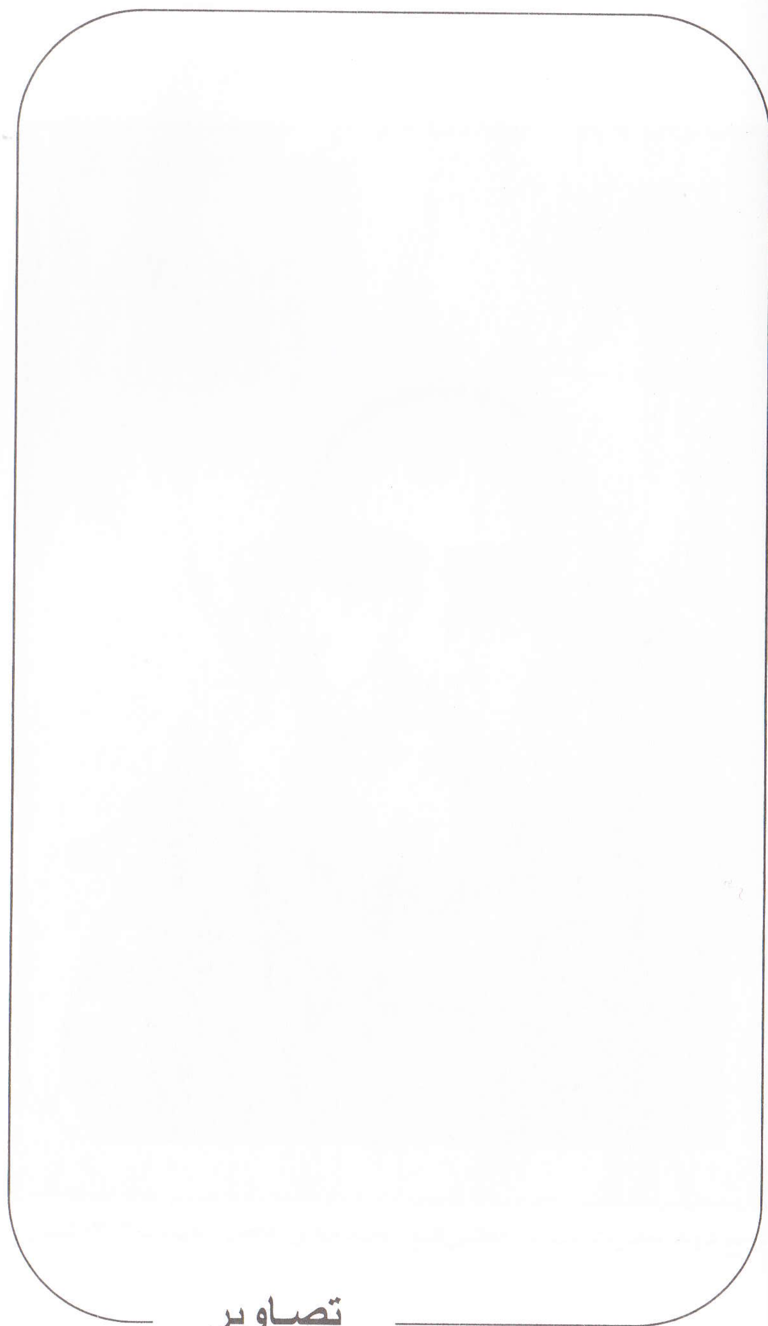
به دربار و دوایر دولتی خواهم گفت: «این طرز اداری وتفریط و تبذیر و اسراف بودجه‌های سنگین که بر دوش این ملت ستمدیده تحمیل است، و طرز فرهنگ و تحصیلات مدارس، همه‌ی ایران را به نابودی سوق می‌دهد، به زودی اصلاح کنید.

به محتکرین و رباخواران و اغنیا وملاکین خواهم گفت که حقوق ضعفا و فقرا و کارگران و دهقانان را بر طبق احکام قرآن رعایت کنید و آنها را از گرفتاری نجات دهید.»

به مبلغین کمونیستی و کاتولیکی خواهم گفت: «از این خرافات اقتصادی و دینی که بشر را نابود می‌کند، دست بکشید.»

در فاحشه‌خانه‌ها به فواحش و در میخانه‌ها به شراب‌خواران و در هر جای بدی به بدکاران خواهم گفت: «از این اعمال نابودکننده دست کشیده و به بشر ترحم کنید.»

خلاصه با هر کس ودر هر جا و هر مقام تماس خواهم گرفت و حقایق اسلامی را که منظور از آن احیا و نجات بشر می‌باشد اظهار، و اعمال نابودکننده را رد خواهم کرد و از خدا توفیق می‌خواهم.



تصاوير



مرجع شهید حضرت آیت الله العظمی شیخ محمد مهدی خالصی، شهادت ۱۳۰۳ شمسی



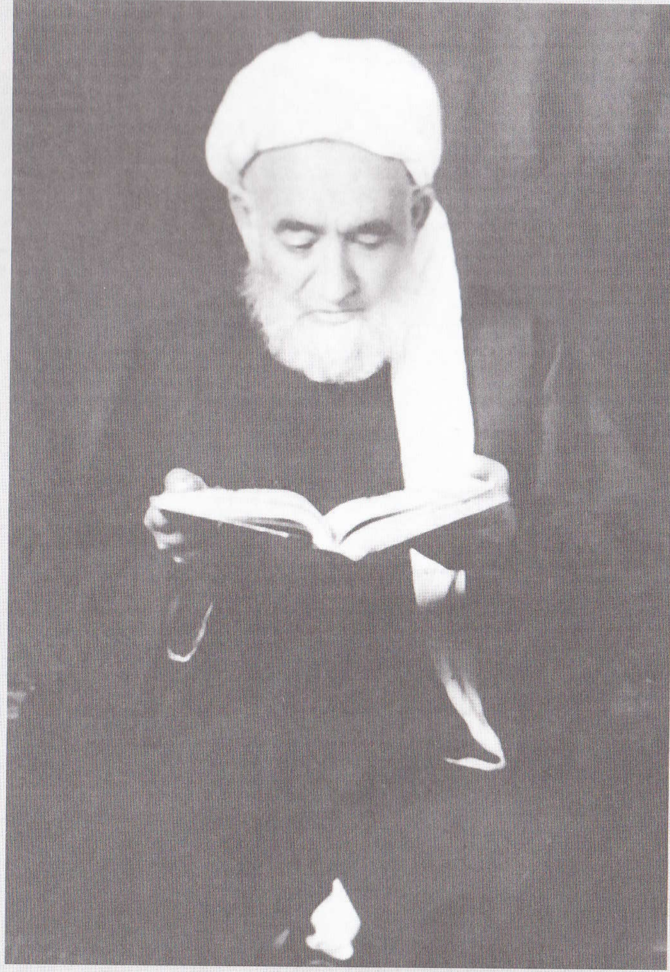
شیخ محمد خالصی زاده، ایران



مجتهد شیخ محمد مهدی خالصی



شیخ محمد خالصی زاده هنگام عزیمت به نماز جماعت کاظمین عراق ۱۹۵۰ میلادی



حضرت آیت الله العظمی شیخ محمد خالصی زاده ۱۲۶۷- ۱۳۴۲ شمسی



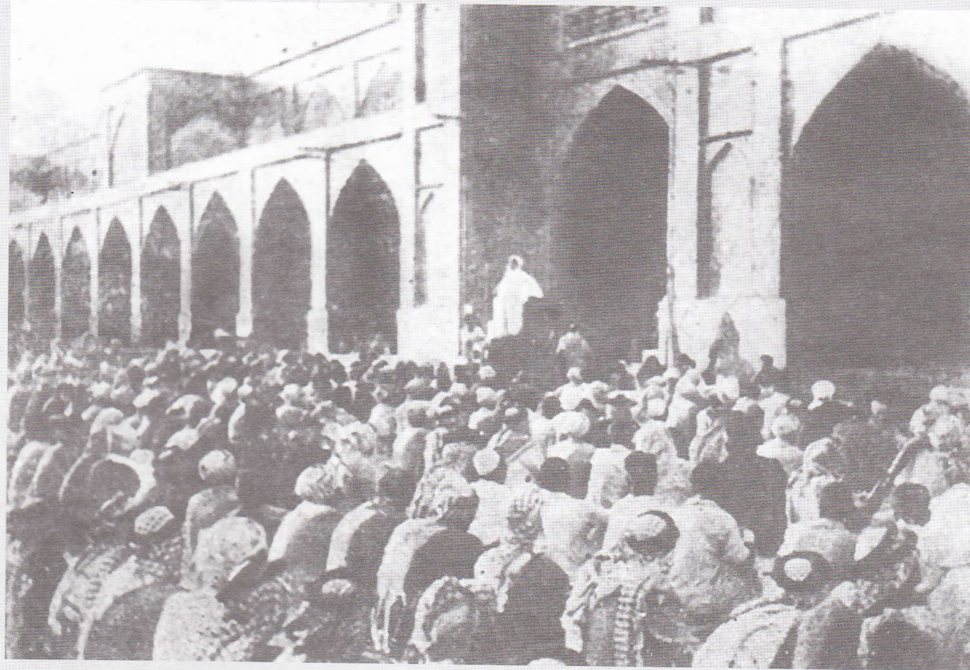
حضرت آیت الله العظمی شیخ محمد خالصی زاده در دانشگاه الازهر مصر



حضرت آیت الله العظمی شیخ محمد خالصی زاده



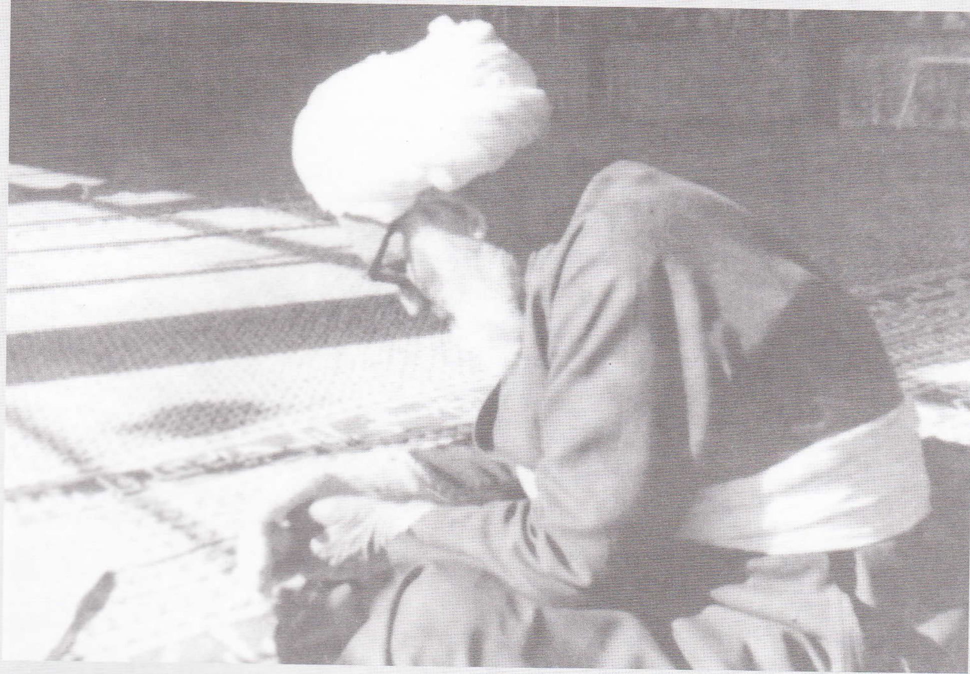
ملاقات فیصل دوم پادشاه عراق با حضرت آیت الله شیخ محمد خالصی زاده در کاظمین



حضرت آیت الله شیخ محمد خالصی زاده در حال ایراد خطبه های نماز جمعه



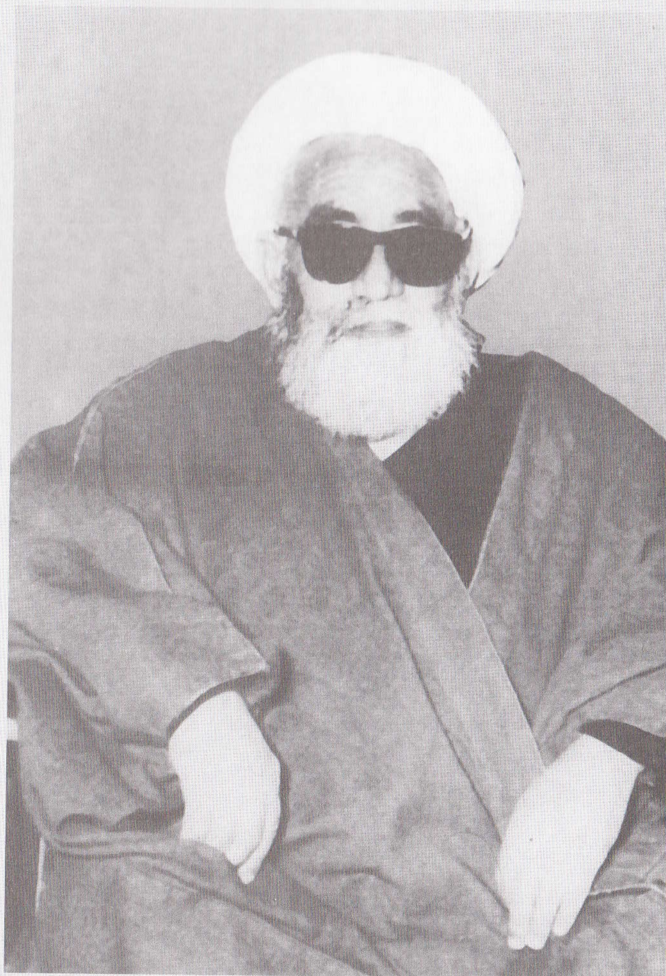
شیخ محمد خالصی زاده پس از پایان خطبه های نماز عید در صحن کاظمین عراق



شیخ محمد خالصی زاده، حوزه ی علمیه خودشان در کاظمین عراق، ۱۹۵۰ میلادی



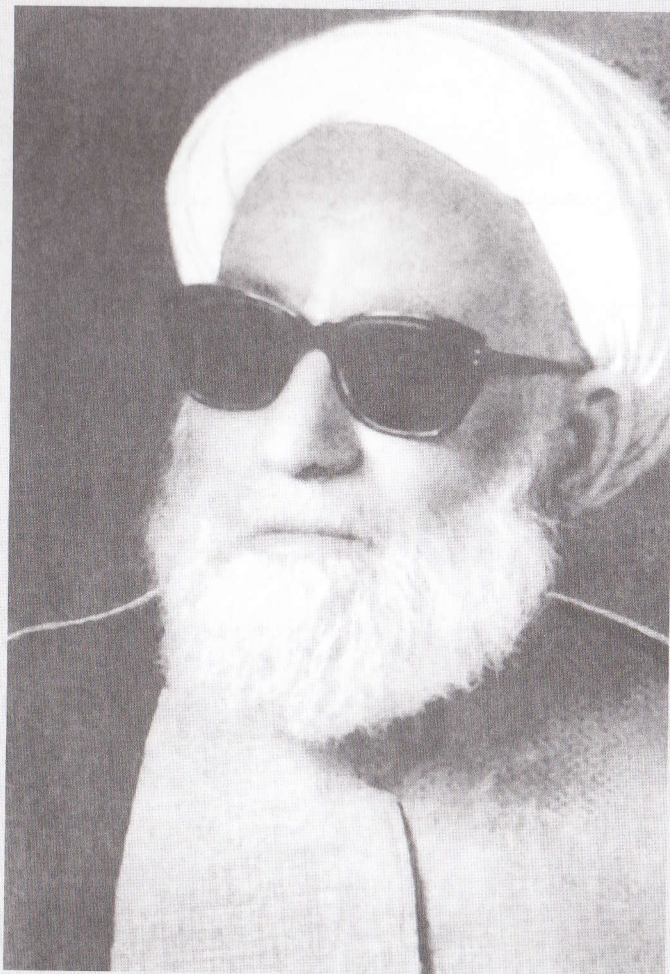
شیخ محمد خالصی زاده در یکی از تبعیدگاه های ایران



حضرت آیت الله العظمی شیخ محمد خالصی زاده ۱۲۶۷-۱۳۴۲ شمسی



حضرت آیت الله شیخ محمد خالصی زاده در حال ایراد خطبه های نماز جمعه



حضرت آیت الله العظمی شیخ محمد خالصی زاده ۱۲۶۷-۱۳۴۲ شمسی

نمایه

اشخاص

اماکن

احزاب

کتب و نشریات



نمایندگی‌های فروش در تهران:

خ انقلاب اسلامی،خ ۱۲ فروردین، تلفن: ٦٦٤٦٠١٤٦، پخش روایت ■

■ پخش کوهسار: خ انقلاب اسلامی ،خ اردیبهشت ،تلفن: ٦٦٤٩٤٥٤١

خ انقلاب اسلامی ،تلفن: ٦٦٤١٠٢٠٣،کتابفروشی دانشکده حقوق دانشگاه تهران ■

■ شبکه اندیشه :م انقلاب اسلامی ،ابتدای خ آزادی ،تلفن:٦٦٩٢٥١٢٧

نیاوران،روبروی کامرانیه شمالی،تلفن:٢٢٢٨٥٩٦٩،فروشگاه بزرگ شهر کتاب ■

■ طرح نو :م فاطمی، خ بیستون ،کوچه ١٦،پلاک ٢٢ تلفن:٨٨٨٠٢٢٣٢

م فردوسی،خ سهبد قرنی، تلفن :٨٨٨٩٧٨١٤ روایت فتح ■

■ پخش مقداد:افسریه ،١٥ متری اول،تلفن:٠٩١٢٣٠٥٧٧١٥

خ شریعتی ،قبل از پل سید خندان ،تلفن:١٥-٨٨٥٠٥١٣ ،فرهنگسرای اندیشه■

■ کتاب ما ،خ شریعتی ، نرسیده به میدان قدس ،تلفن: ٨- ٢٢٢١٦٠٠٧

خ پاسداران ،خ زمرد ،تلفن:٥-٢٢٨٥٦١٢٤،نشر فرهنگ و معارف اسلامی■

■ شهر کتاب نپتون، م امام حسین(ع) ،خ دماوند،نبش خ کهن،تلفن: ٩٤-٧٧٥٩٠٠٩٣

خ ولیعصر ،نبش فاطمی ،تلفن:٤-٨٨٩٧٥٥٨١ انتشارات بدرقه جاویدان■

■ کتاب مرجع ،بلوار کشاورز ،خ فلسطین ،شماره ١٢٨ ،تلفن:٨٨٩٦١٣٠٣

فهرست منشورات مرکز اسناد انقلاب اسلامی به تفکیک حوزه‌های پژوهشی

ردیف	عنوان	قیمت
	نهضت اسلامی ایران	
۱	نقش رهبری در نهضت مشروطه، ملی نفت و انقلاب اسلامی	۱۲۰۰ تومان
۲	بررسی مشی چریکی در ایران	۱۰۰۰ =
۳	تحلیلی بر نقش عالمان شیعی در پیدایش انقلاب اسلامی	۱۱۰۰ =
۴	رژیم شاه و آزمون‌گیری از طلاب	۵۰۰ =
۵	مشهد در بامداد نهضت امام خمینی	۱۱۰۰ =
۶	حماسه ۱۹ دی قم	۱۴۰۰ =
۷	حماسه ۱۷ خرداد۱۳۵۴	۹۰۰ =
۸	جایگاه قیام ۱۹ دی ۱۳۵۶ در انقلاب اسلامی	۵۰۰ =
۹	ساواک و نقش آن در تحولات داخلی رژیم شاه	۱۰۰۰ =
۱۰	زندگی‌نامه سیاسی امام خمینی (ره)	۲۵۰۰ =
۱۱_۲۰	نهضت روحانیون ایران (دوره ۱۰ جلدی)	۱۰۰۰۰ =
۲۱_۲۲	نهضت امام خمینی (جلد ۲ و ۳)	۴۵۰۰ =
۲۳	حماسه ۲۹ بهمن تبریز	۱۲۰۰ =
۲۴	روزنامهٔ صدای سمنان	۱۲۰۰ =
۲۵	روزنامهٔ نبرد ملت ارگان رسمی فداییان اسلام	۴۵۰۰ =
۲۶	نهضت امام خمینی و مطبوعات رژیم شاه (۱۳۴۱ـ۱۳۵۷)	۱۱۰۰ =
۲۷	جمعیت فدائیان اسلام و نقش آن در تحولات سیاسی ـ اجتماعی ایران	۲۲۰۰ =
۲۸	بیست سال تکاپوی اسلام شیعی در ایران (۱۳۲۰ـ ۱۳۴۰)	۳۴۰۰ =
۲۹	روشنفکری دینی و انقلاب اسلامی	۲۴۰۰ =
۳۰	اصلاحات آمریکایی ۱۳۳۹ـ ۱۳۴۲ و قیام ۱۵ خرداد	۱۸۰۰ =
۳۱	انقلاب اسلامی در شهرستان میانه	۲۳۰۰ =
۳۲	همه‌پرسی‌های رژیم شاه	۱۴۰۰ =
۳۳	امام خمینی و انتفاضه فلسطین	۱۲۰۰ =
۳۴	گروه ابوذر	۱۷۰۰ =
۳۵	مواضع امام‌خمینی(ره) در برابر نظام سیاسی پهلوی و نهادهای آن	۱۳۰۰ =
۳۶	انقلاب اسلامی به روایت خاطره	۱۳۰۰ =
۳۷	سه سال ستیز مرجعیت شیعه (۱۳۴۳ـ۱۳۴۱)	۴۲۰۰ =
۳۸	انقلاب فرهنگی در جمهوری اسلامی ایران (دگرگونی در آموزش عالی)	۱۸۰۰ =
۳۹	انقلاب اسلامی ایران و جنبش‌های معاصر	۱۹۰۰ =
۴۰	دولت بختیار و تحولات انقلاب اسلامی	۱۸۰۰ =
۴۱	سفر به کشورهای مختلف جهان در ارتباط با انقلاب اسلامی	۵۳۰۰ =

ردیف	عنوان	قیمت
۴۲	مساجد بازار تهران در نهضت امام خمینی	۲۰۰۰ تومان
۴۳	چهارده سال رقابت ایدئولوژیک شیعه در ایران	۷۲۰۰ 〃
۴۴	بررسی تغییر ایدئولوژی سازمان مجاهدین خلق ایران	۲۷۰۰ 〃
۴۵	یکشنبه خونین مشهد (۱۳۵۷)	۲۴۰۰ 〃
۴۶	انقلاب دوم (تسخیر لانه‌ی جاسوسی آمریکا، آثار و پیامدها)	۲۵۰۰ 〃
۴۷	یک سال مبارزه برای سرنگونی رژیم شاه (بهمن ۱۳۵۶ تا بهمن ۱۳۵۷)	۶۵۰۰ 〃
۴۸	نقش روحانیت در قیام ۱۵ خرداد	۲۵۰۰ 〃
۴۹	سال‌های تبعیت امام خمینی (ره)	۲۵۰۰ 〃
	تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی ایران	
۵۰	تاریخ شفاهی انقلاب	۹۰۰ 〃
۵۱	تاریخ شفاهی انقلاب تاریخ حوزه علمیه قم	۱۸۰۰ 〃
۵۲	تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی (جلد دوم)	۳۰۰۰ 〃
۵۳	تاریخ شفاهی گروه ابوذر	۱۶۰۰ 〃
۵۴	تاریخ شفاهی مسجد جلیلی	۱۱۰۰ 〃
۵۵	تاریخ شفاهی گروه‌های مبارز هفتگانه‌ی مسلمان	۳۷۰۰ 〃
۵۶	تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی ایران (از مهاجرت امام خمینی به پاریس)	۲۵۰۰ 〃
۵۷	تاریخ شفاهی کانون نشر حقایق اسلامی	۲۸۰۰ 〃
۵۸	تاریخ شفاهی مدرسه‌ی حقانی	۱۷۰۰ 〃
۵۹	تاریخ شفاهی سازمان مهدویون	۲۷۰۰ 〃
۶۰	تاریخ شفاهی مسجد ارک تهران	۱۲۰۰ 〃
۶۱	تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی «جلد دوم» (امام خمینی در تبعید)	۱۸۰۰ 〃
	تاریخ معاصر ایران	
۶۲	نقش علماء در انجمن‌ها و احزاب دوران مشروطیت	۱۳۰۰ 〃
۶۳	قاجاریه، انگلستان و قراردادهای استعماری	۱۶۰۰ 〃
۶۴	دولت موقت	۱۶۰۰ 〃
۶۵	برگ‌هایی از تاریخ حوزهٔ علمیه قم	۱۱۵۰ 〃
۶۶	پلیس جنوب ایران	۱۹۰۰ 〃
۶۷	مجلس شورای ملی و تحکیم دیکتاتوری رضاشاه	۱۸۰۰ 〃
۶۸	قشقایی‌ها و مبارزات مردم جنوب	۲۱۰۰ 〃
۶۹	تاریخ دخانیه	۱۵۰۰ 〃
۷۰	آیت‌الله سیدعبدالحسین لاری و جنبش مشروطه‌خواهی	۱۹۰۰ 〃
۷۱	مدرس و سیاستگذاری عمومی	۱۷۰۰ 〃
۷۲	داستان حجاب در ایران پیش از انقلاب	۱۹۰۰ 〃
۷۳	چالش مشروعیت در رژیم شاه و قتل نخست‌وزیران	۲۰۰۰ 〃
۷۴	جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی ـ سیاسی ایران	۷۰۰۰ 〃
۷۵	شیخ محمد خالصی‌زاده (روحانیت در مصاف با انگلیس)	۱۴۰۰ 〃
۷۶	ناپایداری کابینه‌ها در ایران	۱۴۰۰ 〃
۷۷	شهید رابع آیت‌الله اصطهباناتی عالم مشروعه‌خواه	۳۱۰۰ تومان
۷۸	دو نامه مهندس کاظم حسیبی به آیت‌الله کاشانی و پاسخ آن	۶۰۰ 〃
۷۹	کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در آئینه تصویر	۲۹۰۰ 〃
۸۰	نقش فدائیان اسلام در تاریخ معاصر ایران	۹۰۰ 〃
۸۱	مجموعه مقالات همایش بزرگداشت پنجاهمین سالگرد شهادت نواب صفوی(جلد ۱)	۲۰۰۰ 〃
۸۲	مدارس اسلامی در دوره‌ی پهلوی دوم	۱۵۰۰ 〃
۸۳	دهه‌ی سرنوشت‌ساز (۱۲ بهمن ۵۷ تا ۲۲ بهمن ۵۷)	۱۹۰۰ 〃
۸۴	استادان امام (مروری بر زندگی، آثار و اندیشه‌ها)	۱۷۰۰ 〃
۸۵	تجربه‌ی مشروطیت	۹۰۰ 〃
۸۶	نقش زنان در نهضت امام خمینی (ره)	۱۴۰۰ 〃
۸۷	اتحاد جماهیر شوروی و رضاشاه (بررسی روابط ایران و شوروی...)	۲۱۰۰ 〃
۸۸	مجموعه مقالات همایش بزرگداشت پنجاهمین سالگرد شهادت نواب صفوی(جلد ۳)	۲۳۰۰ 〃
۸۹	اندیشه و عملکرد فدائیان اسلام	۲۸۰۰ 〃
۹۰	مجموعه مقالات همایش بزرگداشت پنجاهمین سالگرد شهادت نواب صفوی(جلد ۲)	۳۶۰۰ 〃
۹۱	سیدمجتبی نواب صفوی اندیشه‌ها، مبارزات و شهادت او	۲۲۰۰ 〃
۹۲	بازخوانی نهضت ملی ایران	۲۳۰۰ 〃
۹۳	شکنجه در رژیم شاه	۱۸۰۰ 〃
	تاریخ منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران	
۹۴	تاریخ انقلاب اسلامی در کاشان (جلد اول)	۳۵۰۰ 〃
۹۵	تاریخ انقلاب اسلامی در کاشان (جلد دوم)	۳۵۰۰ 〃
۹۶	انقلاب اسلامی در ورامین	۳۶۰۰ 〃
۹۷	انقلاب اسلامی در بجنورد	۵۲۰۰ 〃
۹۸	انقلاب اسلامی در لرستان (ج اول)	۲۹۰۰ 〃
۹۹	انقلاب اسلامی در لرستان (ج دوم)	۲۶۰۰ 〃
۱۰۰	انقلاب اسلامی در سیرجان (۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷ هجری شمسی)	۲۷۰۰ 〃
۱۰۱	انقلاب اسلامی در زنجان	۵۰۰۰ 〃
	جمهوری اسلامی ایران	
۱۰۲	ماجراهای هاشم آغاجری	۵۰۰ 〃
۱۰۳	بازشناسی حکومت ولایی	۱۶۰۰ 〃
۱۰۴	مجلس هفتم (جلد اول و جلد دوم)	۷۲۰۰ 〃
۱۰۵	تحولات حوزه‌ی علمیه قم پس از پیروزی انقلاب اسلامی	۲۵۰۰ 〃
۱۰۶	انتخابات نهم ریاست جمهوری	۴۶۰۰ 〃
	سیاست و روابط خارجی	
۱۰۷	تحولات سیاست خارجی آمریکا	۵۵۰ 〃
۱۰۸	سیاست خارجی ایران در دوران سازندگی	۷۰۰ 〃
۱۰۹	رفتارشناسی آمریکا در قبال نهضت ملی ایران	۱۲۰۰ 〃
۱۱۰	نه شرقی، نه غربی	۱۱۰۰ 〃
۱۱۱	روابط سیاسی ـ اقتصادی ایران و آلمان بین دو جنگ جهانی	۱۶۰۰ 〃
۱۱۲	بررسی روابط شاه با سازمانهای بین‌الملل حقوق بشر	۱۰۰۰ 〃
۱۱۳	اتحاد جماهیر شوروی و انقلاب اسلامی ایران	۱۵۰۰ 〃
۱۱۴	روس و انگلیس در ایران	۱۲۵۰ 〃
۱۱۵	ایران و سازمان‌های بین‌المللی	۱۹۰۰ 〃
۱۱۶	گاه‌شمار سیاست خارجی ایران از دی ماه ۱۳۵۶ تا مرداد ماه ۱۳۶۷	۳۰۰۰ 〃
۱۱۷	گاه‌شمار سیاست خارجی ایران از مرداد ماه ۱۳۶۷ تا خرداد ماه ۱۳۸۰	۳۶۰۰ 〃
۱۱۸	چالشهای ایران و آمریکا بعد از پیروزی انقلاب اسلامی	۱۲۰۰ 〃
۱۱۹	مناسبات ایران و اسرائیل در دوره‌ی پهلوی دوم	۱۸۰۰ 〃

ردیف	عنوان	قیمت
۱۲۰	سیاست حقوق بشر کارتر و انقلاب اسلامی ایران	۱۲۰۰ تومان
۱۲۱	الگوهای رفتاری ایالات متحده آمریکا در رویارویی با جمهوری اسلامی ایران	۲۵۰۰ =
۱۲۲	سیاست در ایالات متحده آمریکا	۲۷۰۰ =
۱۲۳	نقش گروه‌های معارض در روابط ایران و عراق	۲۳۰۰ =
۱۲۴	همه چیز فرو می‌ریزد	۳۲۰۰ =
۱۲۵	سیاست صدور انقلاب اسلامی	۱۲۰۰ =
۱۲۶	محور شرارت (روایت سلطه در جهان پس از ۱۱ سپتامبر)	۲۱۰۰ =
۱۲۷	قدرت‌های بزرگ و جمهوری اسلامی ایران	۱۷۰۰ =
۱۲۸	ژاندارم و ژنرال «نگاهی به روابط ایران و آمریکا در دوره‌ی پهلوی دوم»	۱۸۰۰ =
۱۲۹	تأثیرات انقلاب اسلامی بر سیاست بین‌الملل	۱۸۰۰ =
	سیاست و حکومت	
۱۳۰	سیاست و حکومت رژیم صهیونیستی	۱۷۰۰ =
۱۳۱	سیاست و انتخابات در ایالات متحده آمریکا	۱۲۰۰ =
	اقتصاد سیاسی	
۱۳۲	دولت، نفت و توسعه اقتصادی در ایران	۵۰۰ =
۱۳۳	نظریه دولت تحصیلدار و انقلاب اسلامی	۸۰۰ =
۱۳۴	دولت پهلوی و توسعه اقتصادی	۱۶۰۰ =
۱۳۵	اقتصاد و انقلاب اسلامی (چاپ دوم)	۲۵۰۰ =
۱۳۶	اصلاحات اقتصادی رضاخان و تأثیر عوامل خارجی	۱۰۰۰ =
۱۳۷	از توسعه لرزان تا سقوط شتابان	۱۳۰۰ =
۱۳۸	بر لبه‌ی پرتگاه مصرف‌گرایی	۱۰۰۰ =
۱۳۹	از اعتصاب کارکنان صنعت نفت تا پیروزی انقلاب اسلامی	۱۶۰۰ =
۱۴۰	بررسی مقایسه‌ای توسعه‌ی اقتصادی در ایران و کره‌ی جنوبی (۱۳۴۱-۱۳۵۷)	۱۸۰۰ =
	حقوق سیاسی	
۱۴۱	سیر تحول قوانین انتخاباتی مجلس در ایران	۲۲۰۰ =
۱۴۲	بررسی تطبیقی اصول محاکمات مدنی در قوانین مشروطه و انقلاب اسلامی	۱۲۰۰ =
۱۴۳	تحول نظام قضایی ایران جلد اول	۲۸۰۰ =
۱۴۴	تحول نظام قضایی ایران جلد دوم	۱۹۰۰ =
۱۴۵	حقوق و آزادیهای فردی از دیدگاه امام خمینی (ره)	۱۴۰۰ =
۱۴۶	تجدیدنظرهای چندگانه در قانون اساسی مشروطه	۱۴۰۰ =
۱۴۷	تفکیک قوا در حقوق ایران، آمریکا، فرانسه	۲۳۰۰ =
۱۴۸	تطبیق قوانین با شرع در نظام قانونگذاری ایران	۱۶۰۰ =
۱۴۹	دادسرا و دادگاه ویژه‌ی روحانیت	۲۰۰۰ =
۱۵۰	مجمع تشخیص مصلحت نظام بررسی سیاسی ـ حقوقی جایگاه، ساختار و...	۱۴۰۰ =
۱۵۱	سنای ایران جایگاه حقوقی و عملکرد سیاسی	۲۱۰۰ =
۱۵۲	شورای انقلاب اسلامی ایران	۱۸۰۰ =
۱۵۳	سه نظام در یک نگاه	۱۵۰۰ =

ردیف	عنوان	قیمت
۱۵۴	مصونیت پارلمانی در ایران قبل و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی	۱۵۰۰ تومان
۱۵۵	سرگذشت قانون اساسی در سه کشور ایران، فرانسه و آمریکا	۲۶۰۰ =
۱۵۶	پاسداری از قوانین اساسی در نظام‌های سیاسی غرب و جمهوری اسلامی ایران	۲۱۰۰ =
۱۵۷	دادگاه مطبوعات در جمهوری اسلامی ایران	۲۲۰۰ =
۱۵۸	بررسی تطبیقی نظام انتخاباتی جمهوری اسلامی ایران و...	۱۷۰۰ =
۱۵۹	سیر تدوین و تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی	۱۶۰۰ =
	اندیشه سیاسی	
۱۶۰	ساختارهای قدرت	۲۰۰۰ =
۱۶۱	مبانی فراماسونری (چاپ دوم)	۱۲۰۰ =
۱۶۲	حکومت مقایسه‌ای	۳۲۰۰ =
۱۶۳	بررسی مقایسه‌ای مفهوم عدالت از دیدگاه مطهری، شریعتی، سیدقطب	۱۸۰۰ =
۱۶۴	پارلمانتاریسم در ایران	۷۰۰ =
۱۶۵	درآمدی بر نظریه سیاسی امام خمینی (ره)	۱۸۰۰ =
۱۶۶	تأملاتی بر اندیشه سیاسی امام خمینی (ره)	۱۵۰۰ =
۱۶۷	تحول ناسیونالیسم در ایران	۷۰۰ =
۱۶۸	مذهب و مدرنیزاسیون در ایران	۱۰۰۰ =
۱۶۹	رقابت سیاسی و ثبات سیاسی در جمهوری اسلامی ایران	۲۰۰۰ =
۱۷۰	انقلاب اسلامی ایران از دیدگاه محققان شوروی	۳۲۰۰ =
۱۷۱	سازمان پرورش افکار	۱۲۰۰ =
۱۷۲	اندیشه‌های سیاسی سیدقطب	۲۱۰۰ =
۱۷۳	نقد و بررسی ناسیونالیسم تجددخواه در عصر رضاشاه	۲۰۰۰ =
۱۷۴	امت و ملت در اندیشه‌ی امام خمینی(ره)	۱۸۰۰ =
۱۷۵	مبانی ایدئولوژیک حکومت در دوران پهلوی	۲۳۰۰ =
۱۷۶	رسائل سیاسی اسلامی در دوره‌ی پهلوی (۲ جلد)	۲۴۰۰ =
۱۷۷	جایگاه هولوکاست در پروژه‌ی صهیونیسم	۷۶۰۰ =
۱۷۸	امام خمینی(ره) و هویت ملی	۱۸۰۰ =
۱۷۹	نقد و ارزیابی نظریه‌ی کاریزمایی در تبیین رهبری امام خمینی(ره)	۱۵۰۰ =
۱۸۰	بررسی تطبیقی کارویژه‌های شورای نگهبان در ایران، فرانسه و...	۱۲۰۰ =
۱۸۱	تنبیه الامه تنزیه المله	۱۵۰۰ =
	جهان اسلام	
۱۸۲	سازمان کنفرانس اسلامی	۹۵۰ =
۱۸۳	دو قرن مبارزه مسلمانان قفقاز	۹۰۰ =
۱۸۴	عراق، ساختارها و فرایند گرایش‌های سیاسی	۱۴۰۰ =
۱۸۵	مناسبات امام خمینی(ره) با حرکت‌ها و مبارزان اسلامی (۱۳۴۲-۱۳۵۷)	۱۵۰۰ =
۱۸۶	اخراج ایرانیان از عراق	۲۴۰۰ =
	هنر و ادبیات سیاسی	
۱۸۷	توصیف خاکیان از آفتاب	۱۸۰۰ =
۱۸۸	شعر سیاسی در دوره‌ی پهلوی دوم	۱۹۰۰ =
۱۸۹	درآمدی بر ادبیات داستانی پس از پیروزی انقلاب اسلامی	۱۶۰۰ =

ردیف	عنوان	قیمت
۱۹۰	چراغ عجم	۱۸۰۰ تومان
۱۹۱	سینمای دینی پس از پیروزی انقلاب اسلامی(۱۳۵۸- ۱۳۸۰)	۱۹۰۰ =
	جامعه‌شناسی سیاسی	
۱۹۲	فرهنگ سیاسی شیعه و انقلاب اسلامی	۱۰۰۰ =
۱۹۳	دولت رضاشاه و نظام ایلی	۱۲۰۰ =
۱۹۴	طبقات اجتماعی و رژیم شاه	۱۴۰۰ =
۱۹۵	مسجد و انقلاب اسلامی	۱۲۰۰ =
۱۹۶	علل تشکیل و انحلال جبهه ملی ایران	۶۰۰ =
۱۹۷	نفوذ فراماسونری در مدیریت نهادهای فرهنگی ایران	۱۸۰۰ =
۱۹۸	ارتش و انقلاب اسلامی	۲۲۰۰ =
۱۹۹	بهائیت در ایران	۲۱۰۰ =
۲۰۰	جنبش دانشجویی در ایران از تأسیس دانشگاه تا پیروزی انقلاب اسلامی	۲۰۰۰ =
۲۰۱	دولت و نیروهای اجتماعی در عصر پهلوی اول	۱۳۰۰ =
۲۰۲	تئوری‌های ساخت قدرت و رژیم پهلوی دوم	۱۵۰۰ =
۲۰۳	انقلاب اسلامی و رهیافت فرهنگی	۱۵۰۰ =
۲۰۴	جایگاه حقوقی ـ سیاسی شوراها در جمهوری اسلامی ایران	۱۷۰۰ =
۲۰۵	حقوق سیاسی ـ اجتماعی زنان قبل و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی	۱۸۰۰ =
۲۰۶	قومیت‌هاونقش آنان در تحولات سیاسی سلطنت محمدرضاپهلوی	۲۳۰۰ =
۲۰۷	نقش روحانیت شیعه در انقلاب اسلامی ایران	۲۰۰۰ =
۲۰۸	روشنفکری و سیاست (بررسی تحولات روشن‌فکری در ایران معاصر)	۲۵۰۰ =
۲۰۹	مهاجرت روستاییان به شهرها و تأثیرات اقتصادی و سیاسی آن	۱۷۰۰ =
۲۱۰	مشارکت سیاسی در جمهوری اسلامی ایران	۱۸۰۰ =
۲۱۱	رفتار سیاسی شهید مطهری و انقلاب اسلامی ایران	۲۲۰۰ =
۲۱۲	قدرت سرکوب رژیم پهلوی و انقلاب اسلامی	۲۰۰۰ =
۲۱۳	گفتمان‌های حاکم بر دولت‌های بعد از انقلاب در جمهوری اسلامی ایران	۱۷۰۰ =
	احزاب و گروهها	
۲۱۴	استالینیسم و حزب توده ایران	۵۰۰ =
۲۱۵	حزب پان ایرانیست	۹۰۰ =
۲۱۶	احزاب دولتی و نقش آن در تاریخ معاصر	۱۰۰۰ =
۲۱۷	حزب مردم	۱۹۰۰ =
۲۱۸	سازمان مجاهدین خلق ایران	۲۰۰۰ =
۲۱۹	مجاهدین خلق در آئینه‌ی تاریخ	۳۵۰۰ =
۲۲۰	شرح تاریخچه‌ی سازمان مجاهدین خلق ایران و مواضع آن	۱۰۰۰ =
۲۲۱	جمعیت فدائیان اسلام به روایت تصویر	۲۳۰۰ =
۲۲۲	جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم (جلد هفتم) ۱۳۶۹ـ ۱۳۷۶	۲۱۰۰ =
۲۲۳	جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم (جلد هشتم) ۱۳۷۷ـ ۱۳۸۴	۲۵۰۰ =
۲۲۴	جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم (جلد سوم) زندگی‌نامه‌ی اعضای...	۳۶۰۰ =
۲۲۵	جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم (جلد چهارم) ۱۳۴۱ـ ۱۳۵۷	۲۰۰۰ =
۲۲۶	جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم (جلد پنجم) ۱۳۵۸ـ ۱۳۶۱	۲۶۰۰ =
۲۲۷	جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم (جلد ششم) ۱۳۶۲ـ ۱۳۶۸	۲۷۰۰ =
۲۲۸	جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم (جلد اول) ۱۳۵۷ـ ۱۳۴۱	۴۰۰۰ =
۲۲۹	جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم (جلد دوم) ۱۳۸۴ـ ۱۳۵۷	۸۸۰۰ =
۲۳۰	سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی (از تأسیس تا انحلال ۱۳۵۸ـ ۱۳۶۵)	۲۲۰۰ =

ردیف	عنوان	قیمت
	شخصیت‌ها	
۲۳۱	مفاخر اسلام جلد ۱	۱۵۰۰ تومان
۲۳۲	مفاخر اسلام جلد ۲	۲۵۰۰ =
۲۳۳	مفاخر اسلام جلد ۳	۲۲۰۰ =
۲۳۴	مفاخر اسلام جلد ۴	۲۵۰۰ =
۲۳۵	مفاخر اسلام جلد ۷ (دانشمندان لاهیجان)	۱۲۰۰ =
۲۳۶	مفاخر اسلام جلد ۸ (علامه مجلسی)	۱۲۰۰ =
۲۳۷	مفاخر اسلام جلد ۹ (وحید بهبهانی)	۳۵۰۰ =
۲۳۸	مفاخر اسلام جلد ۱۱ بخش اول (حاج‌شیخ عباس قمی، زندگینامه)	۲۵۰۰ =
۲۳۹	مفاخر اسلام جلد ۱۱ بخش دوم (حاج‌شیخ عباس قمی، گزیده آثار)	۲۵۰۰ =
۲۴۰	مفاخر اسلام جلد ۱۲ (آیت‌الله العظمی بروجردی)	۲۸۰۰ =
۲۴۱	زندگی و مبارزات آیت‌الله قاضی‌طباطبائی	۲۲۰۰ =
۲۴۲	مرآت‌الاحوال جهان‌نما	۱۵۰۰ =
۲۴۳	تاریخ و سفرنامه حزین (شیخ محمدعلی حزین لاهیجی)	۱۱۰۰ =
۲۴۴	حاج شیخ عبدالکریم حائری	۷۵۰ =
۲۴۵	زندگی‌نامه‌ی سیاسی شهید هاشمی‌نژاد	۲۳۰۰ =
۲۴۶	سیداسدالله خرقانی (روحانی نوگرای روزگار مشروطه و رضاشاه)	۱۶۰۰ =
۲۴۷	زندگی‌نامه‌ی سیاسی شهید رجایی	۲۱۰۰ =
۲۴۸	مصدق و خاندان مستوفیان آشتیانی	۱۸۰۰ =
۲۴۹	زندگی و مبارزات حجة‌الاسلام والمسلمین شهید مهدی شاه‌آبادی	۱۵۰۰ =
۲۵۰	شهید دکتر محمدجواد باهنر (مبارزات، مواضع و دیدگاه‌ها)	۲۵۰۰ =
۲۵۱	زندگی و مبارزات آیت‌الله شهید دکتر محمد مفتح	۳۲۰۰ =
۲۵۲	زندگی‌نامه‌ی شهید آیت‌الله علی قدوسی	۱۹۰۰ =
۲۵۳	یادواره‌ی شهید نواب صفوی	۲۳۰۰ =
۲۵۴	رهبری به نام نواب	۱۵۰۰ =
۲۵۵	زندگی و مبارزات شهید آیت‌الله بهشتی	۲۰۰۰ =
۲۵۶	مبارزات آیت‌الله سیدیونس اردبیلی به روایت اسناد و خاطرات	۸۰۰ =
۲۵۷	زندگی و مبارزات آیت‌الله شهید سیداسدالله مدنی	۱۹۰۰ =
۲۵۸	عروج از زندان «زندگی و مبارزات شهید آیت‌الله سعیدی»	۱۵۰۰ =
	دفاع مقدس	
۲۵۹	مدرسه عشق (زندگی‌نامه شهید تیمسار سرلشکر سیدموسی نامجو)	۱۲۰۰ =
۲۶۰	امیرخستگی‌ناپذیر (زندگی‌نامه شهید سرلشکر ولی‌الله فلاحی)	۱۲۰۰ =
۲۶۱	خاطرات سپهبد شهید صیاد شیرازی	۵۰۰ =
۲۶۲	بر فراز کنگرک	۸۰۰ =
۲۶۳	منظومه عشق	۶۰۰ =
۲۶۴	یاد آن روزها	۱۰۰۰ =

ردیف	عنوان	قیمت
۲۶۵	زندگی‌نامه و خاطراتی از شهید اقارب‌پرست	۱۳۰۰ تومان
۲۶۶	یاد یاران	۱۰۰۰ 〃
۲۶۷	مرد ره	۱۳۰۰ 〃
۲۶۸	میان خون	۱۴۰۰ 〃
۲۶۹	باید رفت	۱۰۰۰ 〃
۲۷۰	نبرد میمک	۹۰۰ 〃
۲۷۱	سرود آزادی	۷۰۰ 〃
۲۷۲	تپه‌ی سبز	۹۰۰ 〃
۲۷۳	شیر صحرا	۱۱۰۰ 〃
۲۷۴	دلاوران حاج عمران	۱۰۰۰ 〃
۲۷۵	لشکر نه نفره	۱۳۰۰ 〃
۲۷۶	کوچه‌ی مرگ	۷۵۰ 〃
۲۷۷	در محاصره	۹۵۰ 〃
۲۷۸	چزابه	۱۵۰۰ 〃
۲۷۹	اهالی آسمان (زندگی‌نامه شهدای هوانیروز)	۲۹۰۰ 〃
۲۸۰	سکوت رادیویی	۱۳۰۰ 〃
۲۸۱	اردوگاه عنبر(خاطرات آزادگان هوانیروز)	۹۰۰ 〃
۲۸۲	شکارچی	۶۰۰ 〃
۲۸۳	پرواز در پرواز	۱۴۰۰ 〃
۲۸۴	پل شناور	۱۰۰۰ 〃
۲۸۵	تقویم تاریخ دفاع مقدس (آخرین روزهای صلح)	۳۵۰۰ 〃
۲۸۶	تقویم تاریخ دفاع مقدس (غرش توپها)	۴۷۰۰ 〃
۲۸۷	تقویم تاریخ دفاع مقدس (پل‌های تسخیرناپذیر)	۴۰۰۰ 〃
۲۸۸	تقویم تاریخ دفاع مقدس (تثبیت متجاوز)	۴۵۰۰ 〃
	خاطرات	
۲۸۹	خاطرات و مبارزات شهید محلاتی	۹۰۰ 〃
۲۹۰	خاطرات و مبارزات حجةالاسلام فلسفی (چاپ چهارم)	۷۰۰۰ 〃
۲۹۱	خاطرات امام کاثویانگ	۴۰۰ 〃
۲۹۲	خاطرات آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی	۱۴۰۰ 〃
۲۹۳	خاطرات حجةالاسلام سیدعلی اصغر دستغیب	۶۰۰ 〃
۲۹۴	ماجرای قتل سردار اسعد بختیاری	۱۴۰۰ 〃
۲۹۵	خاطرات عبدخدایی	۱۵۰۰ 〃
۲۹۶	هفتاد سال خاطره (آیت‌الله سیدحسین بدلا)	۹۰۰ 〃
۲۹۷	خاطرات حجةالاسلام عمید زنجانی	۱۶۰۰ 〃

ردیف	عنوان	قیمت
۲۹۸	خاطرات آیت‌الله یزدی	۳۰۰۰ تومان
۲۹۹	خاطرات آیت‌الله میانجی	۱۳۰۰ 〃
۳۰۰	خاطرات شهید سیدمحمد واحدی	۱۱۰۰ 〃
۳۰۱	خاطرات آیت‌الله سیدعباس خاتم یزدی (ره)	۱۳۰۰ 〃
۳۰۲	خاطرات مرحوم حجةالاسلام موحدی ساوجی	۲۰۰۰ 〃
۳۰۳	خاطرات آیت‌الله مسعودی خمینی	۲۳۰۰ 〃
۳۰۴	خاطرات حجةالاسلام جعفر شجونی	۱۵۰۰ 〃
۳۰۵	خاطرات آیت‌الله محمدعلی گرامی	۲۷۰۰ 〃
۳۰۶	خاطرات علی جنتی	۱۶۰۰ 〃
۳۰۷	خاطرات حجةالاسلام و المسلمین سیدسجاد حججی	۱۶۰۰ 〃
۳۰۸	خاطرات آیت‌الله ابوالقاسم خزعلی	۱۵۰۰ 〃
۳۰۹	خاطرات حجةالاسلام والمسلمین حاج شیخ حسین انصاریان	۲۶۰۰ 〃
۳۱۰	خاطرات حجةالاسلام علی‌اکبر ناطق نوری	۲۱۰۰ 〃
۳۱۱	خاطرات مرحوم حجةالاسلام والمسلمین حسینی همدانی	۱۷۰۰ 〃
۳۱۲	خاطرات حجةالاسلام محسن دعاگو	۲۵۰۰ 〃
۳۱۳	خاطرات حجةالاسلام والمسلمین پورهادی	۱۶۰۰ 〃
۳۱۴	جام شکسته (خاطرات حجةالاسلام عبدالمجید معادیخواه) (جلد اول)	۳۷۰۰ 〃
۳۱۵	از غبار تا باران (خاطرات دکتر عبدالله جاسبی) (چاپ دوم)	۱۹۰۰ 〃
۳۱۶	خاطرات سرهنگ محمدمهدی کتیبه	۱۸۰۰ 〃
۳۱۷	حدیث رویش (خاطرات و یادداشت‌های حجةالاسلام محمدحسن رحیمیان)	۲۵۰۰ 〃
۳۱۸	خاطرات حاج احمد قدیریان	۲۱۰۰ 〃
۳۱۹	خاطرات حجةالاسلام والمسلمین رسول منتجب‌نیا	۱۹۰۰ 〃
۳۲۰	عبور از شط شب (خاطرات علی‌محمد بشارتی جهرمی)	۲۳۰۰ 〃
۳۲۱	خاطرات حجةالاسلام والمسلمین مرحوم سیدمنیرالدین حسینی شیرازی	۲۰۰۰ 〃
۳۲۲	خاطره‌ها (جلد اول)	۴۰۰۰ 〃
۳۲۳	از جنوب لبنان تا جنوب ایران(خاطرات سردار رحیم صفوی)	۲۰۰۰ 〃
۳۲۴	خاطرات نیرةالسادات احتشام رضوی (همسر شهید نواب صفوی)	۱۶۰۰ 〃
۳۲۵	خاطرات محسن رفیق‌دوست	۱۸۰۰ 〃
۳۲۶	خاطرات آیت‌الله سیدهاشم رسولی محلاتی	۱۳۰۰ 〃
۳۲۷	خورشیدواره خاطرات طاهره سجادی(غیوران)	۱۹۰۰ 〃
۳۲۸	خاطرات محمدحسن خاکساران	۲۲۰۰ 〃
۳۲۹	خاطرات آیت‌الله احمد صابری همدانی	۲۰۰۰ 〃
۳۳۰	خاطرات ابوالفضل توکلی‌بینا	۱۹۰۰ 〃
۳۳۱	خاطرات محمدرضا اعتمادیان	۱۱۰۰ 〃
۳۳۲	جام شکسته (خاطرات حجةالاسلام عبدالمجید معادیخواه) (جلد دوم)	۳۳۰۰ 〃
۳۳۳	خاطرات آیت‌الله دری نجف‌آبادی	۲۱۰۰ 〃
۳۳۴	خاطرات دکتر محمود شروین	۲۵۰۰ 〃
۳۳۵	خاطرات حجةالاسلام حسنی امام جمعه ارومیه	۳۱۰۰ 〃
۳۳۶	خاطرات آیت‌الله اسماعیل صالحی مازندرانی	۲۵۰۰ 〃
۳۳۷	خاطرات علی دانش‌منفرد	۱۴۰۰ 〃

ردیف	عنوان	قیمت
۳۳۸	خاطرات عزت شاهی (مطهری)	۱۸۰۰ تومان
۳۳۹	خاطرات آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی	۲۸۰۰ 〃
۳۴۰	خاطرات آیت‌الله سیدحسین موسوی کرمانی	۱۴۰۰ 〃
۳۴۱	خاطرات دکتر احمد توکلی	۱۶۰۰ 〃
۳۴۲	خاطرات حجة‌الاسلام والمسلمین علی‌اکبر ناطق نوری (جلد دوم)	۳۴۰۰ 〃
۳۴۳	خاطرات حجة‌الاسلام والمسلمین محمد سمامی	۱۶۰۰ 〃
۳۴۴	خاطرات حجة‌الاسلام والمسلمین غلامحسین جمی	۱۹۰۰ 〃
۳۴۵	خاطرات آیت‌الله علی آل اسحاق	۲۵۰۰ 〃
۳۴۶	خاطره‌ها «جلد دوم» (نفوذی‌های حزب توده در نیروهای مسلح)	۲۹۰۰ 〃
۳۴۷	خاطرات سیدابوفاضل رضوی اردکانی	۱۱۰۰ 〃
۳۴۸	خاطرات محمد پیشگاهی‌فرد	۱۹۰۰ 〃
۳۴۹	خاطرات آیت‌الله مسلم ملکوتی	۱۸۰۰ 〃
۳۵۰	خاطرات آیت‌الله محمدتقی شاهرخی خرم‌آبادی	۲۱۰۰ 〃
۳۵۱	همگام با مردم در انقلاب اسلامی (جلد اول) تا سقوط خدایگان	۲۳۰۰ 〃
۳۵۲	خاطره‌ها، جلد سوم (تأسیس وزارت اطلاعات، مقابله با شبکه‌های جاسوسی و...)	۲۴۰۰ 〃
۳۵۳	خاطرات حاج علی اکرام علی‌اف	۱۸۰۰ 〃
۳۵۴	خاطرات آیت‌الله مهدوی کنی	۳۹۰۰ 〃
۳۵۵	خاطرات حجة‌الاسلام شیخ احمد سالک	۱۹۰۰ 〃
۳۵۶	خاطرات آیت‌الله نورمفیدی (جلد اول) از تولد تا پیروزی انقلاب	۲۵۰۰ 〃
۳۵۷	خاطرات احمد ملکی مدیر روزنامه ستاره (تاریخچه جبهه ملی...)	۱۵۰۰ 〃
۳۵۸	خاطرات آیت‌الله شیخ مرتضی بنی‌فضل	۱۹۰۰ 〃
۳۵۹	آئینه‌دار مهر (خاطرات آیت‌الله غیوری)	۱۸۰۰ 〃
۳۶۰	خاطرات زندگی صبحی و تاریخ: بابیگری و بهائیگری	۳۵۰۰ 〃
	اسناد	
۳۶۱	ما گرفتار یک جنگ واقعی روانی شده‌ایم	۲۲۰ 〃
۳۶۲	تصمیم شوم، جمعه خونین	۳۰۰ 〃
۳۶۳	آیا او تصمیم دارد بیاید به ایران	۲۸۰ 〃
۳۶۵_۳۶۴	تاریخ قیام ۱۵ خرداد جلد ۱ (دوره ۲ جلدی)	۵۰۰۰ 〃
۳۶۸_۳۶۶	شریعتی به روایت اسناد (دوره ۳ جلدی)	۵۴۰۰ 〃
۳۶۹	استاد شهید به روایت اسناد (چاپ دوم)	۲۵۰۰ 〃
۳۷۰	زندگی و مبارزات شهید اندرزگو	۱۰۰۰ 〃
۳۷۱	شهید صدوقی (عملکرد، مبارزات و دیدگاهها)	۱۲۰۰ 〃
۳۷۲	جامعه تعلیمات اسلامی (شیخ عباسعلی اسلامی و نقش ایشان در انقلاب اسلامی)	۱۵۰۰ 〃
۳۷۳	نقش بازار در قیام ۱۵ خرداد	۲۵۰۰ 〃
۳۷۴	همکاری ساواک و موساد	۲۱۰۰ 〃
۳۷۵	مستشاران آمریکایی در ایران به روایت اسناد	۳۹۰۰ 〃
۳۷۷_۳۷۶	جمعیت فدائیان اسلام به روایت اسناد (دوره ۲ جلدی)	۴۸۰۰ 〃
۳۷۸	زندگی‌نامه‌ی آیت‌الله‌العظمی سیدمحمدرضا گلپایگانی (ره) به روایت اسناد	۳۸۰۰ 〃
۳۷۹	جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی (نیروی سوم)	۲۳۰۰ 〃
۳۸۰	نقش مساجد و دانشگاه‌ها در پیروزی انقلاب اسلامی	۲۱۰۰ 〃
۳۸۱	فعالیت‌های سیاسی ـ اجتماعی محمد نخشب به روایت اسناد	۲۵۰۰ 〃
۳۸۲	آیت‌الله سیداحمد خوانساری به روایت اسناد	۱۶۰۰ 〃
۳۸۳	زندگی و عملکرد حسنعلی منصور به روایت اسناد	۱۹۰۰ 〃

ردیف	عنوان	قیمت
۳۸۴	اللهیار صالح به روایت اسناد	۲۹۰۰ تومان
۳۸۵	حزب سوسیالیست ملی کارگران (سومکا)	۵۷۰۰ 〃
۳۸۶	حزب ملیّون به روایت اسناد	۳۱۰۰ 〃
۳۸۷	حزب ایران به روایت اسناد ساواک	۳۲۰۰ 〃
۳۸۸	مفاسد خاندان پهلوی	۳۵۰۰ 〃
۳۸۹	حجت‌الاسلام غلامحسین جعفری همدانی به روایت اسناد	۲۲۰۰ 〃
۳۹۰	حزب پان ایرانیست به روایت اسناد	۲۶۰۰ 〃
۳۹۱	حزب رستاخیز ملت ایران (جلد اول)	۲۷۰۰ 〃
۳۹۲	حزب رستاخیز ملت ایران (جلد دوم)	۲۷۰۰ 〃
۳۹۳	آخرین ارتشبد عباس قره‌باغی به روایت اسناد	۲۵۰۰ 〃
۳۹۴	قیام مسجد گوهرشاد به رویات اسناد	۲۶۰۰ 〃
۳۹۵	کافی واعظ شهیر	۲۰۰۰ 〃
	دانستنیهای انقلاب اسلامی برای جوانان	
۳۹۶	ستاره صبح انقلاب	۲۲۰ 〃
۳۹۷	صورتک	۲۵۰ 〃
۳۹۸	ساواک	۳۰۰ 〃
۳۹۹	سند بردگی	۳۰۰ 〃
۴۰۰	مثنوی بی‌تابی	۳۰۰ 〃
۴۰۱	قلب روشن دانا	۳۰۰ 〃
۴۰۲	کشف حجاب	۳۰۰ 〃
۴۰۳	در گوادلوپ چه گذشت	۶۰۰ 〃
۴۰۴	تبریز در خون	۳۰۰ 〃
۴۰۵	دولت صالحان	۳۰۰ 〃
۴۰۶	آن سوی آفتاب	۸۰۰ 〃
۴۰۷	یاس در قفس	۳۰۰ 〃
۴۰۸	رهبر الهی	۵۰۰ 〃
۴۰۹	سوخته عشق	۳۰۰ 〃
۴۱۰	مبارز نستوه	۳۰۰ 〃
۴۱۱	پلنگ سیاه	۳۰۰ 〃
۴۱۲	گلبانگ سربلندی	۳۰۰ 〃
۴۱۳	چکمه‌ی سیا	۴۵۰ 〃
۴۱۴	آذرخشی بر تاریکی	۴۰۰ 〃
۴۱۵	شیفته خدمت	۷۰۰ 〃
۴۱۶	حدیث عاشقی	۴۵۰ 〃
۴۱۷	پیام‌آور امید	۴۰۰ 〃
۴۱۸	سیری در اندیشه‌های استاد مطهری	۴۰۰ 〃
۴۱۹	تا آسمان	۴۵۰ 〃
۴۲۰	روزهای سیاه، روزهای سپید	۷۰۰ 〃
۴۲۱	یک فتوا یک اراده	۴۰۰ 〃

ردیف	عنوان	قیمت
۴۲۲	یک روز تأخیر	۵۰۰تومان
۴۲۳	دو هفته تا مهر	۳۰۰ 〃
۴۲۴	از کویر تا بهشت	۶۰۰ 〃
۴۲۵	بن‌بست غرور	۶۰۰ 〃
۴۲۶	مثل باران	۶۰۰ 〃
۴۲۷	رؤیاهای بربادرفته	۶۰۰ 〃
۴۲۸	خمینی آذربایجان	۴۵۰ 〃
۴۲۹	از محراب تا معراج	۵۰۰ 〃
۴۳۰	برق غیرت	۴۵۰ 〃
۴۳۱	مسافر ملکوت	۳۰۰ 〃
۴۳۲	پا به پای ستاره	۸۰۰ 〃
۴۳۳	دربار به روایت دربار (فساد اخلاقی)	۶۰۰ 〃
۴۳۴	دربار به روایت دربار (فساد سیاسی)	۷۰۰ 〃
۴۳۵	سیری در اندیشه‌های شریعتی	۶۰۰ 〃
۴۳۶	ستاره‌ای بر دار	۴۰۰ 〃
۴۳۷	کودتای شب	۶۰۰ 〃
۴۳۸	سال‌های خاکستری	۷۰۰ 〃
۴۳۹	همپای ذوالفقار	۵۰۰ 〃
۴۴۰	دربار به روایت دربار (فساد مالی ـ اقتصادی)	۹۰۰ 〃
۴۴۱	شاهد عتیق	۷۰۰ 〃
۴۴۲	عروس آخر	۷۰۰ 〃
۴۴۳	یار قدوسیان	۵۰۰ 〃
۴۴۴	خرم، ولی خونین	۸۰۰ 〃
۴۴۵	بازیچه‌ی شهبانو	۴۰۰ 〃
۴۴۶	نواب: اسطوره‌ی مهر	۴۰۰ 〃
۴۴۷	دست‌بوس (زندگی امیرعباس هویدا)	۸۰۰ 〃
۴۴۸	شقایق در محراب (حیات و سیره‌ی دومین شهید محراب آیت‌الله مدنی)	۱۱۰۰ 〃
۴۴۹	عاشق‌ترین صیاد (نگاهی به حیات و شهادت امیر سرافراز شهید صیاد شیرازی)	۷۰۰ 〃
۴۵۰	شهر هزار سنگر (روایتی از مقاومت تاریخی مردم شهر آمل)	۶۰۰ 〃
۴۵۱	رساله‌ی ناتمام (زندگی‌نامه‌ی شهید دکتر سیدرضا پاک‌نژاد)	۷۰۰ 〃
۴۵۲	عقاب در آتش	۶۰۰ 〃
۴۵۳	داستان یک مرداب	۹۰۰ 〃
۴۵۴	۵۳ سال عصر پهلوی به روایت دربار	۹۰۰ 〃
	داستان‌های انقلاب اسلامی	
۴۵۵	برگی از باغ	۵۰۰ 〃
۴۵۶	شریف جان، سلام	۷۵۰ 〃
۴۵۷	توت‌فرنگی‌های روی دیوار	۸۰۰ 〃
	تاریخ اسلام	
۴۵۸	تاریخ سیاسی تشیع	۲۰۰۰ 〃
۴۵۹	چهارده قرن تلاش شیعه برای ماندن و توسعه	۳۳۰۰ 〃
	مرجع	
۴۶۰	یادنامه شهدای قم	۹۰۰تومان
۴۶۱	تقویم تاریخ خراسان	۱۵۰۰ 〃
۴۶۲	کتابشناسی ۱۵ خرداد	۴۰۰ 〃
۴۶۵ـ۴۶۳	انقلاب اسلامی در پایان‌نامه‌های دانشگاهی جهان (دوره ۳ جلدی)	۴۴۰۰ 〃
۴۶۶	فرهنگ شعارهای انقلاب اسلامی	۲۲۰۰ 〃
۴۶۷	اسناد انقلاب اسلامی جلد اول (بیانیه‌ها، نامه‌ها... آیات عظام و مراجع تقلید)	۱۱۵۰ 〃
۴۶۸	اسناد انقلاب اسلامی جلد دوم (بیانیه‌ها، اطلاعیه‌ها... علمای شهرها)	۱۱۵۰ 〃
۴۶۹	اسناد انقلاب اسلامی جلد سوم (بیانیه‌ها، اطلاعیه‌ها... کثیرالامضاء)	۱۱۵۰ 〃
۴۷۰	اسناد انقلاب اسلامی جلد چهارم (بیانیه‌ها، اطلاعیه‌ها... مجامع مذهبی)	۱۱۵۰ 〃
۴۷۱	اسناد انقلاب اسلامی جلد پنجم (بیانیه‌ها، اطلاعیه‌ها... مراجع تقلید)	۷۰۰ 〃
۴۷۲	فراماسونرها، روتارینها و لاینزهای ایران	۲۲۰۰ 〃
۴۷۳	علمای مجاهد	۶۰۰۰ 〃

دفتر فروش تلفن / فکس ۲۲۲۱۱۱۷۴ **(پیام‌گیر شبانه‌روزی)**

شماره حساب: جاری **۳۰۵۹۰۲۲۶** نزد بانک رفاه کارگران شعبه تجریش

به نام انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی

و

حساب جام به شماره‌ی **۳۸۴۸۹۰۶۷** نزد بانک ملت شعبه پل رومی

در دست انتشار:

تاریخ شفاهی مسجد همت تجریش

تألیف: محمود طاهراحمدی

صفحه، رقعی

مساجد یکی از مهم‌ترین سنگرهای مبارزه در انقلاب اسلامی و حلقه‌ی واسط میان رهبران انقلاب و عامه‌ی مردم بودند که این نقش در سال‌های پس از پیروزی نیز تداوم یافت.

یکی از این مساجد فعال و تأثیرگذار «مسجد همت» بود که با داشتن موقعیت جغرافیایی مناسب و فعالیت شخصیت‌های انقلابی همچون آیت‌الله طالقانی و آیت‌الله ملکی نقش مهمی در مبارزه علیه طاغوت پهلوی ایفا کرد.

این کتاب سرگذشت مسجد همت را بازگویی کرده و نقش آن را در تطور مبارزات نیروهای مذهبی و پیروزی انقلاب اسلامی بررسی می‌کند.

ABSTRACT:

Ayatollah Sheikh Mohammad Khalesi Zadeh was born in Attabate Aliat (Iraq), studied and attained higher level of education in the seminaries of that region.

He fought against the British occupiers in World War one in Iraq and with the collaboration of the chiefs of the tribesmen and the religious authorities, inflicted heavy blows on the them, but due to his opposition against Iraqi government, he was deported and returned to Iran.

In Iran too, he rose against Reza Khan and once again he was deported. After the occupation of Iran and deportation of Reza Shah, in the newly created- open political space, he made efforts to confront some groups like Tudeh Party. Ayatollah Khalesi left behind three political essays, publishing of which can take the researchers to the ambience of the past decades so that they would find out the problems and concerns of the religious people.

Political Essays of Ayatollah Sheikh Mohammad Khalesizade

By:
Eslam Dabbagh

The Center for
Islamic Revolution Documents

May 2007

قیمت: ۱۹۰۰ تومان



آیت الله شیخ محمد خالصی زاده در عتبات عالیات متولد شده و در حوزه های علمیه ی آن دیار تحصیل و سطوح عالی را طی کرد. او در جنگ جهانی اول علیه اشغال گران انگلیسی در عراق جنگید. و با همدستی رؤسای عشایر و مراجع عظام ضربه ی سنگینی بر آنان وارد کرد، ولی به دلیل مخالفت با حکومت عراق تبعید شد و به ایران بازگشت.

وی در ایران نیز به مخالفت با اقدامات رضا خان برخاست و دوباره گرفتار تبعید شد. پس از اشغال ایران و تبعید رضا شاه، در فضای باز سیاسی ایجاد شده برای مقابله با برخی گروه ها نظیر حزب توده تلاش کرد. از آیت الله خالصی زاده سه رساله ی سیاسی باقی مانده که انتشار آن می تواند محققین را به فضای دهه های گذشته ببرد تا مشکلات و دغدغه ی رهبران مذهبی مردم را دریابند.





۴۷۴

اندیشه سیاسی - ۲۲

شابک: ۸-۱۹۷-۴۱۹-۹۶۴-۹۷۸
ISBN:978-964-419-197-8

